

از مکران تا بلوچستان

تحقیقی در باره نژاد بلوچ

حبيب الله بلوچ - سربازی

چاپ دوم

شناسنامه کتاب:

- نام کتاب: از مکران تا بلوچستان؛ تحقیقی درباره نژاد بلوچ
- مؤلف: حبیب الله بلوچ - سربازی
- تایپ و صفحه آرایی: د. رحمانی
- ناشر: مؤلف
- چاپ دوم: خرداد 1402 ه.ش / 2023 م

تقديم به:

بلوچ و علاقہ مندان به تاريخ بلوچستان.

فهرست:

5	فهرست:
8	مقدمه
14	مکران نام باستانی بلوچستان
15	وجه تسمیه مکران
17	جغرافیای تاریخی مکران
19	ریشه نام بلوچ
25	ریشه نام کوچ
28	اهمیت تاریخی کیچ
31	زبان باستانی مکران
35	خوابگاه بلوچ
40	بخش اول: بومیان بلوچستان
44	موک ها
45	میدها
47	هوت ها - اوتیان
48	زرنگی ها
48	اربوئی ها
49	پیرکانی ها
51	بخش دوم: ورود قبایل ماد به بلوچستان
52	کتاب کردگال نامک
56	تصرف توران و مکران
58	کیخسرو ، شاه توران و شاه مکران
68	پارتها در دوره ماد و هخامنشیان
71	مطابقت کردگالنامه با آثار باستانی
72	پارتاکن همان پارت ها

74	پادشاهی پارتان بلوچستان
81	کتیبه پاراتا و تطابق با کوردگال نامه
83	بررسی مهاجرت پارتها به بلوچستان از آثار تاریخی
87	مهاجرت های دیگر
92	پارت های بلوچ در دوره اشکانی
96	قدرت گیری بلوچها در امپراتوری اشکانی
101	خاندان بالاچ
106	شهرت بلوچ های امروز
108	خاندان سارونی - سورن
118	تصحیح یک برداشت اشتباه
124	بخش سوم: مهاجرت سکاها به توران و مکران
127	"سگزی" در شاهنامه فردوسی
129	توران کجاست؟
135	پیوند خوردن سکاها با بلوچها
136	سکاهاى هند و مکران و سکستان
140	حکومت سکاها بر زابلستان
143	اشتراکات بلوچها و پشتونها
146	خلاصه مبحث نژاد بلوچ
147	شاهان بلوچستان در دوره های مختلف
148	شاهان باستانی مکران
149	شاهان بلوچ در دوره مادها و هخامنشیان
149	شاهان منطقه توران (کالات):
151	شاهان بلوچ منطقه سیستان
152	شاهان منطقه مکران
154	شاهان بلوچ سیستان در دوره سلوکیان
155	شاهان بلوچ هم دوره با اشکانیان
155	شاهان توران در این دوره:
158	شاهان بلوچ مکران:

159	شاهان بلوچ سیستان در این دوره:
160	شاهان بلوچ هم دوره با ساسانیان.....
160	شاهان توران در این دوره:.....
162	شاهان مکران در این دوره:
163	امپراتوری صفاری بلوچ
164	سلسله ملوک نصری.....
165	سلسله ملوک مکران.....
167	سلسله ملوک مهربانی.....
169	سلسله رند
169	سلسله خانان کلات.....
172	سلسله کاووسی
173	سلسله تالپور سند
174	سلسله باران زهی
176	منابع:

زمانی که مطالعات تاریخی خود را آغاز کردم متوجه شدم که مبحث ریشه نژادی بلوچ یکی از مهمترین مسائلی است که باید بدان پرداخته شود بدین سبب که از جهتی کمتر در این خصوص کار شده بود و از سوی دیگر اسناد جدیدی در سالهای اخیر کشف شده بودند که موضوع نژادی بلوچ را بیشتر روشن می کردند اما در نوشته های نویسندگان سابق که البته بسیار اندک نیز هستند بدان پرداخته نشده اند. ضمن اینکه در آثار و نوشته های نویسندگان مختلف نوعی اشتباهات نیز برای من روشن گردید از این رو این کتاب را به تحریر در آوردم تا در خصوص موضوع تاریخ بلوچستان و خصوصا مبحث نژادی بلوچ فتح بابی شود. نام این کتاب را "از مکران تا بلوچستان" گذاشتم و منظور بنده یک نوع سفر زمان بوده است چرا که تاریخا نام این منطقه وسیع مکران بوده و در سده های اخیر به بلوچستان شهرت یافته است.

بر اساس اسناد بدست آمده می توان گفت که مردمان کنونی بلوچ ریشه ی نژادی قدیمی و باستانی بیش از 9 هزار ساله در بلوچستان دارند که سومری ها آنها را "مکان" می خواندند و یونانی ها "موک/مک" و ایرانی ها "ماکا". نام مکران از مردمانی که ماک و ساکن این سرزمین برگرفته شده و شهرت یافته است. نام این ساکنان اصلی بلوچستان با شهرت مک/موک رفته رفته پس از تحولات مختلف سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و ورود قبایلی از اتحادیه ماد و امتداد حکومت های مادها و هخامنشیان و پارت های بلوچ همنزاد دیگر اشکانیان در منطقه مکران و سیستان و ایجاد انشعاب ها و تغییرات در سبک زندگی و تاثیر پذیری های زبانی، اجتماعی و فرهنگی از همسایگان، در بین دو محور عمده ساکنان شرق به نام توران و غرب به نام مکران، به کوچ و بلوچ تغییر یافته و سپس تنها "بلوچ" باقی مانده است. در کنار غلبه یافتن نام بلوچ بر ساکنان بومی، نام این سرزمین نیز در قرون اخیر به بلوچستان شهرت یافته است. در این میان تحول نام کوچ از "کیچ" بوده که در دوره باستان تا قرن های اخیر پایگاه

سکونت‌ی مهمی در مرکز و شرق بلوچستان بوده و گاهی مکران، کیچ خوانده میشد یا به همراه کیچ می آمد و نام بلوچ به احتمال قوی از "بالاچ و بالاچکان" نام خاندان بالاچ دوره اشکانی و سرزمینی در شمال غرب و حوزه آذربایجان کنونی به مکران آمده و بعدها بر نام مردمان منطقه غلبه یافته است.

بلوچستان دوره باستان یکی از مناطق معروف و مطرح و آباد بوده که هندی ها و سومری ها و اکدی ها همواره با آنها در تجارت بودند، پادشاهانی داشته که گاهی نامشان در جنگ با سومری ها دیده میشود. مردمان مکران باستان کشتی های بزرگی می ساختند، سنگ های قیمتی می فروختند، به نام پادشاهانشان شهرهایی در بین النهرین ایجاد شد، معادن مس استخراج می کردند از چین و آفریقا و سواحل عراق تا بدخشان و بین النهرین برای تجارت می رفتند. بلوچستان اولین شهر مدرن جهان باستان را در دل خود جای داده است که در آن دوره 25 هزار نفر جمعیت داشته که کل مصر با تمام بزرگی اش چنین جمعیتی نداشته است. اولین آثار از استفاده خط مربوط به بلوچستان است که به نظر می رسد الهام بخش سومری ها بوده است. آثار اولین عمل جراحی چشم و اولین عمل جراحی دندان و همچنین ساخت رسوم متحرک کارتونی در بلوچستان یافت شده اند.

9 هزار سال قبل که هنوز بسیاری از مردم مناطق دیگر زندگی شهری نداشتند، شهر مدرنی در آن دوره یعنی مهرگره در بلوچستان وجود داشت. این شهر دارای کانال کشی فاضلاب شهری، خانه هایی محکم و هم ردیف، بازارهای تجاری، سفالگری، کارگاه های ریسندهی پنبه و دوخت لباس و بافت پارچه، استفاده از ابزارها و استخوان حیوانات و تیز کردنشان برای کاربردهای پزشکی بوده است. همه این موارد خبر از تمدنی شگفت انگیز در بلوچستان هزاران سال پیش میدهد. این منطقه در آن دوران چنان معروف بوده که پادشاهان باستانی بابلی و سومری بارها در کتیبه های خود از تجارت با مکران و جنگ و نبرد با شاهان مکران صحبت کردند تا جایی که پادشاه مکران برای کمک به ایلامی های باستان جهت جنگ با سومری ها ارتش اعزام کرده بود، یا ملکه سمیرامیس بابلی برای فتح مکران حمله کرده بود

که با شکست مواجه شد. همه این موارد اهمیت مکران باستان را نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد تا پیش از ورود مادها (کیانیان) به بلوچستان به نام شاه مکران، پادشاهان و حکومت‌های زیادی در منطقه موجود بودند که اسامی برخی از آنها کشف شده است. اما این تمدن باستانی بلوچستان در اثر تحولات و جنگ‌ها رفته رفته از میان رفت. بلوچستان دستکم سه شهر باستانی اش واژه "سوخته" دارند؛ سوتکگین در، سوتکگین کوه، سوتکگین شهر (دُر سوخته، کوه سوخته، شهر سوخته) که بیانگر هجوم بی‌امان مهاجمان به این سرزمین و نابودی این شهرها در اثر جنگ‌های خانمانسوز بوده است.

در دوره‌های از تاریخ نیز این سرزمین به دو نام توران و مکران شهرت داشت، توران حوزه شرقی بلوچستان و مکران حوزه غربی بلوچستان بود از بین این دو منطقه، مکران به دلیل اینکه منطقه‌ای فوق‌العاده گرم و خشک بوده و هست و کمبود آب در بسیاری از مناطق آن آزار دهنده بوده، بعضاً کمتر محل توجه کوچ‌نشینان برای اسکان و زندگی قرار گرفته است و از این رو به نظر می‌رسد بیشترین استقلال خود را حفظ کرده است. در دوره عمر فاروق خلیفه دوم مسلمانان، حکم بن عمر تغلیبی و شهاب بن مخارق به مکران آمدند نامه‌ای به حضرت عمر نوشته و از دشواری‌های مکران و عدم وجود جذابیتی برای کنترل منطقه و درگیری سپاهیان اسلام با مردمان آن خبر داد، به گفته بلاذری از همین رو بود که حضرت عثمان تا هنگامی که زنده بود سپاهی به مکران نفرستاد. (بلاذری، 1988: 325) البته عکس این مساله را در شرق بلوچستان یعنی در منطقه‌ای که سابقاً به نام توران شهرت داشت و همچنین در منطقه زرنج (نیمروز) در شمال به خاطر وجود آب و کشاورزی در گذشته شاهد بودیم، یعنی این مناطق به دلیل وجود آب، آبادانی و جمعیت بیشتری می‌گرفتند و مورد توجه تهاجمی بیشتر قدرت‌های جدید در منطقه قرار می‌گرفتند چرا که حکومت‌ها و مهاجمان عمدتاً به دنبال قدرت و ثروت بیشتر بودند و مناطقی را برای تهاجم استفاده می‌کردند که چنین بازدهی را می‌داشت ضمن اینکه این مناطق شاهد شکل دهی امپراتوری‌هایی نیز بودند یکی دوره پارتی اشکانیان و خاندان سوران بلوچ و سپس امپراتوری صفاری بلوچ که از زرنج نیمروز کنونی برخاست و پایتخت آن نیز نیمروز بود و دیگری سلطنت‌های چاکر اعظم و

نوری نصیرخان حاکم کلات (توران سابق) که کل پهنه بلوچستان را متحد کرد و همچنین مناطق همجوار تا سند و هند را نیز تحت تاثیر خود قرار داد و دیگری محمد خان بلوچ بود که برای گرفتن حکومت ایران وارد نبرد با نادرشاه افشار شد.

در سده‌های اخیر بلوچستان به دلیل افزایش روز افزون موقعیت ژئوپلیتیکی از تنگه هرمز تا کراچی و بخاطر ثروتهای سرشار معدنی و زیر زمینی و زیر دریایی به محلی برای نزاع تبدیل شده و روز به روز اهمیتش بیشتر می شود. با پیشرفت علم و تکنولوژی و صنعت در جهان حل مشکل آب و برق و امکانات رفاهی آسان شده است، کشورهای عربی همسایه بلوچستان با استفاده از فناوری های مدرن، بیابان‌های بایر و خشک کویری را تبدیل به بهشت روی زمین کردند و با این شرایط دیگر کمبود آب مناطق کویری یک نگرانی برای توسعه بلوچستان نیست این مشکل در صورت ایجاد یک توجه ملی توسط بلوچ‌ها و به دست گیری اداره سرزمین خود مرتفع خواهد شد.

امیدوارم این کتاب دریچه ای باشد برای فهم بیشتر نژاد و تاریخ بلوچ و باعث شود که محققان دیگر در خصوص تاریخ بلوچستان دست به قلم شوند، از نگاه نگارنده مهمترین بخش کتاب در حوزه نژادی بلوچستان تحت عنوان خواستگاه مردم بلوچستان است. همچنین در این کتاب از طولانی نویسی پرهیز کرده ام و تلاش نمودم تا چکیده و لب مطلب را برسانم و کلیات را با دلایل و برهان به اثبات برسانم تا سر نخ و فتح بابی باشد برای تحقیق و مطالعه وسیع تر دیگر محققان و دانشجویان بلوچ در خصوص موارد مرقوم.

بنده در ابتدا نسخه الکترونیک (چاپ اول) این کتاب را منتشر کردم و از محققان خواستم که در تصحیح آن کمک کنند و پس از تکمیل تحقیقاتم در نهایت این کتاب را به طور رسمی در خرداد 1402 ه.ش به مرحله نشر نهایی رساندم از این رو چاپ اول را معتبر نمی دانم و این کتاب را به عنوان چاپ دوم در نظر میگیرم که نسخه الکترونیکی چاپ دوم را هم برای دسترسی بیشتر مردم به علم منتشر می کنم. ضمن اینکه توجه من در تاریخ یک نگاه تحقیقی بوده است، من تا زمانی که در خصوص موضوعی به سند و مدارکی دست پیدا نکردم بدان

نپرداخته ام، به همین خاطر هر چند این کتاب کامل نیست و لغزشهای ممکن است داشته باشد و در مواردی ممکن است دلایل دیگری در آینده یافت شود که نظریه من را تکمیل کند اما تلاش من بر این بوده که صحیح ترین مطالب دارای مستندات را مبنای نگارش قرار دهم و بسیار امیدوارم که این دیدگاهی که در این کتاب مطرح شده به دلیل اینکه تحقیق کلی و تصویر بزرگتری از سیر تاریخ است در آینده توسط محققان و دانشجویان مبنای تحقیقات جزئی تر و موضوعی تر شود. ضمن اینکه برخی مطالب مندرج در این کتاب کاملاً بکر هستند و متأسفانه از دید بسیاری از محققان پنهان مانده اند خصوصاً مساله دوره امپراتوری ماد (کیانی) و مهاجرت و حضور و حکومت پارت‌های همراه با اتحادیه ماد در بلوچستان و آثار و نشانه ها و اسامی شاهان که سکه های آنها نیز توسط باستانشناسان اروپایی کشف شده اند.

در نهایت تاکید می‌کنم که تاریخنگاری برای این سرزمین باستانی و توجه عمیق به گذشته برای ساخت آینده، همت مضاعف آگاهان بلوچستان را می‌طلبد تا بدور از هر نوع ایدئولوژی سیاسی و خارجی بلکه با اتکا بر حقایق و فکت های علمی، تحقیقات جامع و کاملی ارائه کنند.

حبيب الله بلوچ- سربازی

مکران نام باستانی بلوچستان

بلوچستان موطن و سرزمین مردم بلوچ در تاریخ بسیار دور به نام مکران شناخته میشد و همچنان این اسم باقی مانده است. مکران در تلفظ بلوچی (Makkoran) و در تلفظ قدیمی "Makran" و Maka یکی از مناطق باستانی جهان است که نام آن در قدیمی ترین کتب تاریخی که به پیش از میلاد مسیح بر می گردند ذکر شده است. هرودوت مورخ یونانی که 425 سال پیش از میلاد مسیح فوت کرده و به عنوان پدر تاریخ شهرت دارد و اثر وی قدیمی ترین اثر تاریخی و یکی از مهمترین منابع در خصوص تاریخ باستان محسوب میشود مکران را مسکن قوم «موکی‌ها» یا «ماکاها» عنوان کرده است. (هرودوت، 1389: 192)

الکس ووف و ریچارد بالکویل در کتاب مروری بر تمدن های باستانی ، مکران را یکی از تمدن های باستانی نام برده اند. (Woolf، 2004: 9)

آریان مورخ اسکندر در جریان گذر از این سرزمین ماکرانه را یک اپارخی (ایالت) از گدروزیا دانسته است. گدروزیا نامی بود که یونانی ها به بلوچستان کنونی اطلاق می کردند. (w.w.tarn، 1979: 255)

یاقوت حموی (۵۷۴-۶۲۶ ه‍.ق) در مورد دلیل نامگذاری مکران به این نام می نویسد: «همانگونه که ذکر شد، سیره نویسان می گویند که: مکران به نام مکران بن فارک بن سام بن نوح علیه السلام نامگذاری شده است زیرا او به این منطقه آمده و در آنجا سکنی گزیده است» (حموی، 1993: 180)

وجه تسمیه مکران

مکران از نام ساکنان اصلی آن که با همین نام بودند شهرت یافته است چنانکه بارتولد تاریخ نگار معروف روسی درباره وجه تسمیه مکران مینویسد: «مکران مشتق از نام یک قوم دراویدی است که یونانی‌ها به آنان ماکای یا موکای میگفتند. بنابراین مکران اسمی نیست که از آریایی گرفته شده باشد» (بارتولد 1308: 203) این مساله را آلفونس نیز تاکید می‌ورزد. وی می‌گوید که دراویدی‌ها ساکنان بومی شبه قاره هند پیش از آریایی‌ها بودند. پس از ورود آریایی‌ها، آنان با دراویدی‌های تیره پوست درآمیختند¹. (آلفونس، 1348: 237)

هرودوت نیز وقتی به خراج گیری داریوش از ساتراپ‌ها اسم می‌برد از موک‌ها و زرنگی‌ها، ساگارتی‌ها، تامنه‌ها و اوتی‌ها به عنوان ساتراپ چهاردهم یاد می‌کند که 600 تالان پرداخت می‌کردند (هرودوت، 1389: 399) که این مبلغ یا خراج از بقیه ساتراپ‌ها بیشتر است و ممکن است نشان از ثروت مردمان منطقه باشد یا نوعی فشار سیاسی بر آنها. بنا به گفته کسلیلینگ، ساکنان اولیه مکران «مکه‌های» دراویدی و «پاریکانیوی‌ها» بودند. (بلوکباشی، 1383: 503)

نویسندگان بسیاری در مورد سکونت تاریخی دراویدی‌ها در این منطقه نوشته‌اند و تقریباً در خصوص اینکه اولین ساکنان منطقه که موک بوده و در صدهای اخیر به نام دراویدی شهرت پیدا کردند اختلاف چندانی وجود ندارد.

¹. غیر آریایی زبان‌ها که با آریاییها در ارتباط بودند در ریگ ودا داسه یا دسیو خوانده می‌شدند. برخی از آنها پوست تیره ای داشتند و ناشمرده صحبت می‌کردند اینها احتمالاً دراویدی‌ها بودند. اما موضوع رنگ پوست متفاوت را بسیاری از پژوهشگران نمی‌پذیرند. یکی از دلایلی که ذکر می‌کنند این است که اصطلاحات آریه ورنه، و داسه ورنه (ورنه: رنگ) که بر مبنای آن نظریه تیره پوست بودن اقوام بومی هند شکل گرفته است اساساً به رنگ پوست اشاره ندارند بلکه این واژه‌ها به گروه‌های فرهنگی مختلف که زبان‌ها و آئین‌های مختلفی داشتند اطلاق می‌شده است.

بلوکباشی بر این هم تاکید دارد که نام این منطقه بر اساس ساکنان آن شهرت یافته چرا که در دوره ساسانیان به طور کلی این ناحیه را «کوسون» می‌گفتند که احتمالاً از کلمه کوش و کوس (کوچ) که نام قومی در شرق بوده و پیش از بلوچ‌ها در این ناحیه می‌زیستند، گرفته شده بود.²

کلمه کوچ در کنار بلوچ در شاهنامه نیز ذکر شده است، که ساکنان مکران بودند و شاهی بزرگ با لقب شاه مکران داشتند که به دست کیخسرو فرزند سیاوش در جریان جنگی که بینشان در می‌گیرد کشته می‌شود.

محققان و تاریخ‌نگاران عرب نیز در مورد وجهه تسمیه این منطقه به ساکنان بومی اشاره می‌کنند با این تفاوت که رنگی دینی به آن داده اند. یاقوت حموی در معجم البلدان باب المیم مکران نوشته است که اصل کلمه مکران به "مکران بن فارک بن سام بن نوح" بر میگردد که او در منطقه ای بین سرزمین فارس و هند سکونت کرد و اسم منطقه به نام وی تبدیل شد. (حموی، 1993: 180)

در کارنامه اردشیر بابکان نام این ناحیه به شکل «مکرستان» یا «موکرستان» آمده است. (مشکور، 1369: 17)

به طور کلی از اسناد مختلف تاریخی چنین بر می‌آید که مکران یک اسم باستانی است و مشخص می‌شود که این نام تاریخی برگرفته از ساکنان باستانی منطقه بوده است و همچنین نام مکران پیش از مهاجرت آریایی زبانان به منطقه وجود داشته و ریشه آریایی ندارد.

همچنین یک گروه اقلیتی به نام ماکا Maka در کشور کامرون آفریقا نیز زندگی می‌کنند که زبانشان با بقیه مردم آن منطقه متفاوت است و مهاجر آن منطقه بوده اند، این گمان وجود

2. کوسون به کیچ منطقه تاریخی در مکران اشاره دارد و این دیدگاه نیز درست نیست که بلوچها مهاجرانی هستند که بعداً به منطقه مکران وارد شدند و در کنار کوچ‌ها سکونت اختیار کردند در این خصوص در مباحث جلوتر کتاب بحث شده است.

دارد که این مردمان نیز از جمله مکرانی ها بودند که در اثر حمله و یورش مهاجمان و یا بخاطر دلایل معیشتی به قاره آفریقا رفته باشند کما اینکه هم اکنون گروه زیادی از مردم مکران در کشورهای مختلف آفریقایی خصوصا کشورهای شرق آفریقا زندگی می کنند، بلوچها ساکنان دریا و دریانورد بوده و سفرهای و مهاجرت های دریایی زیادی داشتند.

جغرافیای تاریخی مکران

از منابع یونانی چنین بر می آید منطقه ای که اکنون به عنوان بلوچستان شناخته می شود، از رود ایندوس یعنی رود سند تا کارمانیا (کرمان) از تنگه هرمز تا شهر بندری کراچی و از شمال تا آراخوزیا (قندهار) و درنگیانان (زرنگ سیستان) از جنوب دریای مکران سابقا در تاریخ به عنوان حدود جغرافیای مکران شناخته میشد.

منابع یونانی مکران را شامل سه بخش دانسته اند: شرقیترین بخش آنرا که از غرب به رود آرایوس (رود سند توسط یونانی ها آرایوس خوانده میشد) و از جنوب به دریای اریتره (دریای مکران - عمان) ختم میشد، اوریتایی یعنی سرزمین اوریتانها میگفتند. آنان همان مردمان بلوچی بودند که با جمع آوری سپاهی از مناطق مختلف بلوچستان در این منطقه در برابر اسکندر ایستادگی کردند و نام آنها اکنون شناسایی شده است.

نثارخوس سردار اسکندر در هنگام عبور از این منطقه از آنجا با نام «اراباه» یاد کرده است. (رائین، 1350: 223) یونانی ها از اسامی متفاوتی استفاده می کردند و چه بسا هر جا که می رفتند از طرف خود نامگذاری می کردند، اوریتایی و ارباه را میتوان اینگونه نیز تفسیر کرد؛ اوریتایی به معنی سرزمینی در کنار دریای اریتره و ارباه سرزمینی در مجاورت رود آرایوس، که با توجه به موقعیت جغرافیایی آنجا درست به نظر میرسد. بخش دوم منطقه ساحلی که یونانی

ها آنرا ایختیوفاجی (Ichthyophagi) به معنی فارسی ماهیخوران دانسته اند. و بخش سوم را که شامل نواحی داخلی و صحراها و بیابانهای دور از ساحل بود، گذرروزیا می گفتند.

می توان این تقسیمات یونانی ها برای آن دوره را به سه گروه عمده در بلوچستان تقسیم بندی کرد به نام های اوریتایی (توران) در شرق، مکرانی در جنوب و گذرروزی در نواحی غربی و شمالی، مجموعه هایی با خرده فرهنگهای متفاوت اما یکسان. چرا که به استناد منابع تاریخی، بلوچستان در تمام این سالها نسبت به بقیه مناطق بیشتر هویت خود را حفظ کرده است و این تقسیمات عمده باقی مانده از منابع یونانی نسبتا با شرایط کنونی و لهجه های متفاوت زبانی و خرده فرهنگ های موجود تطابق هایی دارد. همانند مکرانی و سرحدی (رخشانی) و براهوی (دراویدی) و همچنین شواهد برگرفته دیگر از کتابهایی تاریخی چون کوردگال نامه نیز بر اینکه بلوچستان در آن دوره تاریخی دارای سه منطقه عمده بوده نیز صحه می گذارد.

یونانیان از حوزه مرکزی و غرب بلوچستان به نام گدروسیا Gedrosia یاد می کردند و حتی آریان، شهر معروف آن را "پورا" یاد کرده است یعنی همان شهر پهره که احتمالا منظور بمپور بوده و یا شاید پهره خود یک شهر باستانی بوده ک از بین رفته است. دلیل اینکه بخش غربی بلوچستان گدروسیا خوانده میشد آنجاست که پلوتارک مینویسد: اسکندر در هنگام برگشت از هندوستان بیابان کناره دریای ماکا را ظرف شصت روز طی نمود تا اینکه وارد "گذرروزیا" شد، گذرروزیا در پایان بیابان یعنی احتمالا منطقه ناهوگ سراوان یا منطقه بمپور و حوزه هلیپود که دارای رودخانه، نخلستان و قلعه و استراحتگاه بوده است. خصوصا که پلوتارک می گوید: در آنجا همه چیز به حد وفور بود - و شاهان و حکمرانان همه گونه مساعدت کردند و اسکندر در مقر سلطنتی گذرروزی مدتی به استراحت پرداخت. (Plutarch,2008 : 39)

برپایه نظر هوردوت در اواسط دوره هخامنشیان که این منطقه تحت تصرف آنها در آمد در این سرزمین بزرگ یعنی چهاردهمین ساتراپ هخامنشیان علاوه بر سکنه بلوچستان کنونی

زرنگیان نیز می‌زیسته‌اند، یعنی دو سرزمین کنونی مکران و سیستان (جنوب غرب افغانستان کنونی) یک منطقه مشترک بودند که این مساله خود بیانگر هم‌نژادی و قرابت تاریخی این دو منطقه است که بعدها به طور کل به نام بلوچستان شهرت پیدا کرد.

محمود زند مقدم که چند کتاب در مورد تاریخ بلوچستان و سفرنامه به این منطقه نوشته در گفتگو با موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی در مورد جغرافیای تاریخی بلوچستان با تایید این موضوع می‌گوید: "در دوران باستان این دو منطقه یعنی سیستان، سیستان بزرگ تاریخی و بلوچستان (مکران تاریخی) در پیوستگی با هم بودند و رستم برای دفاع از این منطقه با افراسیاب می‌جنگد. در واقع سیستان و مکران یک واحد فرهنگی و حتی گاه یک واحد سیاسی را تشکیل می‌دادند. این منطقه ارتباطات قوی هم با کرمان و شهر جیرفت دارد." (زند مقدم، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، مصاحبه) که خود این مساله یکی بودن ساکنان این سرزمین بر همین منوال است را تایید می‌کند.

ریشه نام بلوچ

پیش از آنکه به ریشه نام بلوچ بپردازم باید این مساله روشن شود که اساساً از چه زمانی و به چه شیوه‌ای نام بلوچ در این سرزمین شهر یافته است، که این موضوع می‌تواند در فهم اینکه واژه "بلوچ" از کجا آمده است کمک کند.

ما می‌دانیم که واژه بلوچ در دوره ورود مسلمانان عرب وجود داشته است و به طور کلی از آثار اسلامی چنین بر می‌آید که در زمان حمله مسلمانان واژه بلوچ برای مردم منطقه کاربرد داشته است. مسلمانان عرب که در سال 23 ه. ق. وارد مکران شدند گفتند که در کوه‌های کرمان با اقوامی بنام کوچ یا قفص و بلوچ یا بلوص مواجه شدند. این در واقع لحظه ورود سپاه اسلام به منطقه بلوچها بوده که به درستی از همین ناحیه شروع میشود. اما در آثار کم پیش از

اسلام واژه بلوچ به کار نرفته و از کلمه ماکا، موک و کوس (کوچ) و پارت و پهلوا برای ساکنان این سرزمین استفاده شده است. به عنوان نمونه در دوره هخامنشیان، در چندین نوبت از مشارکتهای "موکیان" در جنگ‌ها یاد می‌کند. در کتیبه‌های داوای دوره هخامنشی از بلوچها به عنوان "مردانی از ماکا" یاد شده است. موکیان در نبرد ترموپیلا در ارتش خشایارشا هخامنشی نیز حضور داشتند اما همه جا به نام مکرانی و ماکایی معرفی می‌شوند نه بلوچ.

این نشان میدهد که در یک بازه زمانی مشخصی پیش از دوره عربهای مسلمان رفته رفته کلمه بلوچ شهرت پیدا کرده است، کشف علت و دلیل آن نیاز به تحقیق موضوعی مشخصی دارد اما قرابت تاریخی و اسناد مربوط به تسلط مادها بر بلوچستان و وجود قبیله بالاچ در بین اشکانیان بدون شک در آن بی‌نقش نبوده است که پیشتر به این موضع با تفصیل خواهیم پرداخت.

در شاهنامه فردوسی، که خود از آثار روایی بعد از اسلام است پس از ذکر شاه مکران موضوع بلوچ و کوچ به عنوان ساکنان مکران مطرح می‌شود که پس از یورش کیخسرو و شکست شاه مکران گروهی از بلوچها با او همراه شده و به جنگ با افراسیاب در توران (خضدار) حوزه شرقی بلوچستان کنونی رفتند و پرچم گردان بلوچها در آن جنگ نشانه پلنگ داشت.

سگالیده جنگ و برآورده کوچ	سپاهی ز گردان کوچ و بلوچ
برهنه یک انگشت ایشان ندید	کسی در جهان پشت ایشان ندید
همی از درفشش ببارید جنگ	درفشی برآورده پیکر پلنگ

فردوسی در این اشعار به دوره ای مربوط به مادها اشاره دارد اما از واژه بلوچ استفاده می‌کند، این موضوع هم می‌تواند اشاره ای به آمدن نام بلوچ از دوره مادها باشد هم می‌تواند نشان دهد که فردوسی بلوچها را همنژاد و امتداد آن سلسله می‌بیند هر چند این نام بعداً برای مردمان این ناحیه شهرت پیدا کرده باشد. فردوسی وقتی به دوره ساسانیان هم بر می‌گردد از کشتار بلوچها توسط انوشیروان ساسانی می‌گوید.

با این وجود اما اولین اشاره های عینی به کوچ و بلوچ طی نام کوسون (کوچ) در آثار ساسانیان دیده میشود. در دوره هایی از حکومت ساسانیان منطقه بلوچستان را کوسون می خواندند که از کوچ گرفته شده است. (بلوکباشی، 1383: 503)

کتاب حدود العالم که مولفش در منطقه جوزجان (افغانستان کنونی) در همسایگی بلوچستان بوده و پیش از شاهنامه فردوسی نوشته شده می نویسند: "وبین هذه المدن وبين جبل القفص يوجد البلوص، مقيمون في الصحراء، يمتهنون اللصوصية والرعي، جريئون مصاصو دماء. وهم كثيرون. وكان كسرى قد حاول ابادتهم بشتى الحيل"

ترجمه: مردمانی اند میان این شهرها [جیرفت و بم] بلوچ هستند، آنها صحرا نشین اند دست به غارت می زنند و خون آشام و دامدار اند و بسیار زیاد اند. کسری (انوشیروان) تلاش کرد با شیوه های مختلف آنها را نسل کشی کند. (حدود العالم، 1419: 100) از حدود العالم چنین فهمیده می شود که در دوره ساسانیان 224 میلادی بلوچها بوده و دارای جمعیت زیادی نیز بوده اند.

معجم البلدان اما بر عکس حدود العالم بلوچ را مردمانی متمدن معرفی می کند و می نویسد: "طایفه ای باشند چون اکراد و آنان را بلادی وسیع باشد میان فارس و کرمان در سفح جبال قفص (کوچ) و آنان را شوکت و قوت و عدد بسیار باشد و قوم قفص (کوچ) که طایفه ای دیگرند با همه قوت از هیچکس جز بلوچ بیم ندارند. و بلوچ صاحبان نعمت و چادرهای موئین باشند و مردمان از بلوچ ایمنند راه نزنند و مردم نکشند و اذیت آنان به کس نرسد برخلاف قفص" (حموی، 1993: 492)

فردوسی می گوید:

دزدگه داشتند کوچ و بلوچ

اندرآن ناحیت به معدن کوچ

یعنی بلوچ‌ها و کوچ‌ها در منطقه کوچ‌ها (برز کوه / جبال بارز) محلی برای یورش داشتند.³

فردوسی این موضوع را تایید می‌کند:

ز کوه بلوچ و ز دشت سروچ برفتند خنجرگزاران کوچ

برخی از مورخان چون بلاذری و طبری در منطقه کرمان فقط کوچ را ذکر کردند و از بلوچ ذکری به میان نیاوردند. این احتمال وجود دارد که ساکنان منطقه کرمان تنها کوچ‌ها بودند اما بخاطر پیوندی تاریخی با بلوچ‌ها همیشه با هم بوده و خود را جزوی از هم می‌دیدند و محتمل است که این دو گروه از یک طائفه بودند که در طی هزاران سال زندگی و تحولات پیش آمده رفته رفته تفاوت‌هایی زبانی و رفتاری در آنها ایجاد شده است.

حدود العالم این موضوع را ذیل کلمه قفص (کوچ) نوشته است: "أما القفص، فهم جلیون مقیمون أسفل جبل القفص؛ وهم سبع قبائل لكل قبيلة منهم رئیس. وهم لصوص ورعاة ومزارعون" اما کوچ مردمانی کوهی هستند که در دامه کوه قفص ساکن اند، هفت قبیله اند و هر قبیله آنها یک رئیس دارد، سارق، شبان و کشاورز اند. کوهی که حدود العالم و فردوسی بدان اشاره می‌کنند "جبال بارز" کرمان است که در کنار مکران قرن‌ها محل سکونت کوچ‌ها و بلوچ‌ها بوده و هست. احتمالاً بخاطر اینکه مسلمانان عرب در این ناحیت با مقاومت زیادی مواجه شدند و تا مدت‌ها این منطقه مورد تصرف هیچ یک از خلفا قرار نگرفت از این رو از واژگان منفی برای آنها استفاده کردند.

عده ای معتقد اند که واژه بلوچ برگرفته از واژه یونانی گدروسیا است، کلمه "گدروس" و "گدروچ" که نهایتاً تبدیل به "بلوچ" شده است. شهری به نام جردوس (گردوس) در رودبار زمین نزدیک

³. در بلوچی اصطلاحی هست به نام "هول و چاپه" که در دوره ای به عنوان یک سنت منطقه ای انجام می‌شده است. که به باور من علت آن بیشتر نوعی اقدامات آزادی‌خواه در دوره ساسانیان بود که بلوچ‌ها حکمرانی خود را بعد از پنجمین شاه ساسانی از دست دادند و از آن دوره بلوچ‌ها چندین بار نسلکشی و حوادث ناگواری را از سوی ساسانیان تجربه کردند..

جیرفت منطقه ای که در گذشته کوچ و بلوچ در آن زندگی می کردند وجود داشته است که یاقوت حموی در معجم البلدان بدان اشاره کرده است به نظر میرسد این نام دیگر وجود خارجی ندارد. همانگونه که گدروزیا دیگر استفاده نمی شود.⁴ اما با توجه به اسناد کشف شده اخیر این موضوع نمی تواند دقیق باشد.



نقشه مسیر حرکت ساحلی اسکندر در بلوچستان، که سال 1823 توسط لوسیس کشیده شده است. یونانیان به بخش غربی بلوچستان "گدروسیا" می گفتند.

بر اساس شواهد فوق کلمه بلوچ رفته رفته در دوره ای خاص بر مردمان این سرزمین شهرت یافته است که احتمالاً اواسط یا اواخر دوره ساسانیان این نام بر مردمان این سرزمین شهرت یافته است اما علت آن هنوز برای ما مشخص نیست هر چند میشود بر اساس اتفاقاتی که در این دوره افتاده حدس زد که علت این تغییر نام ریشه در کجا داشته است.

⁴. دکتر باستانی پاریزی نیز در مطلبی مربوط به برز کوه به این موضوع پرداخته است.

همچنین مساله شهرت یافتن ساکنان این سرزمین به بلوچ در دوره ای خاص باعث گمانه زنی ها در خصوص یک مهاجرت به بلوچستان شده است که بحث و نظرات متفاوتی در خصوص آن وجود دارد، اما در خصوص اینکه این مهاجرت دقیقا در چه زمانی صورت گرفته، چه مردمانی وارد این منطقه شده اند، از کجا آمده اند و بومیان منطقه چه کسانی هستند و در چه دوره ای مهاجرت صورت گرفته به ندرت تحقیقاتی صورت گرفته و بیشتر گمانه زنی ها تبدیل به تاریخ های پراکنده ای اینجا و آنجا شده اند و دلایل تاریخی کافی بر اساس شواهد باستان شناسان ارائه نشده بود که من در این کتاب سعی کرده ام این بخش از تاریخ بلوچستان را اندکی روشن تر کنم.

این احتمال که نام بلوچ از "بالاچکان/بالاشگان Balasagan" منطقه ای در نزدیکی آذربایجان و دریای کاسپین که جزوی از اتحادیه ماد و سپس خاندانی از پارتیهای اشکانیان بودند آمده باشد محتمل است. نصیر دشتی در کتاب خود به آن اشاره کرده است. با این تفاوت که نصیر دشتی بر مبنای حدس و گمان صحبت می کند و احتمال می دهد که این مردمان توسط ساسانیان به زور از آن منطقه کوچانده شده باشند. هر چند خود وی می گوید که هیچ سند و مدرک مشخصی دال بر این دیدگاه در دست نیست. (دشتی، 2012: 49)

بالاچکان به معنی کشور بالاچ هاست که در تلفظ محلی بالاچکان بوده و یا رفته رفته تغییر کرده است. از لحاظ اسناد تاریخی نام این منطقه نخستین بار در دوره ساسانی مشخصا در کتیبه شاپور اول ظاهر می شود و در دوره پس از اسلامی به بازگان Bazgan و اکنون به عنوان آذربایجان شهرت پیدا کرده است. در این خصوص در بخش های آتی این کتاب ذیل مساله نژاد بلوچ ها و خاندان بالاچ و مهاجرت های صورت گرفته با تفصیل بیشتری نوشته ام.

ریشه نام کوچ

نام کوچ که در دوره ای در کنار بلوچها نامشان همواره دیده می شود و برخی به آن کوچ هم گویند از کیچ شهر باستانی بلوچستان شهرت یافته است. چون در بلوچستان منطقه ای قدیمی و مرکزی به نام "کیچ" هست که در تاریخ از آن به شکل کیچ و کیس و کیز هم یاد شده است. ابن حوقل، اصطخری در المسالک و الممالک، مارکوپولو و بسیاری دیگر از مورخان بدان اشاره کرده اند. کاظمیه معتقد است که کوچ از کوش گرفته شده که یکی از حکومت های افغانستان و شمال هند کنونی بود که به کوشانیان معروف شدند. (کاظمیه، 1357: 8)

ابن حوقل که هم عصر فردوسی است در این باره می نویسد: ولسان أهل مکران الفارسیة والمکریة، ولباس القراطق فیهم ظاهر إلا التجار فإن لباسهم القمص والأردیة کسائر أهل العراق وفارس، ومکران ناحية واسعة عریضة والغالب علیها المفاوز والقحط والضیق والمتغلب علیها رجل يعرف بعیسی بن معدان سهمیاً ومقامه بمدينة کیز وهی مدينة نحو نصف الملتان وبها نخیل كثيرة وهی فرضة مکران، وبتلك النواحي التیز ويعرف بتیزمکران وأکبر مدينة بمکران الفنجبور وبه وبند وقصرقند ودزک و فهلقره وكلها مدن متقاربة فی الاقتصاد وجميعها جروم، ولهم رستاق يدعى الخروج ومدينته راسک، ورستاق يدعى خردان وبه فانید كثير وقصب سکر ونخیل وعامة الفانید الذي یحمل الى الآفاق منها إلا شیء یمثل من ناحية ماسکان وبقصدار أيضا فانید، وسکّان هذه الرساتیق الشراة وتتصل بنواحي کرمان من ناحية تسمى مشکی وهی مدينة قد تغلب علیها رجل يعرف بمطهر بن رجاء ویخطب لبني العباس ولا یذكر غیرهم ولا یطیع أحدا من الملوك اللذین یصاقبونه وحدود عمله نحو ثلاث مراحل وبها نخیل (ابن حوقل، 1938: 325).⁵

⁵. تاریخ تولد ابن حوقل. 367 هـ / 977 م.

ترجمه: زبان مردم مکران فارسی و مکری است و لباس قراطق (جامه یک لای بدون آستر) در آنها ظاهر است به جز تاجران، لباسشان پیراهن و ردا است همانند سایر مناطق عراق و فارس. و مکران یک ناحیه وسیع و عریض است که بیشترش صحرا و قحط سالی و تنگی است، حاکم آنجا مردی است که به نام عیسی بن معدان سهمی شناخته می شود و جایگاهش در کیز (کیچ) است و آن شهری است در نیمه راه ملتان و در آن درخت خرما می زیاد است و از نوع مکران است. در آن نواحی شهر تیز است که به تیزمکران معروف است و بزرگترین شهر مکران فنجبور (پنجگور) است و در مکران بند و قصرقند و دزک و فهلفه (پهره) قرار دارد همه اینها شهرهای نزدیک به هم از لحاظ اقتصادی هستند روستای دارند به نام خروج و شهری به نام راسک و روستای به نام خردان که در آن پانید و نیشکر و خرما و زیاد است. عموماً فانیذی که به جاهای دیگر برده می شود از اینجاست. در ناحیه ماسکان خضدار هم فانیذ هست و ساکنان این روستاها خریدار اند و متصل به نواحی کرمان از ناحیه ای است به نام مشکی (ماشکید) و این شهری است که مردی به نام مطهر بن رجا در آن حکومت میکند و برای عباسی ها خطبه میخواند و اسم دیگران را نمی برد و از هیچ پادشاه دیگری اطاعت نمی کند و منطقه حکومتش به اندازه سه مرحله است و دارای نخلستان است."

ابن حوقل پایتخت مکران در آن دوره را کیچ عنوان کرده است و می گوید که مناطق دیگر صحرا و خشکسالی و تنگ دستی بودند و زبانشان نیز فارسی و مکری است. به نظر میرسد عربها تشابه زبانی بین بلوچی و فارسی قدیم را به اشتباه فارسی تلقی کرده و زبان بلوچی را فارسی خوانده اند. و زبان مکری مورد اشاره ابن حوقل احتمالاً همان زبان دراویدی یا براهوی کنونی است. بیشتر هم اشاره شد که ساکنان تاریخی این سرزمین موک ها دراویدی زبان بوده و زبان خاص خود را داشتند.

اصطخری (ابواسحاق ابراهیم بن محمد الاصطخری، جغرافیدان ایرانی) هم به این موضوع اشاره کرده که زبان مردم در مکران فارسی و مکری است و هم شهری به نام کیز و شهری دیگر به نام تیزمکران را ذکر کرده است.

مارکوپولو در کتاب خود از همین شهر به عنوان "کیس مکران" یاد کرده است. مارکوپولو که در قرن 13 م وارد بلوچستان امروزی شده می گوید: "کیس مکران Kesmacran یک منطقه پادشاهی است که دارای یک پادشاه خاص خود است و یک زبان عجیب دارند. [بعضی از] مردم بت پرست هستند، اما بیشترین آنها مسلمان اند. آنها به واسطه تجارت و صنعت زندگی می کنند، زیرا آنها تاجران حرفه ای هستند و از همه جهت از طریق دریا و زمین (برای تجارت) رفت و آمد زیادی را انجام می دهند. غذای آنها برنج [و ذرت]، گوشت و شیر است و بازار بزرگی دارند" (مارکوپولو، 1363: 178)

مارکوپولو ادامه می دهد: "و باید بدانید که این پادشاهی مکران آخرین پادشاهی از سمت هند به سمت غرب و شمال غربی است که می بینید، وی سپس می گوید من طول هندوستان تا این ناحیه را شرح دادم اما قسمت داخلی را نگفتم که خود قصه طولانی دارند. این یعنی وی اطلاعات بیشتری در مورد مناطق داخلی بلوچستان نداشته یا بیان نکرده است و دستکم ثابت می شود که مشهورترین منطقه در آن دوره "کیچ" بوده است. (مارکوپولو، 1363: 178)

از این منابع همچنین بر می آید، در دوره ای که مارکوپولو به بلوچستان سفر داشته از نگاه او زبانی عجیب رواج داشته که این حوقل و اصطخری و ... این زبان را "مکری" یعنی زبان اهل مکران خوانده اند. همچنین نشان می دهد که پادشاهان مستقلی در این بخش از مکران بوده اند و هم نشان میدهد که شهری که اکنون به عنوان کیچ شناخته می شود یک منطقه قدیمی است و به عنوان پایتخت استفاده شده است. این احتمال بسیار زیاد است که کیچ یا کیس سبب تسمیه کوچ و کوس شده باشد. همانطور که ایرانی‌ها می گفتند: کوسون همان کیس مکران تغییر یافته کوچ مکران است. در این منطقه مکران، براهوی‌های از دیر باز

سکونت داشته و بعدها حکمرانی خانان کلات نیز از همین قبایل بلوچ برخاست. ضمن اینکه این مردمان سابقه طولانی تاریخی دارند و در دوره هایی کوسون و کوچ و کوچ و ... لقب گرفته اند. در دوره های اخیر لقب و شهرت کیچی همچنان وجود دارد، مردمان بلوچستان سابقا چنین عادت داشتند که خود را بر اساس نام شهر خود معروف می کردند، این شهرت چه به صورت کیچی از پایتخت مکران گرفته چه سیستانی پایتخت منطقه و ... بوده است.

اهمیت تاریخی کیچ

منطقه کیچ واقع در مکران یکی از مناطق آباد بوده که بخاطر صحرایی بودن مناطق دیگر و وجود رودخانه و آب در این منطقه از هزاران سال پیش به کانون تمرکز زندگی تبدیل شده و پایتخت حکومت ها و محل داد و ستد شده بود.

در مجله بلوچستان که توسط انگلیسی ها در 1907 نوشته شده آمده که "به استثنای دره کیچ، و بلیده هیچ فضای قابل توجهی برای کشت در مکران وجود نداشت. به نظر می رسد این دو دره کل ثروت کشاورزی را متمرکز کرده است." این مجله می افزاید: "دراویدان باستان ، که اکنون براهوی شناخته می شوند ، هنوز هم در بسیاری از مناطقی که هرودوت به آنها اشاره کرده وجود دارند. در میان آنها همیشه یک عنصر برجسته ارتباط عربی وجود دارد، زیرا اعراب حتی قبل از فتح سند ، مکران را نگه داشتند و دره کیچ را بزرگراه تجاری خود به هند ساختند" (Vplumes، 1907: 37)

با توجه به روایات اصطخری و ادریسی (ابوعبدالله محمد الادریسی، 1161-1099): جغرافیدان مراکشی، فاصله ی بین بندر تیس و کیچ (بزرگترین شهر که در بزرگراه میان مکران و هند قرار داشته است) به اندازه ی 5 شبانه روز راه بوده است. در این میان دره های

طولانی و وسیعی وجود دارد که از جهت مکران بسمت هند پیش می‌رود ، بنا به مقیاس های امروزی فاصله ی میان بندر تیس و کیچ ، 160 تا 170 مایل در نظر گرفته شده است.

هنری مایرز الیوت (1853-1808م) نویسنده کتاب تاریخ هند، بنقل از ادیسی در توصیف وضعیت شهر کیچ نوشته است که درختان نخل فراوان ، تجارت گسترده و زمین های کشاورزی حاصلخیزی در این منطقه است و اینکه از کیچ تا پنجگور دو شبانه روز راه است و در غرب کیچ بندرگاه تیس قرار گرفته است.



عکس: رودخانه کیچ

کیچ به دلیل داشتن عنصر حیاتی یعنی آب و وجود رودخانه کیچ یکی از مناطق متمرکز برای سکونت از زمان های دور بوده است. این مساله از آنجا ثابت می شود که اخیرا باستانشناسان شهری به نام "سوتگین در" یعنی در سوخته در نزدیکی میرانی بازار منطقه کیچ با فاصله تقریبی ۱۵۰ کیلومتر از بندر گوادر به سمت مرز کنونی ایران پیدا کردند که 3500 سال قدمت دارد.

این موضوع می تواند صحت اینکه نام این منطقه تاریخی به نام ساکنان قدیمی اش یعنی کوچ ها تبدیل یافته باشد را تقویت می کند پیشتر هم اشاره شد که در دوره ساسانیان نیز به این منطقه کوسون می گفتند که از کوس همان کیچ گرفته شده است. (بلوکباشی، 1383: 503)

نتیجه اینکه کیچ یک منطقه تاریخی است که سال ها به عنوان پایتخت بسیاری از شاهان منطقه بوده ، کیچ محل داد و ستد با ایرانی ها، عرب ها، و شهرهای رودخانه سند بوده و محل تلاقی کشتی های تجاری بوده و به گفته مارکوپولو بازار بزرگی در این منطقه وجود داشته است. شهرت این شهر در تاریخ گاهی به حدی بوده که ایرانی ها به مکران "کوسون" می گفتند و هم اینکه نام کیچ در کنار مکران به عنوان کیس مکران و کیز مکران ذکر می شده است. و از دوره ساسانیان این نام بوده است. احتمالاً مردمان قدیمی این منطقه چنانکه اکنون نیز مرسوم است خود را کیچی میخواندند و رفته رفته به کوچ و کوچی شهرت یافتند.

کشف شهر تاریخی "سوتکگین دن" یعنی در سوخته، در منطقه کیچ اهمیت باستانی این منطقه را هم نشان میدهد . احتمالاً هنگامی که این شهر آباد و محل داد و ستد، مورد یورش و حمله قرار گرفته و به آتش کشیده شده مردمانش به نواحی دیگر مهاجرت کردند. متأسفانه بخش بزرگی از تاریخ بلوچستان در اثر همین یورشها و نسل کشی ها و قتل عام هایی که علیه کوچ و بلوچ صورت گرفته و در کتب تاریخی بدان اشاره شده از دست رفته است.

در اینجا بد نیست اشاره کنم که یکی از شاعران کیچی "سراجی سگزی" در قرن هفتم در شهر کیچ به مدح شاهان مکران می پرداخته است ، سراجی در کیچ بود که پس از هجرت به سیستان در افغانستان متلخص به سگزی شد (سراجی، 1972: 1) سراجی یکی از شاعران معروف است که دیوانی به نام وی به جا مانده است که در مدح شاهان مکران است.

زبان باستانی مکران

در بلوچستان کنونی دو زبان عمده وجود دارد؛ بلوچی و براهوی، زبان براهویی 75 واژگان بلوچی دارد و از سایر زبانها پیوند نزدیکی به زبان بلوچی دارد (احمدزی 1393، 73) اما دستور زبان متفاوتی دارد که این زبان را در دسته زبان های دراویدی قرار می دهد. شاید دلیل اینکه میر نصیرخان احمدزهی از گستردگی واژگان بلوچی در براهوی خبر میدهد به دلیل اختلاط هزاران ساله این دو زبان در کنار یکدیگر و تاثیرپذیری براهوی از بلوچی باشد.

از زبان دراویدی باستان به عنوان زبان تمدن های باستانی مهرگره، شهر سوخته، مگان جیرفت و ... یاد شده است که همچنان این زبان گویشورانی از ساکنان بومی بلوچستان دارد و در طول تاریخ تداوم یافته است. زبان بلوچی اما زبانی است که با مهاجرت پارتها و ازقبایلی اتحادیه ماد وارد این سرزمین شد و سپس با شکل گیری حکمرانی اشکانی به مدت بیش از 550 سال تاثیر عمیق خود را بر این منطقه به جا گذاشتند و به شکل کنونی در آمده است که با بررسی اسناد تاریخی نیز این موضوع روشن می شود.

در مورد زبان دراویدی که براهویی در آن دسته قرار می گیرد: فردوسی در داستان نبرد کیخسرو برای کین خواهی پدرش سیاوش نوشته، هنگامی که کیخسرو به مکران یورش برده و پس از جنگی طولانی شاه مکران را کشته و در مکران دست به تاراج می زند، سوار کشتی شده و به سمت چین حرکت می کند و یک سال در مسیر راه بوده است و وقتی پیاده می شود با مردمانی مواجه می شود که با زبان مردم "مکران زمین" تکلم می کردند.

نگه کرد هامون جهان را بدید
زبانها بکردار مکران زمین

چو خسرو ز دریا بخشکی رسید
همه شهرها دید برسان چین

فردوسی سه سال قبل از بر تخت نشستن سلطان محمود غزنوی نوشته است فردوسی تاریخ را در قالب اشعار و با توجه به اسنادی که مشاهده کرده، حکایاتی که سینه به سینه نقل میشده به نگارش در آورده است. به نظر می‌رسد هم در دوره فردوسی مردم این منطقه به زبان دیگری صحبت می‌کردند و هم بنابه گفته فردوسی در دوره کیخسرو مردمانی در ناحیه چین زبانشان شبیه زبان مکرانی‌ها بوده است.¹

همانگونه که پیشتر هم اشاره کردم ابن حوقل می‌نویسد: زبان مردمان کرمان فارسی است به جز کوچ‌ها که در کنار فارسی زبان کوچ صحبت می‌کنند و همینطور بلوچ و جبال بارزی‌ها که در کنار فارسی زبان دیگری دارند. (ابن حوقل 1938: 236) از این گفته ابن حوقل نیز چنین بر می‌آید آنها که به نام کوچ و کوفچ که برخی از پژوهشگران آن را نام دیگر براهوی‌ها می‌دانند زبان خاص خودشان را داشتند که با زبان بلوچی متفاوت بوده است. اصطخری نیز به همین صورت آورده است. مارکوپولو نیز از زبان عجیبی در مکران یاد کرده است که همه این موارد در واقع اشاره به همان زبان براهویی کنونی در امتداد دراویدی باستان اشاره دارد که بخاطر هیمنه بلوچی بر آن واژگان بلوچی زیادی به خود گرفته است.

همانگونه که در بخش وجه تسمیه مکران نیز اشاره شد بلوچهای قدیمی مکران-باستان یعنی همان مکه‌ها (موک‌ها) دراویدی زبان بودند. دراویدی به مردمانی دارای زبان دراویدی بومی شبه‌قاره هند گفته می‌شود. آنان به زبان‌های متعددی سخن می‌گویند که همگی در یک خانوادهٔ زبانی دراویدی قرار دارند. گفته می‌شود که دراویدیان بیش از 9 هزار سال پیش از سمت شمال آسیا به شبه‌قاره هند وارد شده بودند. بیش از حرکت به سوی جنوب، یک شاخه از آنها به سوی غرب (بلوچستان کنونی) کوچیدند. هر چند در این خصوص نظر وجود دارد، و

¹. احتمالاً منظور از چین همان بخش‌های شرقی هندوستان به سمت دریای چین است که دراویدی زبان‌ها آنجا سکونت داشتند.

به باور من زبان دراویدی از بلوچستان بدانجا رفته است چرا که بلوچها به مدت حدود 600 سال بر جنوب هند حکمرانی کرده اند و نام حکمرانشان پهلوا بوده است.

در کنار زبان مکرری (دراویدی) زبان فارسی توسط برخی از نویسندگان عرب به عنوان زبان مکران عنوان شده که اشاره به زبان بلوچی است. چرا که زبان بلوچی یکی از زبان های مادی و اشکانی (پارتی) میانه است. همانند زبان های دری (فارسی) کردی، گیلکی، تالشی، تاتی، لکی که شباهت های زیادی با یکدیگر دارند و همه این زبان ها شاخه ای از زبان مادی و اشکانی و در واقع ادامه همان زبان هستند چرا که اشکانی ها اصالتا از قبیله پارت و هم‌نژاد بلوچها بودند و به خاطر اولین بنیانگذارشان به نام اشک به اشکانی شهرت یافتند.

زبان بلوچی بسیاری از خصوصیات زبان های کهن را محفوظ داشته است. زبان بلوچی در پاره ای موارد به زبان اشکانی قرابت پیدا می کند و درجایی نیز به زبان اوستایی اما روی هم رفته وقتی همه جنبه ها در نظر گرفته شود، این نتیجه به دست می آید که گویا زبان بلوچی، در کنار کردی و تالشی و گیلکی، مازنی و ... دنباله زبان های اشکانی باستان است که تلفظ آواهای قدیمی را در خود حفظ نمودند و نمونه های زیادی در این خصوص وجود دارد.

توجه داشته باشیم که زبان پارتی اشکانی که از آن به عنوان پارتی باستان هم یاد می شود، زبان رسمی (پارتها) بوده که اجداد بلوچهای کنونی اند، زبان رسمی پادشاهی بلوچهای معروف به سورن (پادشاهی پارت های هند) بوده که در منطقه بلوچستان کنونی تا کابل و شمال هند حکمرانی کردند و همچنین زبان رسمی کوشانیان یعنی زبان بلخی مشابه با پارتی باستان بوده که در شرق و شمال شرقی مکران امپراتوری داشتند. و شهرهای قدیمی مکران چون توران (کلات و خضدار) مردمانش با همین زبان صحبت می کردند.

یعنی در آن دوره بلوچستان و گرداگرد بلوچستان زبان پارتی اشکانی که اجداد بلوچ های کنونی اند رایج بوده و خود این قبایل پارت به بلوچستان مهاجرت کرده بودند و زبانشان

ماندگاری یافته است و همچنان تحت نام "زبان بلوچی" بدان تکلم می شود که پیشتر در بخش نژاد بلوچ این موضوع برای شما بیشتر وضاحت پیدا می کند.

به عنوان مثال اشکانیان، بیست و یکمین پادشاهشان بلاچ یکم بود که در سال 51 میلادی به پادشاهی رسید بلاچ یکم اولین پادشاه از سلسله اشکانی بود که هم نامش شبیه بلوچهاست و هم توسعه دهنده خط اشکانی و زبان پارسی است. او بود که به جای استفاده از الفبای یونانی، سکه‌هایی به خط اشکانی ضرب نمود. پادشاهی او طولانی بود و حدود سال 80م درگذشت. (McDowell, 1935: 230) بلاش یکم حدودا 30 سال حکمرانی کرد و در دوره او و بعد او زبان پارسی که نمونه ی اولیه از زبان بلوچی کنونی است به عنوان زبان رسمی کل ایران آن دوره (از افغانستان تا حوزه کنونی غرب ایران سیاسی) مورد استفاده قرار می گرفت. نام مردانه "بلاچ" نیز بر تقارب اشکانی و بلوچ دلالت دارد، چرا که این نام تنها در بلوچستان دیده میشود و تغییر یافته آن بلوچ است، برخی از بلوچها کلمه "بلوچ" را به عنوان نام انتخاب می کنند و این تقارب با خاندان بالاچ را بیشتر نشان می دهد.

از طرف دیگر سیستم اداری حکومت ها با ایجاد زبان اداری باعث رشد زبان در گستره حکومت نیز می شوند. میبینیم که زبان پارسی اشکانی به دلیل حکومت طولانی مدت دودمان اشکانی بر ارمنستان که از دوره خاندان بالاچ رسمیت بیشتری یافت، تأثیر بسیار زیادی روی زبان ارمنی نیز گذاشته و بخش بزرگی از فرهنگ واژگان این زبان را کلمه‌های پارسی تشکیل می دهند و زبان ارمنی تا به امروز تعداد زیادی از واژه‌های پارسی را در دل خود محفوظ داشته است.

خاستگاه بلوچ

در مورد خاستگاه تاریخی و باستانی بلوچ و ریشه تاریخی مردمان سرزمین بلوچستان و زبان های براهوی و بلوچی نظریات بسیاری بیان شده است که بیشترین تحقیقات در این زمینه در دو دوره صورت گرفته اند:

1. در قرن نوزدهم و توسط نویسندگان انگلیسی

2. در اواخر قاجاریه و دوره پهلوی پس از تصرف بلوچستان

در دوره دوم که دانشگاه ها در ایران شکل گرفته و پایه های تحقیقات علمی رشد و توسعه یافت بیشترین کتاب ها و تحقیقات نوشته شده مربوط به دوره پهلوی هاست که بسیاری به مراجع نویسندگان بعدی در آمدند. اما بخاطر قرین شدن این دوره با سیاست دولت - ملت سازی و ناسیونالیسم ایرانی به طعم فارسی متاسفانه بسیاری از کتاب ها به باورهای سیاسی ناسیونالیستی ایران گرایانه پیوند خورده اند.

در این دوره نویسندگان مختلف ایرانی تلاشی دولتی حکومتی داشتند تا بلوچها را از لحاظ مبادی که سیاست دولت-ملت را تقویت کند مفهوم بدهند از این رو بسیاری از کتاب های تاریخی و زبان شناسی امروزه باید به صورت موشکافانه تری بررسی شوند. بعضا در بررسی های شرقشناسی یعنی بلوچستان شناسی نویسندگان ایرانی شاهدیم که تفکیکی بین نژاد بلوچ و فارس و تفاوت عمده بین زبانها، و بین نام های قدیمی و اشعار برجای مانده و آثار باستانی

و قدمت سکونتی قائل نیستند. توجه برخی از نویسندگان این دوره ایرانی به بخش سیاسی متمرکز است و از لحاظ سیاسی تمرکز بر دوره هخامنشیان و ساسانیان است نه بر دوره مادها و اشکانیان که اولین امپراتوری فلات ایران و طولانی ترین حکومت را شکل دادند که مادها بخاطر قومیت متفاوت رقیب سیاسی هخامنشی و ساسانی محسوب می شدند. در دوره پهلوی شاهنامه گرایی بسیار پر رنگ است اما همزمان بخش های که به شاه مکران اشاره دارد اهمال می شوند یا تفسیر نادرستی از آن ارائه شده یا در خصوص آن تحقیقات خاصی صورت نمی گیرد. کلیه حکومت هایی که در بلوچستان شکل گرفته اند نیز مفهومی بر اساس دولت ملت سازی ایرانی معاصر داده می شوند. به همین خاطر می توان گفت که "سیاست" و "ممیزی سیاسی" به عنوان اختیار بسیاری از اندیشمندان ایرانی اثر خود را در حوزه تاریخ بلوچستان نشان داده است.

با توجه به چنین وضعیتی برای تلاشهای برخی از تاریخ نویسان ایرانی سوالاتی وارد می شود تا تشخیص داد این تلاشها در جهت شناسایی هویت نژادی بلوچ، مبتنی بر کدام اهداف سیاسی بوده است؟ هدف نگارنده ناچیز شمردن نظریات یا کارهای برخی از مورخان ایرانی نیست اما با مطالعه برخی از کتابهای اخیر مورخان ایرانی به این موضوع می شود پی برد که کوششی سیاسی وجود دارد که در خصوص نژاد بلوچ، زبان بلوچ و حتی تاریخ سیاسی و حکومت های بلوچ همواره به گونه ای بنویسند که مفهوم ارضی ایران کنونی در آن لحاظ شود هر چند با واقعیت تاریخی و فرهنگی منطبق نباشد که بسیاری از تاریخدانان مستقل و تاریخ نگاران غربی و باستانشناسان در خصوص آنها نظر متفاوتی دارند.

توجه داشته باشیم که در مساله نژاد بی تردید هیچ نژاد خالصی در جهان باقی نمانده است و در اثر هزاران سال تغییر و تحولات طبیعی، مهاجرت، ازدواج، جنگ و ده ها دلیل دیگر مردم از مناطقی به مناطق دیگر مهاجرت می کردند و این مهاجرت هاست که گروهی از اروپائیان را به سمت ایران و آسیای میانه و هندوستان کشاند و گروهی از دراویدی و ماد و سکا و ترک و

چینی و هندی را به جنوب آسیا و آسیای میانه و اروپا و آمریکا هدایت کرد و در هزاران سال تغییر و تحولات عمده ای در نژادها و نسلهای بومیان مناطق ایجاد شده و این مساله برای بلوچستان نیز صدق می کند، اما در اینکه بلوچستان بومیان ساکن این منطقه را داشته هیچ یک از اندیشمندان تردیدی ندارند و تمام اسناد به این مساله اشاره دارند ولی این مساله کمرنگ می شود و بحث مهاجرتی با مفهوم ایرانی برجسته می شود و سپس به تمدن های قدیمی بلوچستان به عنوان تمدن های ایرانی اشاره میشود این در حالی است که آریایی زبان ها بسیار متاخر تر وارد منطقه شده اند و تمدن های بلوچستان قدیمی تر هستند.

بلوچستان در هزاره اخیر مهاجرانی از سند داشته، مهاجرانی از افغانستان داشته، مهاجرانی از لرستان و کردستان داشته، مهاجران عرب داشته که در حوزه گیوان سکونت اختیار کردند، همه و همه این مهاجران در فرهنگ غالب بلوچها هضم شده و تبدیل به بلوچ شده اند. خود این موضوع ثابت می کند که بلوچستان از دیر باز یک موجودیت هویتی مستقل داشته که دیگران را در زبان و فرهنگ خود تنیده و تغییرشان داده است. همانند بلوچهایی که وقتی به کشورهای عربی مهاجرت کردند هویت خود را در فرهنگ غالب آن منطقه از دست داده اند. نمی توان مدعی شد چون در شبه جزیره عربی مناطقی به نام البلوشی و قبایلی به نام البلوشی وجود دارد پس عربها لابد اصلشان از بلوچستان بوده است. همانطور که نمی توان مدعی شد چون قبایلی از عرب به بلوچستان مهاجرت کردند پس بلوچها عرب اند!

کسانی که از روی یک واژه "وادی البلوص" در شام استدلال می کنند که بلوچها عرب هستند، استدلالشان بسیار ضعیف است. قاضی عبدالصمد سربازی در کتاب خود "بلوچ و بلوچستان" نیز به این موضوع پرداخته و در نهایت نتیجه گرفته که بلوچها زمانی که مسلمانان وارد منطقه شدند در جنگها با آنها همراه شدند و سپس طی معاهده ای به بصره منتقل شدند و از آنجا در دوره معاویه بن ابی سفیان بنابر نیازهای جنگی به شام و انطاکیه منتقل شدند و به آنها زمین های در آن منطقه تعلق گرفت و احتمالاً نام وادی البلوص از آنجا و پس از مهاجرت

بلوچها به آن ناحیه شکل گرفت. در هر صورت وقتی عرصه برای آن دسته از بلوچهای ساکن شام تنگ شد دوباره به بلوچستان سرزمین اجدادیشان برگشتند. در این میان نه با رفتنشان هویت بلوچستان مخدوش شد، و نه با آمدنشان هویت بلوچستان عربی گردید.

اگر استدلال نژادی تنها متکی بر یک نام باشد، و با اصل قرار دادن یک نام به دنبال منشا بلوچ بگردیم، پس باید برای یافتن منشا بلوچها مصری بودن را در نظر گرفت چون روستای به نام روستای بلوش در مصر وجود دارد، منشا آفریقایی را باید در نظر گرفت چون منطقه ای به نام balacha در کشور کامرون وجود دارد، منطقه ای در یونان به نام balos lagon وجود دارد، شهری به نام Baleecha در راجستان هند وجود دارد، کوهی به نام "کوه بلوچ" در کامپاران کرمانشاه کردستان قرار دارد. پادشاهی به نام بلوس belos در بابل باستان بود، پادشاهی به نام بلوس در مصر باستان بود، حتی برخی نویسندگان انگلیسی قرن 19 مدعی شدند: بلوچ از کلمه انگلیسی میانه "bullok" گرفته شده است، در انگلیسی Old bulluc، که به "گاو نر جوان" معنی می شود. و می خواهند بگویند بلوچها ریشه ایرلندی دارند!

واقعیت امر این است که بسیاری از این تفسیرها تا زمانی که مدلول قوی و ربط تاریخی نداشته باشند صرفاً حدس و گمان و حتی انگیزه های سیاسی تعبیر می شوند. به همین خاطر نگارنده تا زمانی که مستندات قوی به دست نیآوردم به قیل و قال های برخی از نویسندگان و گمانه زنی های غیر مدلل به عنوان امری قطعی ننگریستم و در سالهای اخیر تلاشهای زیادی کردم، منابع زیادی را مورد بررسی قرار دادم و موفق شدم براهین و مستندات مهمی پیدا کنم که در خصوص "مساله نژاد بلوچ" می تواند به عنوان مواردی مهم تلقی شده و بخش تاریکی از تاریخ بلوچستان را روشن کند.

من به طور کلی موضوع نژادی بلوچستان را به سه بخش تقسیم می کنم که ما حاصل این سه دوره ی عمده نژاد کنونی بلوچ را تشکیل داده است:

1. بومیان بلوچستان؛ درآویدی ها یا همان براهوی زبان های کنونی

2. ورود مادها به بلوچستان که زبان و نام ساکنان این منطقه را متحول کردند

3. مهاجرت سکاها به بلوچستان،

بخش اول: بومیان بلوچستان

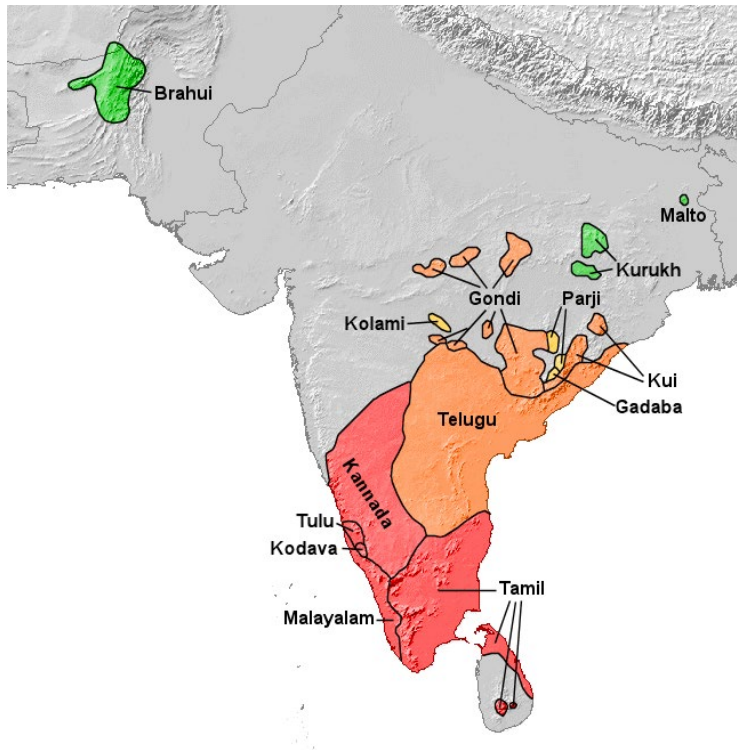
تمدن های باستانی بلوچستان نشان می دهند که این سرزمین ساکنان بسیاری قدیمی بیش از 9 هزار ساله داشته است، مردمانی که تمدن های شگفت انگیز بلوچستان که بیشتر اشاره شدند را ایجاد کردند که در این بخش به شناخت این مردمان می پردازیم.

پیش از هر چیز باید به این نکته اشاره کنم که بر اساس یافته های نمونه گیری ژنتیکی دی ان ای 14 اتنیک گروپ فالات ایران تنها بلوچها، لورهای یاسوج، زردتشتی ها و یهودیان، کاهش غیر معمول تنوع دی ان ای را نشان میدهد. (Human Herdity, 2011, 72) که ضمن اینکه بر در هم تنیدگی نژادی کمتری اشاره می کند کمترین میزان مهاجر بودن این مردمان و مهاجر پذیری را نسبت به مناطق دیگر روشن می کند از این رو ما باید بینیم که چه قبایلی از گذشته های دور در این مناطق ساکن بودند و چه تحولات تاریخی رخ داده و امروزه در مورد نژاد بلوچ چه توضیحی می شود داد.

هرودوت مورخ یونانی که 425 سال پیش از میلاد مسیح فوت کرده مکران را مسکن قوم «موک ها» عنوان کرده است. (هرودوت، 1389: 192) بارتولد می گوید: «مکران مشتق از نام یک قوم دراویدی است که یونانی ها به آنان ماکای یا موکای میگفتند. بنابراین مکران اسمی نیست که قومی از اقوام آریایی روی این سرزمین گذاشته باشند» (بارتولد، 1308: 203) از آنجایی که تاریخا نام این سرزمین مکران بوده است به بلوچ های مکران ماکایی و مکه ای یا با "ی" نسبتی بر اساس تغییر در زبان ها و لهجه ها موکی گفته می شده است.

این مردمان که به طور کلی آنها را موکی یا ماکا ای و مکرانی می خواندند دراویدی زبان بودند و پیش از آریایی زبان ها در این منطقه حضور داشتند، به گفته برخی از پژوهشگران این مردمان بار اول از شمال آسیا کوچیده و به سمت هند حرکت کردند و در قسمت شمالی هند

ساکن شدند اما هیچ سند واضحی برای این مساله وجود ندارد و در این خصوص زمان مشخصی هم داده نمی شود چون موضوع به بیش از 12 هزار سال پیش بر می گردد و امروزه این مردمان را به نام "دراویدی زبان" خطاب می کنند و گفته میشود که در زمان آن مهاجرت های تاریخی گروهی از دراویدی ها به سوی غرب کوچیدند و در سرزمین کنونی بلوچستان سکونت اختیار کردند همانگونه که در نقشه ذیل نشان میدهد اما در این باره نظر وجود دارد و نمی توان این نظریه را به صورت قاطعانه بیان کرد اما آنچه مهم است بر بومی بودن این مردمان از هزاران سال پیش دلالت می کند.



شرح نقشه: محل سکونت دراویدی ها در هندوستان و بلوچستان

پژوهشگران معتقد اند که واژه "دراویدی" همانند "آریایی" به گروه قومی خاصی اطلاق نمی شود. (عدلی، 1394: 163) بلکه یک گروه زبانی است، همانگونه که آریایی زانت ها، آریایی زبانان را گویند، دراویدیان دراویدی زبانها را گویند. واژه آریا زانت نیز بار اول در بین قبایل ماد مشاهده میشود که اتحادیه قبایل ماد و امپراتوری ماد را ایجاد کردند.

واژه دراویدی نیز برای اولین بار در سال 1856 میلادی توسط رابرت کالدول برای اشاره به یکی از دو خانواده عمده زبانی هندی استفاده شد. این اصطلاح برگرفته از واژه سنسکریت دراویده بود. که پیش از او برخی از نحویان سنسکریت آن را در اشاره به زبان و قوم تامیل و برخی دیگر از اقوام جنوب هند به کار می بردند. (Caldwell, 1875: 4) پژوهشگران به این نکته اشاره دارند که دراویدی ها از شمال شرقی آمدند این دسته از دراویدی ها رنگ زرد بودند و در بخش جنوبی تیره پوست که از در هم آمیختن این دو گروه دراویدیان مهاجر در هند شکل گرفتند. (Caldwell, 1875: 561) اما همین بحث تقارب زبانی دراویدی زبانان بلوچستان یعنی براهوی ها و دراویدی های جنوب هند یک تفسیر دیگر هم دارد و این احتمال بسیار زیاد است که زبان دراویدی از طریق بلوچها به جنوب هند رفته باشد چرا که گروهی از بلوچها چند دهه پیش از میلاد مسیح جنوب هند را تصرف کرده و برای مدت طولانی به نام یک امپراتوری قدرتمند پهلوا بر آنجا حکمرانی کردند که در بخش های دیگری از کتاب هم به این مساله اشاره کرده ام.

زبان شناسان از قرابت زبان های دراویدی با زبان های خارج از هند چون اورال آلتایی، ایلامی و نوستراتی سخن گفته اند. زبان های اورال آلتایی یا اورالها، و آلتایی ها مجموعه زبان های در شمال و مرکز آسیا هستند. همچنین محققان به ارتباط زبان های دراویدی و تمدن هارپا رود سند اشاره کرده اند و از آنجایی که تمدن مهرگره بلوچستان نیز به این ناحیه نزدیک بوده احتمال اینکه زبانشان دراویدی بوده زیاد است. از این رو می توانیم بگوییم که زبان تمدن مهرگره و هارپا مسلما از گونه زبان های هندو ایرانی نبوده است. اما از آنجا که خط

هاراپایی هنوز رمزگشایی نشده است نمی توان در مورد ارتباط آن زبان با زبان دراویدی نیز با قطعیت سخن گفت با این وجود غالب زبان شناسان زبان تمدن های باستانی منطقه را دراویدی نخستین میدانند. (Witzel, 2000, 1)

نکته دیگری که می تواند از جمله دلایل اینکه تمدن مهرگره را منسوب به مکه های دراویدی اشاره کرد علامت ها و نشانه هایی است که در بین دراویدی های هند رواج داشته همانند نقش مار (آپسالان، تمدن خاموش: 12) همین نقش در آثار یافته شده از مهرگره به صورت پر رنگی وجود دارد.

ممکن است که زبان دراویدی نخستین که مشابه زبان ایلامی باستان عنوان شده در اثر ارتباط تجاری بین مکران آن دوره به ایلام منتقل شده باشد. می دانیم که تمدن ایلام سالها بعد از تمدن مهرگره مکران و هم دوره با تمدن سوتکگین دن وسوتکگین کوه و نوشارو و هارپا شکل گرفته است اما امروزه دیگر زبان ایلامی وجود خارجی ندارد.

تمدن و زبان های دراویدی که قبل از هندو ایرانی ها در این منطقه حضور داشتند رفته رفته از بین رفتند تا جایی که از تمدن آن دوره این اقوام دیگر اثر چندانی باقی نمانده است. زبان های دراویدی اکنون بسیار تقلیل یافتند. امروزه چند زبان مانند براهویی و تامیلی یاد آور آنها هستند. زبان براهویی بلوچستان هم روز به روز در حال ضعیف تر شدن است. چرا که بسیاری از براهویی های بلوچستان علیرغم اینکه زبانشان بیشترین واژگان بلوچی را دارند بخاطر عدم وجود آموزش زبانی، عملاً زبان باقی مانده خود را از دست داده و زبان بلوچی را پذیرفته اند.



سوال این است که کسانی که تمدن های شگفت انگیز باستانی بلوچستان را ایجاد کردند و در تاریخ از آنها به عنوان ماکایی، موکی ها، میکی و مکه ای ها و نهایتا مکرانی ها یاد کردند که به زبان دراویدی باستان صحبت می کردند چه کسانی بودند؟

از روی آثار و نشانه ها و کتب تاریخی می توان مجموعه ای از قبایل تاریخی ساکن بلوچستان را شناسایی کرد.

موک ها

هرودوت یکی از قبائل منطقه را موک ها ذکر می کند که هخامنشیان از آنها نیز خراج می گرفتند. هرودوت در موارد دیگری نیز به موکها یا ماکا ها اشاره کرده است. این قبائل کسانی بودند که نام مکران بر اساس آنها شهرت یافته است و این خود دلالت بر قدمت تاریخی و قدیمی بودن این قبائل در منطقه دارد. برخی معتقد اند که کل قبائل ساکن منطقه را ماکا می گفتند، اگر این نظریه را بپذیریم سوالی ایجاد می شود که چرا هرودوت نام آنها را به عنوان

گروهی مجزا برای دادن خراج ذکر می کند، آیا اطلاعات هرودوت کامل نبوده یا قبایل دیگری نیز در این منطقه میزیسته اند.

میدها

میدها را می توان یک یا مجموعه ای از قبائل قدیمی بلوچستان بر شمرد که از هزاران سال پیش ساکنان بلوچستان بودند. میدها که بلوچهای ساکن حوزه ساحلی بلوچستان بودند به حکم طبیعت شغلشان ماهی گیری، تجارت دریایی و داد و ستدهای مربوط به دریا بوده است. برخی کلمه مید یا مید را یک کلمه بلوچی به معنی ماهیگیر ترجمه کرده اند که الزاما نمی تواند دقیق باشد، چون آثار و نشانه های زیادی نشان میدهد که میدها جنگاوران دریایی قدری بودند. و برخی مورخان آنها را از قوی ترین ملاحان دریایی برشمردند. (مولائی شیدائی، 1983: 131)

پادشاهان آشوری از تجارت دریایی با مکران/مکان صحبت کردند و سارگون پادشاه آکاد با افتخار می گفت که کشتی های مکرانی ها در بندرگاه های مانگر می اندازند و با ما تجارت دریایی می کنند. (Hansman, 1973: 34) آشوریان مکران را رابط بین بابل و هندوستان خواندند، تجارت دریایی و زمینی از طریق مکران به هندوستان و بالعکس به بابل از طریق مکران انجام می گرفت و این ناحیه شاهانی داشت که در کتیبه های آشوری به عنوان (اربابان مکان) یاد شده اند.

این دریانوردان که با آشوریان و هندیان در ارتباط دریایی بودند و کشتی های بزرگ داشتند همان میدهای مکه ای بودند. یونانی ها به فرماندهی اسکندر هنگامی که از بلوچستان گذر کردند از موجودیت آنها در کناره دریا که غذایشان عمدتاً ماهی بود یاد کردند و آنها را اختیوفاجیا یعنی ماهی خواران خطاب کردند.

در منابع اسلامی نیز پس از ورود ارتش مسلمانان عرب به مکران از میدها ذکر به میان آمده که مدافعان و جنگجویان قدری بودند که در مقابل سپاه مسلمانان عرب ایستادگی کردند. ابن کلبی در این باره می گوید: مکران را حکیم بن جبلة عدی تصرف کرد. زیاد، پس از ابن محبّق، راشد بن عمر و حدیدی ازدی را به عنوان والی [مکران] مقرر کرد، و او به مکران آمد و بر قیقان (کیکان یعنی توران) هجوم برد و کامیاب گردید. سپس با میدها (میڈ) جنگید و در همین جنگ کشته شد. (بلاذری، 1988: 433)

قاضی عبدالصمد سربازی در صفحه 54 و 55 کتاب خود در مورد میدها می نویسد: "حجاج پس از مجاعه، محمد بن هارون بن ذراع نمری را بر مکران مقرر کرد. در زمان ولایت ابن والی، راجه جزیره ی یاقوت (مالدیو) برای حصول تقرب به حجاج، تعدادی از زنان مسلمان شهر خویش را که از اولاد عرب بودند و پدرشان برای تجارت به آن جزیره آمده بودند، بسوی او فرستاد وی این زنان را بر کشتی نشانده و به عراق روانه نمود. نزدیک دیبل ناگهان گروهی از میدها (طایفه ایی از بلوچ ها) که بر کشتی های جنگی سوار بودند، بر کشتی حامل زنان حمله نمودند و زنان و هرچه را که در کشتی بود ربودند. یکی از این زنان بطریقی از حجاج کمک خواست. همینکه این خبر به حجاج رسید، گفت: لیبیک! و در نامه ایی به داهر راجه سنده، از او خواست برای زنان چاره جویی نماید و داهر جواب داد که جنگاوران دریایی آنها را گرفته و از دسترس او خارج هستند، حجاج لشکری به سرکردگی عبدالله بن زهبان به دیبل فرستاد. عبدالله حمله کرد و کشته شد و مشکل همچنان باقی ماند و سپس به بدیل بن طهفه یجلی فرمان داد که بر دیبل حمله کند. او در این وقت در عمان بود و به محض فرمان مذکور به طرف مقصد حرکت کرد. در بجوحه جنگ اسب بدیل رم کرد و در قلب سپاه (میدها) تاخت در این هنگام بدیل [بدست میدها] کشته شد و هدف برآورده نشد."

ممکن است می‌دها همان اریتره ای‌ها در برخی از منابع تاریخی چون هرودوت و ... باشند. شاید به دلیل چهره آفتاب سوخته در نزدیکی دریای گرم بلوچستان، آنها را چون اریتره ای‌ها خوانده باشند و این نام نیز پس از ورود یونانی‌ها به این منطقه شهرت یافته است.

هوت‌ها - اوتیان

هوت یکی از قبائل بسیار قدیمی بلوچستان در نزدیکی دریا است که مورخان یونانی، عرب، فارسی به آنها اشاره کردند. دکتر فاروق بلوچ معتقد است که در دوره حکومت مادها بر بلوچستان این خاندان در منطقه ساحلی بلوچستان قدرت داشته است. (دکتر فاروق، 2021: 9) به نظر من شاه مکران که در اشعار فردوسی از آن نام برده شده که کیخسرو (هوخشتره ماد) بدان یورش برد و جنگ طولانی بین آنها در گرفت، احتمالاً فردی از هوت‌ها یا می‌دها بوده است چون پیش از ورود مادها مکران تاریخی دارای پادشاهی‌هایی بوده و این مساله در آثار تاریخی روشن است اما به دلیل کمبود مدارک اسامی برخی از آنها تنها به دست آمده چون "مانیوم" شاه مکران که هم‌دوره با اکدیان بوده است و بر اساس کتیبه‌های اکدی شاهان اکدی شهری به نام وی در بین‌النهرین ایجاد کردند. متأسفانه همه اسامی شاهان قدیمی مکران در دسترس نیست و تنها برخی از آنها از آثار سومریان به دست آمده‌اند که این احتمال را می‌توان قائم دانست که پادشاهان آن دوره مکران از هوت‌ها یا می‌دها و یا موک‌ها بودند.

هرودوت هم به هوت‌ها اشاره کرده و این مردمان را به صورت جمع اوتیان یعنی اوت‌ها خطاب کرده است که در منابع فارسی به عنوان اریتره ای ترجمه شده است. اما در واقع اوتی یا اوت همان هوت است که در زبان‌های یونانی‌ها بدان شکل تلفظ شده است. عرب‌ها نیز به این قبیله اشاره کرده و آنها را زط، الزط، هوت و الهوت خطاب کرده‌اند که تاریخ‌نگاران فارسی زط را جت نوشته‌اند. (دکتر فاروق، 2021: 10)

در تحقیقات جدیدتر این موضوع بیان شده که هوت به فرزندان یک فرد مخصوص نمی گفتند بلکه همه قبائل قدیمی بلوچستان از وسط تا ساحل مکران را مورد خطاب قرار می دادند به گونه ای که یونانی ها به آنها یوتی یا اوریتانی می گفتند همانگونه که در گذشته مورخان فارس به آنها کوچ و بلوچ می گفتند یا عربها به آنها جت و زت می گفتند (دکتر فاروق، 2021، 62)

زرنگی ها

از جمله قبائل قدیمی بلوچ می توان به زرنگی ها که امروزه یک شهر به نام زرنج مرکز ولایت نیمروز افغانستان شناخته می شود نام برد که به کثرت در تاریخ نام آنها توسط تاریخنگاران بیان شده است و برخی آنها را زنگنه نیز خوانده اند، که آخوند محمد صالح نویسنده کتاب کردگال نامه خود را از این طایفه بلوچ میدانند که در منطقه نیمروز و سیستان میزستند البته این که زنگنه از زرنگ گرفته شده باشد جای بحث دارد و به باور بنده درست نیست، چرا که طایفه زنگنه ای که آخوند محمد صالح از آن یاد می کند در دوره مادها به بلوچستان آمدند اما نام زرنگ و درنگیانا پیش از آن بوده است.

اربوئی ها

نام این مردمان در کتب تاریخی موجود است و در خصوص اینکه چه کسانی می توانند باشند گمانه زنی های مختلفی هست و به دلیل سکونت سرزمینی و جغرافیایی که به آنها منسوب شده از قبائل قدیمی منطقه معرفی شدند که احتمالاً شاخه ای از براهوی ها بودند چراکه به همین نام الان در منطقه سکونت براهوی ها یک کوه به نام هربوئی است! با همین نام یک جای تفریحی در این سلسله کوه نیز وجود دارد. براهوی ها قدیم ها در این منطقه کوهستانی جهلاوان و سراوان جزو ساکنان قدیمی بودند. (دکتر فاروق، 2021: 9)

پیرکانی ها

پیرکانی یکی از قبائل قدیمی است و دکتر فاروق بلوچ می گوید این نام قبیله ای از پیرکان گرفته شده در نقشه های قدیمی در منطقه نزدیک به سیستان هم وجود دارد و جالب این که این قبیله در این منطقه همچنان موجودیت دارد و زمین های آبا و اجدادیشان را دارند که زر خرید نیستند. این نام با چیزی که هرودوت در مورد پاریتاکن ها بیان می کند مشابهت دارد اما با این تفاوت که هر چند این قبیله قدیمی است اما یکی از قبایل اتحادیه ماد یا همان پاریتکان یعنی پارتها هستند که در زمان امپراتوری ماد در بلوچستان سکونت اختیار کردند که پیشتر بدان خواهیم پرداخت لذا الزاما نمی توان این قبیله را از ساکنان بومی دراویدی بلوچستان دانست بلکه این قبیله احتمالا همان هایی هستند که بعدها تحت نام مادها وارد بلوچستان شدند.

مطمئنا قبایل و ساکنان زیادی در بلوچستان بوده اند که در بسیاری از روایت ها از "کثرت" آنها صحبت شده خصوصا که تمدنهای همیشه دارای جمعیت هستند، شهرنشینی یعنی جمعیت، جمعیت با خود قانونگذاری و حکومت به همراه دارد اما به دلیل اینکه آثار باستانی بلوچستان کمتر مورد کاوش قرار گرفتند و یا در دسترس نبودند ممکن نشده که همه موارد را ذکر کرد و من امیدوارم که دیگر محققان و تاریخنگاران بلوچ به بخش های مختلفی که اینجا به صورت مختصر ذکر شده اند مراجعه کرده و آنها را ذیل تحقیقات مستقلی به کتاب در آورند تا هر چه بیشتر جزئیات تاریخی منطقه روشن شود.

این قبایل و طوایف قدیمی بلوچستان از موک تا مید و هوت و اربوئی و زرنجی و... احتمالا با زبان براهوی کنونی یا همان دسته زبان دراویدی صحبت می کردند که بعدا با ورود مادها (پارتها) زبانی وارد منطقه شده و هژمونی یافته که بعدها به بلوچی شهرت یافته است.



نقشه ی فرضی چگونگی مرزهای ملتها در دوره هخامنشی - 490 قبل از میلاد بر اساس داده های تاریخی

بخش دوم: ورود قبایل ماد به بلوچستان

مادها نامی مربوط به مجموعه قبایلی در شمال رشته کوه های زاگروس حوالی دریاچه ارومیه و مشخصا در محدوده بین اصفهان و همدان تا حوزه دریای کاسپین و آذربایجان کنونی و کردستان ساکن بودند و در اثر تحولاتی رفته رفته در مقابل سومری ها قدرت گرفته و حکومت خود را به شکل یک اتحادیه ای از قبایل ماد تشکیل دادند و سپس با شکست دادن همسایگان خود حکومت خود را توسعه داده و تا بلوچستان و افغانستان و ترکمنستان کنونی اولین امپراتوری بومی قدرتمند پس از حکومت های بابلی ها و سومری ها در فلات ایران را شکل دادند. مادها سپس بر اساس سنت حکومتی خود برای حفاظت از مرزهای شرقی امپراتوری ماد گروهی از قبایل اتحادیه ماد را به توران و مکران و زابلستان آن زمان فرستادند که بعدها برای همیشه در این سرزمین ماندگار شده و بخشی از نژاد کنونی بلوچستان را تشکیل دادند.

در اثر این مهاجرت بوده که تشابهات زبانی بین بلوچها و گیلک ها و کردها شکل گرفته است چرا که این قبائل نزدیک به یکدیگر میزیسته و احتمالا از سرچشمه نژادی واحدی بهره داشته ولی به دلیل تاثیرات در مناطق جغرافیای مختلف، و تاثیر پذیری از زبانها و فرهنگ های همسایگان رفته رفته تغییرات زبانی و فرهنگی محیطی در آنها ایجاد شده و به شکل کنونی درآمدند اما آثار و ریشه های قدیمی در بینشان مانده اند.

برای اثبات این دیدگاه مجموعه ای از دلایل تاریخی و باستان شناسی پیش روی خوانندگان می گذارم.

توجه: در این کتاب هر جا که نام ماد یا کیانیان آمد به یک مفهوم اشاره می شود چون دو نام متفاوت برای یک حکومت در بین یونانیان و ایرانیان هستند و هر جا "توران" و "مکران" بیان شد به منطقه جغرافیایی سیاسی کنونی معروف به بلوچستان اشاره میشود.

کتاب کردگال نامک

کتاب کردگال نامک اثر آخوند محمد صالح زنگنه بلوچ، یک کتاب تاریخی است که در سال 1070 ه.ق برابر با 1659 میلادی نوشته شده و در کنار کتاب تاریخ سیستان، به عنوان یکی از قدیمی ترین کتابهای تاریخی سرزمین بلوچها شناخته می شود. آخوند محمد صالح بلوچ نویسنده این کتاب وزیر اعظم 5 تن از شاهان دربار خانات بلوچ در کلات از جمله امیر سمندر خان و امیر عبدالله خان بوده است.

وی در اثر مهم خود که آقا نصیرخان احمدزی (مولف کتاب پیوند نژادی کرد و بلوچ) نسخه خطی آن را نزد قاضی عبدالحمید معروف به غوث بخش یافته و توسط بلوچ اکدیمی کوپته منتشر شده، افق جدیدی به روی تاریخ بلوچستان گشوده و بخش های مهمی از تاریخ این سرزمین که سالها گنگ و مبهم بوده است را روشن کرده است. "کردگال نامک" گاهی آنقدر با جزئیات به اسامی شاهان و امرای بلوچستان در دوره های مختلف پرداخته و از جنگها و نبردها، و بی در پی آمدن شاهان بلوچ صحبت کرده که محققانی که تا امروز تاریخ بلوچستان را در حاله ای از ابهام می دیدند و آن را گنگ و مبهم میدانستند را به شگفتی وا میدارد.

بیشتر سوالهای که در ذهن بنده نسبت به تاریخ بلوچستان نقش بسته بود ولی پاسخی برای آن نیافته بودم توسط این کتاب، مدلل به آثار باستانشناسان پاسخ یافتند. به عنوان نمونه سوالهای از قبیل:

بلوچ ها چه سلسله های پادشاهی داشتند؟ چه شاهان بلوچی با اسکندر مقدونی جنگیدند؟ ارتباط و نسبت بلوچها و اشکانیان چیست؟ حکومت دوره اشکانیان چگونه بوده؟ نقش بلوچها چه بوده؟ در دوره اشکانیان چه کسانی شاهان بلوچستان بودند؟ سکاها چگونه با بلوچها پیوند خوردند؟

نام آن پادشاهان بلوچی که از توران، پردان و مکران به دیدار اردشیر بابکان موسس سلسله ساسانی رفتند که در کتیبه وی ذکر شده چه است؟ چرا انوشیروان به بلوچها حمله کرد و دست به کشتار بلوچها زد؟ آیا روایت انوشیروان که از زبان فردوسی منتشر شده درست است؟ دین بلوچها در آن دوره چه بود؟ دین مانایی و مزدکی چگونه در بین بلوچها رشد کرد؟ چه زمانی و چگونه سلسله موریای هند توسط چاندرگوپتا توانست بخشی از مکران را به تصرف در آورد؟ چرا اثر خاصی از مردمان و حاکمان بلوچستان در روایت مسلمانان در زمان ورودشان به بلوچستان نیست؟ و چرا مکران در دوره ورود مسلمانان عرب به صورت حاشیه ای در کنار سند برجسته شده است؟ زبان بلوچ چرا شباهت با زبان کردی و گیکلی ولری دارد؟ چرا زبان براهوی ها فرق می کند اما خود را بلوچ می دانند و همیشه با بلوچ یکجا زندگی کرده و نامشان همه جا با هم می آید؟

آیا صفاری ها که بومی سیستان معرفی می شوند بلوچ هستند؟ چرا صفاری ها خود را وارث حکومت کیانیان (ماد) می دانند؟ همین سوال در خصوص سلسله حکومت ملوک مهربانی و نصری سیستان که چه اصلیت نژادی داشتند؟ و سوالات بسیار دیگری که این کتاب کردگال نامه و آثار باستان شناسی و آثار محققان دیگر کلیدی برای حل آنها بودند.

چند سال پیش هنگامی که بار اول با اثر آقا نصیرخان که با نام "پیوند نژادی کرد و بلوچ" به زبان فارسی منتشر شده بود مواجه شدم و مطالب ایشان را که بیشتر به کرد گال نامه منتسب کرده بود خواندم چون نسخه اصلی این کتاب را ندیده بودم و همچنین مستندات دیگری برای تایید این سخنان از سوی باستان شناسان به دستم نرسیده بود این کتاب را چندان جدی نگرفتم اما با دیدن تحقیقاتی که در خصوص یک پادشاهی باستانی در بلوچستان به نام پردان-پارتان که توسط پروفیسور تندون از دانشگاه بوستن منتشر شده بود (در این مورد مفصلا صحبت خواهد شد) را خواندم صندوقچه اسرار تاریخ بلوچستان به روی من گشوده

شد مواردی که همیشه به عنوان یه راز سر به مهم باقی مانده بودند یکی بعد از دیگری حل شدند.

آخوند محمد صالح زنگنه بلوچ، نویسنده کتاب "کوردگال نامک" می گوید که بر اساس مدارک و اسنادی که از مدرسه علمی خود در سیستان و سپس زابل (نزدیک قندهار) داشته اند این کتاب را نوشته است. وی همچنین در کتاب خود می گوید که در حمله تیمور به سیستان بخشی از کتابهایی که در مدرسه جد اندر جد خود داشتند از بین رفتند، اما مجموعه ای از کتابها توسط جد وی به زابلستان منتقل شده و مدرسه جدیدی در آنجا ایجاد کردند که بعدها در اثر حمله صفوی ها به قندهار این مدرسه علمی بلوچها، نیز از رونق افتاده و رفته رفته از بین رفت. آخوند محمد صالح در کتابش نسب پدری خود را نوشته و آن را از قبیله زنگنه (در کنار قبیله براخم) از شاخه قبیله "بودی" یکی از 7 قبیله اصلی خاندان ماد که امپراتوری ماد را ایجاد کردند معرفی می کند.

این کتاب می گوید که پس از شکل گیری حکومت ماد؛ این سلسله به سرعت موفق شد کل ایران را فتح کند و پس از آن در سال 853 پیش از میلاد توران و مکران و زابلستان را گرفتند و برای کنترل و اداره مرزهای شرقی خود برخی از قبائل ماد را به این سرزمین آوردند تا با اداره توران و مکران و زابلستان مرزهای شرقی خود را پاسپانی کنند و بعدها این قبائل در این سرزمین ماندگار شدند.

کردگال نامه می گوید زمانی که این قبائل ماد تحت امر کیقباد، شاه ماد، بلوچستان را گرفتند گروهی که براخوی ها بودند به فرماندهی میر کیکان در توران (کلات) ساکن شده و حکومت آن منطقه را به دست گرفتند و گروهی که ادرگانی ها و ماملی ها بودند به فرماندهی میر ایله در مکران سکونت اختیار کرده و حکومت این مناطق را به دست گرفتند و گروهی که از زنگنه بودند به فرماندهی میر سوید حکومت زابلستان (سیستان) به آنها واگذار شد و این مردمان در منطقه کوردگال گفته شدند یعنی مردمانی که زبانشان کوردی است، دلیل آن هم احتمالا

تشابه زبانی و قرابت نژادی با کردها است که آنها نیز بخشی از قبایل ماد بودند به همین خاطر میر نصیرخان احمد زی اسم کتاب خود را که بر مبنای کتاب کوردگال نامه نوشته شده "پیوند نژادی کورد و بلوچ" گذاشته است.

نکته دیگری که در خصوص کتاب کوردگال نامه قابل توجه می نماید این است که آخوند محمد صالح در این کتاب هر چند از سکونت و حکومت سه شاخه مختلف مادها در سه منطقه توران، زابلستان و مکران صحبت می کند اما بیشترین توجه او در کتابش به منطقه توران (کلات) است و تاریخ حاکمان این ناحیه را با جزئیات بیشتری بیان می کند که دلیلش می تواند این باشد که خود آخوند محمد صالح وزیر دربار خانات کلات بوده است به همین خاطر توجه وی به این حوزه بیشتر است. هر چند در بخش های مختلفی از کتابش به طوایف بلوچ زنگنه، صفاری، صباحی، سنجاوی که از قبایل مادهای ساکن زابلستان بودند و یا طوایفی چون ادرگانی و ماملی و کرمانی که در حوزه مکران حکومت می کردند نیز می پردازد. وی همچنین در کتاب خود به شجره نامه مادهای ساکن در توران، زابلستان و مکران نیز پرداخته و اسامی برخی از پادشاهان این سلسله ها را تحت نام (امیر امیران) ذکر کرده است.

کوردگال نامه انفصال حکومت بلوچ ها در دوره سلوکیان را بیان می کند که هر چند شکست های سنگینی به اسکندر وارد کردند اما خود نیز متحمل تلفات بسیار سنگینی (10 هزار کشته) شدند و پس از آن چاندرا گوپتا حاکم هند و سند از این ضعف بهره برد به توران و مکران حمله کرد و بلوچها را شکست داد و برای مدتی حکومت بلوچستان دچار آشوب شد که پس از مدتی بلوچهای توران و زابلستان و مکران متحد شده و با کمک هم‌نژاد های پارت اشکانی دوباره هندی ها (که به نام جدگال ها در کتاب از آنها یاد کرده) را شکست دادند و حکومت بلوچستان را بار دیگر پس گرفتند.

آخوند محمد صالح شاهانی که در کتیبه اردشیر بابکان به عنوان توران شاه، مکران شاه و پردان شاه از آنها یاد شده که به دربار اردشیر بابکان موسس سلسله ساسانی رفته و برای او

هدایا برده و اعلام صلح کردند را به این نام‌ها معرفی می‌کند: "میر بوراک براخوی میر میران توران"، "میر سارگان ادرگانی میر میران مکران"، "میر ایزبوک زنگنه" و "میر سلخان ماملیان". (آخوند محمد صالح، 163)

تصرف توران و مکران

ممکن است که کوردگال نامه در خصوص زمان بندی دقیق حمله ماد به توران و مکران دچار اشتباه شده باشد چرا که آخوند محمد صالح تصرف توران و مکران را به کیقباد (دیاکو) اولین شاه سلسله ماد نسبت می‌دهد که با افراسیاب شاه توران جنگیده و او را شکست داده است. این در حالی است که از آثار تاریخی چنین بر می‌آید که گسترش امپراتوری ماد در دوره کیقباد -دیاکو- نبود بلکه این گسترش در دوره سومین پادشاه ماد به وقوع پیوست. هر چند در این باره نظر وجود دارد، چرا که محققان در خصوص گسترش حکومت مادها به سمت شرق به دلیل کمبود اسناد و مدارک توجه کمتر و پژوهش کمتری داشته‌اند و بیشتر بر اساس تخمین صحبت میکنند و غالب توجهشان به گسترش حکومت مادها در حوزه غربی معطوف است چرا که آثار یونانیان و ارمنی‌ها و سومری‌ها در این باره به دست آمده‌اند. بر همین اساس اکثر محققان می‌گویند که دوره سومین شاه ماد دوره گسترش امپراتوری بوده است، اما اینکه دوره شاه اول ماد حکومت ماد به سمت شرق گسترش پیدا کرده باشد محتمل است.

در هر صورت با بررسی تاریخ حکمرانی مادها از زمان دیاکو (کیقباد) تا ایشتیوگو (آستیگ) حدوداً 150 سال امپراتوری کیانیان یا همان ماد هابرقرار بود. تاریخنگاران معتقدند که گسترش مرزهای حکومت مادها و فراتر رفتنشان از منطقه جغرافیای قومی خود و تبدیل شدنشان به یک امپراتوری در دوره هوخشتره یا Cyaxares، سومین شاه ماد اتفاق افتاده است که در اساطیر ایرانی معادل و برابر با کیخسرو است. از آنجایی که آثار زیادی از دوره مادها باقی‌نمانده بخش‌های از این قسمت از تاریخ مبهم است و اسامی شاهان ماد نیز در

آثار یونانی ها، آشوری ها و ایرانی ها نیز متفاوت است اما با مقارنت دادن این روایتها و آثار به جا مانده چنین بر می آید که کیخسرو/Cyaxares همان هوخستره است.

در روایت های آشوری و غربی به نبردهای هوخستره (کیخسرو) و تصرف مناطقی در حوزه غرب اشاره شده است اما در خصوص گسترش امپراتوری ماد به سمت شرق بحثی وجود ندارد و این بخش بیشتر از طریق روایت های اساطیری ایرانی تحت نام کیانی و کیانیان آمده است. بدین معنی که در روایت های غربی این حکومت به عنوان ماد معرفی می شود و در اساطیر روایی ایرانی به عنوان کیانی و کیانیان. جوزجانی در طبقات ناصری این سلسله (ماد) را "کیانی" میداند و کیقباد را اولین شاه این سلسله معرفی می کند اما در بیان نسبش از واژگان شاه برای پیش از وی نیز نام می برد. (طبقات ناصری، 1363، ج 1، 42) که منظورش وجود شاهانی پیش از وی نیز هست. همین اصطلاح کیانی در دیگر کتابهای عربی نیز در خصوص مادها یافته می شود. (تاریخ الدول الفارسیة فی العراق، علی ظریف الاعظمی، 1927) آخوند محمد صالح زنگنه در کتاب کوردگال نامه نیز کیانی ها را همان مادها می داند. (آخوند محمد صالح، 74)

به باور بنده از آنجایی که "کی" به معنی "خوب یا حکیم" در ابتدای اسامی شاهان ماد به عنوان لقب سلطنتی بوده، به "کیانی" یعنی دارندگان لقب کی شهرت یافته اند. چون شاهان این سلسله به نام های کی قباد، کی کاووس، کی خسرو ... شناخته می شوند.

از آنجایی که کیانیان (مادها) اولین امپراتوری در فلات ایران را شکل دادند که بعداً سلسله هخامنشی نیز بر پایه های همان بنا شد و این مردمان مناطق وسیعی از غرب و شرق را تصرف کردند لذا بعدها بسیاری از سلسله های حکومتی چه بر اساس نژادی و یا برای مشروعیت بخشی به حکومت هایشان خود را به کیانیان منسوب می کردند.

کتاب تاریخ سیستان که یکی از قدیمی ترین کتابها در خصوص تاریخ منطقه است نیز به موضوع کی خسرو و ساختن یک قلعه در سیستان اشاره می کند. (تاریخ سیستان، 1381،

56) که به متصرفات کیانیان در حوزه شرق اشاره دارد ضمن اینکه یک چاه آب (کهن) بسیار قدیمی در شهر تربت بلوچستان به نام "خسروی کهن" وجود دارد که بسیار قدیمی است و ساخت آن به کیخسرو نسبت داده می شود (نسیم، راجدپتری چیدگ، ؟، 81)

فردوسی نیز در شاهنامه به حمله "کیخسرو/هوخشتره" به "شاه مکران" اشاره می کند و این بخش از تاریخ را روشن تر می کند. در اشعار فردوسی شاه بومی مکران یک شاه کاملاً مستقل بیان می شود که بر سرزمین وسیع مکران حکومت می کند و دارای قدرت و ثروت است و مردمان این سرزمین دارای قومیتی متفاوت ترسیم میشوند اما در خصوص توران که حوزه شرقی و شمالی بلوچستان کنونی تا باختر را در بر می گرفت اینچنین به نظر میرسد که رابطه خویشاوندی سببی (در اثر ازدواج) بین ایرانی ها و تورانی ها برقرار بوده است و همزمان بخاطر اختلافاتی که دارند کیخسرو آهنگ جنگ می کند و چنین بر می آید که مسیر رسیدن کیخسرو به توران از مکران میگذرد مشابه این روایت و سفر کیخسرو به چین و بازگشتش به سیستان را کتاب تاریخ سیستان ذکر کرده است. (تاریخ سیستان، 1381: 75)

برای درک بهتر مطلب بالا در خصوص حمله کیخسرو به شاه مکران و تصرف بلوچستان را از اشعار این بخش فردوسی بخوانیم:

کیخسرو ، شاه توران و شاه مکران

گذر کرد از آن پس به مکران زمین	از ایران بشد تا به توران و چین
میانها ندید ایچ رنج از گره	ز مکران شد آراسته تا زره
به توران و مکران و دریای چین	پی او ممان تا نهد بر زمین
به دریای کیماک بر بگذرم	همه چین و مکران سپه گسترم
	چو گردد مرا راست ماچین و چین

بخوایم باژی ز مکران زمین^۱

ز هر جای کشتی گران را بخواند

از آن پس دلیران پرخاشجوی

جهاندار سالی به مکران بماند

به تاراج مکران نهادند روی

به گفته فردوسی علت اینکه کیخسرو (هوخشتره) شاه ماد با افراسیاب تورانی دشمن بود به کشته شدن پدر وی یعنی سیاوش در دربار افراسیاب تورانی بر می گشته است. داستان به طور مختصر از این قرار بود که سیاوش با افراسیاب جنگید و نتیجه به صلح منجر شد. سیاوش ابتدا با دختر "پیران" سپهسالار افراسیاب به نام جریره ازدواج کرد سپس به درخواست پیران، با فرنگیس دختر افراسیاب نیز ازدواج کرد. لذا به ایران بازنگشت و قلعه ای به نام قلعه کنگ یا مکگ دژ را ساخت و ماندگار شد که نهایتاً در توران توسط "گروی زره" که از سیاوش کینه داشت کشته شد.

پسرش کیخسرو پس از پادشاهی، برای خون‌خواهی سیاوش، طوس را با سپاهی برای جنگ به توران می‌فرستد. در این جنگ، طوس شکست خورد. در لشکرکشی دوم رستم از حوزه حکمرانش در سجستان قندهار و زرنج به یاری طوس و ایرانیان می‌شتابد. پس از آن کیخسرو سی هزار لشکر نامدار و سواران شمشیرزن، رستم، سران و بزرگان ایران زمین را گردآورد و به خون‌خواهی سیاوش برانگیخت. لشکر به فرماندهی رستم به راه افتاد و بر توران چیره شدند. رستم گنگ‌دژ را گشود و بر جای افراسیاب نشست. سپس پیشروان سپاه ایران (ماد) به فرماندهی کیخسرو بر پیشاهنگان سپاه افراسیاب یورش بردند و آنان را شکست دادند. اینجا اندکی اسطوره ای میشود و می‌گوید که جنگ چهل سال به درازا کشید. افراسیاب گریخت و از جیحون گذشت. پس از آن در پس چین به نیرنگ از دریا گذشت و در گنگ‌دژ پنهان شد. کیخسرو به دنبالش رفت و چون به چین رسید، با کشتی از دریا گذشت و به گنگ‌دژ رسید. اما

^۱. باژی - خراج.

به افراسیاب دست نیافت و به ایران بازگشت. منبع: اسماعیل پور، «اسطوره کیخسرو در شاهنامه»، بخارا.¹

کیخسرو هنگامی که میخواست به سمت توران در شرق بلوچستان کنونی (خضدار و کلات تا قندهار) حمله کند شاه مکران را تهدید کرد و از گرفتن خراج سخن گفت و از او خواست که به او سپاه و امکانات بدهد تا به جنگ توران برود اما شاه مکران که پادشاه مقتدری بوده این موضوع را نپذیرفت. وقتی نامه رسان و سفیر کیخسرو نزد شاه مکران آمد اینگونه پاسخ شنید:

بدو گفت با شاه ایران بگوی	که نادیده بر ما فزونی مجوی
زمانه همه زیر تخت منست	جهان روشن از فر بخت منست
چو خورشید تابان شود بر سپهر	نخستین برین بوم تابد بمهر
همم دانش و گنج آباد هست	بزرگی و مردی و نیروی دست
گراز من همی راه جوید رواست	که هر جانور بر زمین پادشاست
نبندیم اگر بگذری بر تو راه	زیانی مکن بر گذر با سپاه
ور ایدونک با لشکر آبی بشهر	برین پادشاهی ترا نیست بهر
نمانم که بر بوم من بگذری	وزین مرز جایی به پی بسپری
نمانم که مانی تو پیروزگر	وگر یابی از اختر نیک بر

وقتی کیخسرو این جواب محکم را شنید برافروخته شد و لشکری آمده کرد و به سوی مکران روانه شد وقتی نزدیک مکران رسید از شاه مکران خواست تسلیم شود اما او نپذیرفت و وارد پیکار شد.

بیامد چو نزدیک مکران رسید	ز لشکر جهاننیده‌ای برگزید
بر شاه مکران فرستاد و گفت	که با شهریاران خرد باد جفت

¹. چینی که فردوسی از آن صحبت می کند منطقه ای در شرق است و نه این چین کنونی، فردوسی اطلاعات کافی از چین نداشته، چین همواره یک منطقه بسیار دور در شرق ایران شناخته می شد.

شاه مکران با لشکری در مقابل لشکر بزرگ کیخسرو قرار گرفت، جنگ سختی در گرفت که در نتیجه این جنگ ده هزار نفر کشته شد و از مکرانی‌ها 1140 نفر به اسارت گرفته شد و کیخسرو پیروز شد.

همه شب همی گرد لشکر بگشت	ز مکران طلایه پیامد بدشت
سواران و گردان خنجرگزار	و زآن انجمن کشته شد ده هزار
سر زندگان پر ز تیمار شد	هزار و صد و چل گرفتار شد

پس از اینکه کیخسرو (هوخستره) در نبرد پیروز شد دست به تاراج مکران زد و به مدت یک سال در مکران ماند و در این مدت برای مطیع کردن بلوچ‌ها (ساکنان منطقه) دست به تاراج های بسیار زد و سپس کیخسرو یکی از فرماندهانش به نام اشکش را به عنوان نایب خود در مکران قرار داد و خود از طریق دریای مکران (کیماک) به سمت چین (که غیر از چین امروزی است) حرکت کرد.

بتاراج مکران نهادند روی	ازان پس دلیران پرخاشجوی
ز هر جای کشتی گرانرا بخواند	جهاندار سالی بمکران بماند
بمکران بباشد یکی چندگاه	باشکش بفرمود تا با سپاه

کیخسرو یک سال در مسیر دریایی بود تا به چین رسید و آنجا متوجه شد که زبان مردم شبیه زبان اهل مکران است.

نگه کرد هامون جهان را بدید	چو خسرو ز دریا بخشکی رسید
زبانها بکردار مکران زمین	همه شهرها دید برسان چین
خورش خواست چندی ز بهر سپاه	بدان شهرها در بیاسود شاه

کیخسرو مدتی در چین (احتمالا این چین در شرق یا جنوب هند) ماند و به شکار و استراحت پرداخت و در این مدت به شدت از کرده خود در کشتار مردم مکران نادم شد و به بقیه بزرگان پیام داد که دیگر به کسی حمله نمی کند.

ازین پس ندارم کسی را بکس	پرستش کنم پیش فریادرس
ز لشکر یکی نامور برگزید	که گفتار هر کس بداند شنید
فرستاد نزدیک شاهان پیام	که هر کس که او جوید آرام و کام
بیایند خرم بدین بارگاه	برفتند یکسر بفرمان شاه
یکی سر نیچید زان مهتران	بدرگاه رفتند چون کهتران

کیخسرو یک سال در چین ماند تا اینکه به او گفتند اگر برنگردی افراسیاب همه جا را می گیرد به همین خاطر آهنگ برکشت به ایران کرد و مسیری که یکساله طی کرده و با کشتی به چین رفته بود بخاطر یاری کردن باد درهفت ماه بازگشت. هنگامی که به خشکی رسید (احتمالا به کیچ یا تیس بلوچستان) اشکش فرمانده جنگی به استقبالش آمد.

سپهدار لشکر بخشی کشید	بیستند کشتی و هامون بدید
چو آگاه شد اشکش آمد براه	ابا لشکری ساخته پیش شاه
پیاده شد از اسب و روی زمین	ببوسید و بر شاه کرد آفرین
همه تیز و مکران بیاراستند	ز هر جای رامشگران خواستند

اشکش که در مدت نبود کیخسرو در حال همراه کردن قبایل منطقه با خود بود وقتی کیخسرو بازگشت سران طوایف و نامداران مکران را برای دیدارش به نزد او آورد:

بمکران هرآنکس که بُد مهتری	وگر نامداری و کنداوری
برفتند با هدیه و با نثار	بنزدیک پیروزگر شهریار
و زآن مرز چندانک بد خواسته	فراز آورید اشکش آراسته

این موضوع باعث رضایت کیخسرو از اشکش شد و سپس یکی از نامداران مکران را به عنوان مهتر (حاکم) منطقه برگزید و سپس از آنجا به توران رفتند:

و زآن نامداران یکی برگزید	ز اشکش پذیرفت شاه آنچه دید
بسی خلعتش داد و کرد آفرین	ورا کرد مهتر بمکران زمین
خود و سرفرازان ایران زمین	چو آمد ز مکران و توران بچین
سپاهی گشاده دل و شاد کام	پذیره شدش رستم زال سام

چند نکته در این موضوع حائز اهمیت است، یکی اینکه پیشتر بیان شد که کیخسرو همان هوخشتره شاه سوم ماد است که در اساطیر ایرانی و روایی مادها به نام کیانی خوانده می شوند. کیخسرو به روایتی نوه کی کاووس بوده که به نظر میرسد پدرش سیاوش به دلایلی شاه نشده و پادشاهی کیانی ها به کیخسرو رسیده است.

نکته دیگر اینکه فردوسی امپراتوری ماد را در قالب حکومتی ایرانی به نام کیانی می نویسد چرا که این حکومت از جغرافیای قومی حوزه ماد در حوالی آذربایجان، کردستان تا اکباتان و دریای کاسپین کنونی برخاسته بود. دومین مساله این است که فردوسی یک قرابت و رابطه نزدیک یا خویشاوندی بین ایران و توران بیان می کند اما شاه مکران را که در میانه راه قرار دارد را مستقل و مقتدر میدانند. در نهایت عدم همکاری شاه مکران با وی باعث میشود که کیخسرو بدانجا لشکرکشی کند و پس از آن این منطقه - مکران و توران در کنترل کیانی ها (مادها) در می آید. همچنین در این اشعار فردوسی از سربازگیری در منطقه خبر میدهد و می گوید گردانهایی نظامی از مردمان منطقه ایجاد شد که دارای پرچم پلنگ نشان بودند و فرماندهی این لشکر به یک فرمانده ماد به نام اشکش داده شد که قوی ترین گردان ارتش مادها شد.

به باور من درخصوص چگونگی ارتباط قدیمی به گفته شاهنامه (ایرانی - تورانی) یا مادها و تورانی ها را باید در رابطه ای که مادها با سکاها و همچنین سکاها با تورانی ها جستجو کرد. روایت های مختلفی بیانگر درگیری مادها با سکاها پیش از امپراتوری ماد و سپس همپیمان شدنشان را نشان میدهد و از طرفی دیگر روایتهای مختلفی از شکل دهی توران در شرق بلوچستان کنونی توسط گروه های قومی از سکاها را نشان میدهد، که این ارتباط و برقراری خویشاوندی، ازدواج و همچنین تشدید اختلافات درونی بر سر قدرت بین مادها (کیانیها) و تورانی ها را در دوره هایی به دنبال داشته است. به همین خاطر نوعی ارتباط از گذشته بین مادها با توران (کلات) برقرار بوده است اما این ارتباط بین مادها و مکرانی ها بیان نشده است. آغاز حضور حکومتی مادها در سرزمین مکران از دوره کیخسرو/هوخشتره و شکست شاه مکران شروع می شود. پس از آن قبایل و طوایفی از ماد در بلوچستان سکنی گزیده و ماندگار شدند و این همان چیزی است که کوردگال نامه از ورود و ماندگاری قبایل کرد ماد به توران و مکران آن زمان خبر میدهد.

هر چند از روایت فردوسی چنین به نظر میرسد در دوره پیش از کیخسرو نیز شاهان ماد ارتباطاتی با شاهان مکران داشتند. چنانکه در دوره کی کاووس دومین شاه ماد روابط آنها در شعر فردوسی اینگونه آمده است:

از آن پس چنین کرد کاووس رای	که در پادشاهی بجنید ز جای
از ایران بشد تا به توران و چین	گذر کرد از آن پس به مکران زمین
ز مکران شد آراسته تا زره	میانها ندید ایچ رنج از گره
پذیرفت هر مهتری باژ و ساو	نکرد آزمون گاو با شیر تاو

...

چو آمد بر شهر مکران گذر	سوی کوه قاف آمد و باختر
چو آگاهی آمد بر ایشان ز شاه	نیایش کنان برگرفتند راه

به سر برنهادند باژ گران
بی آزار رفتند شاه و سپاه

پذیره شدندش همه مهتران
چو فرمان گزیدند بگرفت راه

شاهان و پهلوانان مکران در دوره کیکاووس از وی استقبال کردند و به کیکاووس اجازه دادند در مسیر جنگی که در پیش داشت از مکران گذر کند و حتی او را مورد حمایت قرار دادند، اما در دوره کیخسرو که پس از کیکاووس بود، وقتی برای جنگ با شاه توران از شاه مکران اجازه عبور می خواهد، وی انکار می کند و این منجر به جنگ و در نهایت تصرف مکران به دست کیانیان (مادها) می شود که از آن پس در این منطقه ماندگار می شوند. علت انکار شاه مکران ممکن است اختلافات داخلی یا ارتباطات و پیمانی با افراسیاب در توران بوده باشد.

کوردگال نامه همچنین تاریخ ورود مادها به بلوچستان را سال 853 پیش از میلاد بیان می کند اما دیگر محققان تاریخ دقیق تر شکلگیری حکومت ماد را نه قطعی بلکه به طور تخمینی در محدوده زمانی 728 تا 678 پیش از میلاد می دانند و دوره کی خسرو - هوخستره را 635 تا 585 پیش از میلاد می دانند. نخستین اشاره به مادها، در متون آشوری نیز به سال 834 پیش از میلاد و به دوره شلمنسر سوم بازمی گردد. (Dandamayev, 1992: 153)

که احتمال شکل گیری این سلسله را به زمانی که کردگال نامه می گوید نزدیک تر می کند، هر چند تاریخهای ذکر شده از سوی هیچ تاریخنگاری به طور قطعی بیان نشدند و روایتیهای مختلفی وجود دارد اما با جمع بندی آنها نسبتا به تاریخ فوق الذکر به عنوان تاریخ دقیق تر زمان مادها می توان رسید. که با پذیرش حمله به بلوچستان در دوره حکمرانی کیخسرو (هوخستره) یعنی سومین شاه ماد و نه دیاکو (کی قوباد) نسبتا این تاریخها به واقعیت نزدیک تر می شوند.

شاید بخشی از مهاجرت اتحادیه قبایل ماد یا مادستان به سمت بلوچستان کنونی در زمان حمله آشوری ها رخ داده باشد، از سالنامه های آشوری چنین بر می آید که از سال 834 پیش از میلاد و در دوره شلمنسر سوم حملات آشوری ها به سرزمین های ماد آغاز شد و هر بار

آشوری ها با غارت منطقه و قتل و کشتار زیاد از آن ناحیه خارج می شدند و این وضعیت تا زمان شکل گیری حکومت قدرتمند ماد توسط کی قباد و سپس قدرت گیری کی خسرو ادامه یافت و در دوره کی خسرو بود که مادها پس از سازماندهی ارتش خود موفق به شکست کامل آشوری ها شدند. در طول دوره یک قرن و نیم تا دو قرن مادها هم مورد حمله آشوری ها بودند و هم سکاها، و شاید در همین دوره گروهی از قبایل ماد به سمت شرق مهاجرت کرده و در توران ساکن شدند و همین امر باعث شده که نوعی ارتباط و تعامل بین منطقه ماد و توران در دوره کی خسرو برقرار مانده باشد.

این موضوع را کتاب کردگالنامه به شیوه دیگری بیان می کنید. آخوند محمد صالح زنگنه می گوید مادها دو دسته ماد بزرگ و ماد کوچک بودند که ماد کوچک هفت پسر داشته است "پارتاکن"، "استروشات"، "آریزلت"، "بوز"، "ماژ"، "بود" و "دیلمان" که در نهایت هفت تیره را تشکیل می دهند و هر تیره به نام جدشان شناخته می شود. و در بیان چگونگی تشکیل حکومت ماد تاریخ مردوخ با وی هم نظری می کند بدین شکل که وقتی آخرین پادشاه پیشدادیان "گرشاسب" جهان را بدرود می گوید، فرمانروایان آشور به سمت ماد و فارس یورش بردند، در این اوضاع سخت و نابسامان بزرگان و ریش سفیدان "ماد بزرگ" و "ماد کوچک" و همینطور قبایل و طوایف پارس، "گیلک ها" "دیلم" و "خزر" دور هم جمع شده و پس از مشورت و گفتگو به این نتیجه رسیدند که "کی قباد" که از سرکرده های یکی از تیره های ماد بود و به "دانایی"، "کارآمدی" و "دادپروری" معروف بود، به ریاست حکومت انتخاب کنند، به این ترتیب در سال 854 پیش از میلاد، "کیقباد" به کرسی فرمانروایی منطقه ماد و فارس رسید. (آخوند محمد صالح، 40) و سپس به افراسیاب یورش برد و او را شکست داد و دولت توران که نواحی سوغدستان، کابلستان، زابلستان، توران و مکران بود به زیر سلطه کیقباد در آمد و سپس طوایف ماد در این منطقه ساکن شده و برای قرن ها حکمرانی کردند و برای همیشه ماندگار شدند. (آخوند محمد صالح، 4 - 82 - 83) تاریخ سیستان هم به نوعی نسبی از کیانی ها را با گرشاسب پیوند میزند.

هر چند روایت های دیگر تاریخی نحوه شکل گیری حکومت ماد و قدرت رسیدن کیقباد (دیاکو) را به شیوه دیگری نوشته اند و آن را مرتبط با تداوم سلسله افسانه ای پیشدادیان قرار نمیدهند. در اشعار فردوسی به شیوه داستانهای تخیلی و افسانه ای به دوره پیشدادیان پرداخته شده است.

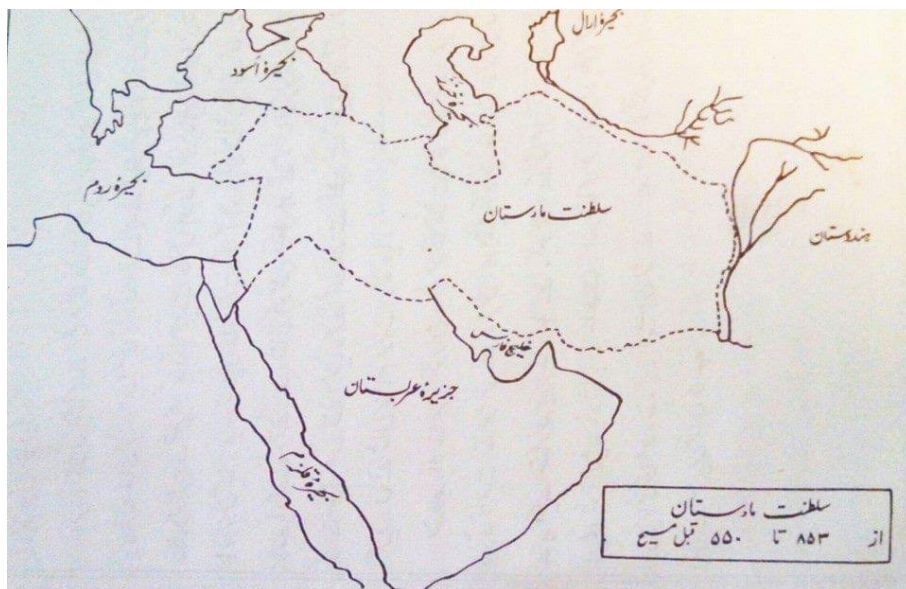
دیانکوف نیز به اتحادیه قبایل ماد اشاره می کند اما می گوید که ما اسامی این قبایل را نمی توانیم از منابع آشوری - که وی در نوشته هایش بدانها متکی است - پیدا کند لذا برای اثبات آن به هرودوت مراجعه می کند و نام این قبایل را ذکر می کند. (دیانکوف، 1345، 187)

هرودوت قبایل ماد را شش قبیله دانسته است به نام های : بوسه ، پارتاکن ، استراچست، آریزانت، بودی، و مگ. (هرودوت، 1389: 101) که پارتکن همان پاراتان/پارادان های هستند که هرودوت آنها را در دوره هخامنشیان در محدوده بلوچستان نامشان را ذکر کرده است که به عنوان یک ساتراپی به هخامنشیان خراج میدادند. یعنی هرودوت زمانی که اسم پارتاکن ها را در دوره هخامنشیان ذکر می کند همزمان این گروه را با واژه پاریکنی در دو منطقه مجزا نام می برد یکی در محدوده مادها و یکی در محدوده نزدیک مکران که مساله مهاجرت بخشی از این قبائل در دوره مادها به مکران را اشاره می کند.

دیانکوف در مورد قبیله پارتاکن می گوید که این قبیله "ظاهرا پارتاکنیان از دیگر مادها جدا می زیستند و گاهی جزو ایشان محسوب نمی گردیدند" (دیانکوف، 1345: 188) همچنین پرتاکنیان در شرقی ترین ناحیه ماد یعنی نزدیک به اصفهان کنونی و بودی ها احتمالا در غربی ترین ناحیه ماد میزیسته اند (دیانکوف، 1345: 194)

نکته دیگری که در خصوص پارتاکنیان مورد توجه قرار میگیرد زمانی است که حکومت پارتها (اشکانیان) شکل می گیرد و پارتاکنهای بلوچستان به نام هم نژادی با آنها همراه می شوند این نشان می دهد که اشکانیان (پارتها) که در مقابل سلوکیان یونانی ظهور کرده و قدرت می گیرند با قبایلی که به نام پارتاکن به مکران مهاجرت کرده و به عنوان بلوچ شهرت یافته بودند

هر دو هم ریشه و هم نژاد و در واقع امتداد همان پرتاکنیان دوره ماد بودند که با وجود انفصال حدود سیصد ساله آنها از یکدیگر در اثر تحولات تاریخی و سیاسی بار دیگر در ایجاد سلسله اشکانی و توسعه آن پیوند خوردند.



نقشه امپراتوری ماد - آقا نصیرخان احمدزئی

پارتها در دوره ماد و هخامنشیان

پارتها (پارتاکن) که به گفته هرودوت و آخوند محمد صالح یکی از 7 یا 6 قبیله ماد (اتحادیه ماد) بودند قرن‌ها بعد به عنوان یک گروه قومی مجزا و دارای سرزمین و حکومتی مجزا بیشتر شهرت پیدا می‌کنند. پارتها در دوره امپراتوری ماد، جزوی از اتحادیه ماد بودند اما در دوره هخامنشیان با اینکه در برخی از مناطق حکومتشان امتداد می‌یابد اما امتیازات سابق خود را از دست داده و زیر سلطه پارسها قرار می‌گیرند به همین خاطر مقاومت‌هایی علیه هخامنشیان از خود نشان می‌دهند.

نام پارتها در دوره هخامنشیان مشخصا در دوره داریوش اول ذکر شده که در مقابل وی قیام کردند. این زمانی بود که داریوش حکومت را با ایجاد یک ائهام نسبت به شاه بردیا به عنوان بردیای دروغین به دست گرفت، در این دوره ایلامی ها علیه داریوش قیام کردند و پس از ایلامی ها مادها و پارتها هم در این قیام سهم گرفتند. هر چند این قیامها سرکوب شدند اما این قیامها خصوصا قیام پارت ها، علیه پارسهای هخامنشی مورد توجه تاریخنگاران قرار گرفته اند.

داریوش در کتیبه های بیستون در ستون 2 خطوط 92-8 نوشته است: پارتاوا (پارتها) و وارکانا (هیرکانی) - احتمالا گیلک ها- علیه من قیام کردند و خود را در طرف فراواتایش اعلام کردند. پدرم و بیشتاسپ که در پارتاوا بود توسط مردمی که شورش کردند عقب رانده شد. پس از آن و بیشتاسپ پیش رفت. با سپاهی که وفادار مانده بود در شهری به نام ویشپاوتیش در پارتاوا با پارتاویبیش ها نبرد کرد و به برکت اهورامزدا و به لطف اهورامزدا، و بیشتاسپ آن لشکر شورشی را در روز دوم قیام به کلی شکست داد. این نبرد در تاریخ (8 مارس 521 پ.م بوده است. بعد از این نبرد گفته شده که پارت ها بر اساس قراردادی به یکی از شرکای دوره حکومت هخامنشی تبدیل شدند.

بار دیگر اسم پارتها در دوره سلوکیان متبلور می شود، پس از اینکه اسکندر، هخامنشیان را برانداخت و کنترل منطقه را به دست گرفت. اسکندر در جوانی فوت کرد و یکی از فرماندهان ارتشش به نام سلوکوس بخش اعظم حکومت اسکندر را به کنترل خود در آورد و یک سلسله ایجاد شد به نام سلوکیان، در این زمان قیام پارتها که به عنوان یک حرکت ملی علیه خارجی ها شناخته می شود رفته رفته برجسته شده و تلاش کردند که استقلال خود را باز بیابند و قیامهایی علیه سلوکی ها سازماندهی کنند. در دوره آنتیوخوس اول پسر سلوکوس در حدود سالهای 246 پیش از میلاد پارتها یک انقلاب تمام عیار علیه سلوکی ها رهبری کردند. ارشک که نزد یونانیان به نام ارشاس شناخته میشد تبدیل به یک فرمانده جنگی مقتدر شد که رهبری

قیام را بر عهده داشت و در نهایت موفق شد منطقه پارت را به طور کامل به دست گرفته و سپس منطقه ماد را زیر کنترل خود در آورده و سلطنت خود را اعلام نمود.

(یکی از آرشاس، مردی با منشأ نامشخص، اما شجاعی بی چون و چرا...). (Justinus, 1853: 41) سترابرو یونانی هم مینویسد: ارشک در ادامه خانه سلطنتی خود را تأسیس کرد که به سلسله ارشکی (اشکانیان) اشکانیان تبدیل شد. پس از آن: "در میان اشکانیان نیز چنین رسم است، زیرا همه نام آرساک دارند" (Strabo 2022: 36) یعنی اشک یا ارشک تبدیل به لقبی برای شاهان بعدی اشکانی تبدیل شد به همین خاطر آنها به اشکانیان معروف شدند همانگونه که "کی" لقب شاهان ماد بود و به "کیانیان" معروف شدند. سترابو همچنین اشکانیان را با اصطلاح **پاریان Parian** بیان می کند که در برخی منابع فارسی به پاریان تغییر داده شده است که نمی دانم این اشتباه نوشتاری چگونه صورت گرفته اما باعث شده که بسیاری از نویسندگان بعدی بدون مراجعه به اصل کتاب استرابو با گرفتن کلمه پرنیان دنبال نسب آنها در بین قبایلی در آسیای میانه بگردند و به داهه ها برسند! در حالی که پاریان تغییر یافته پارتیان است و کل روایت نسبت دادن اشکانیان به داهه ها از یک اشتباه نشات می گیرد و پایه درستی ندارد.

در خصوص نسب اشکانیان آثار به جا مانده بسیار کم و پراکنده هستند از این رو بسیاری از محققان به سمت گمانه زنی ها رفته اند و از آنجایی که این مردمان در جنگ با سلوکی های یونانی در نقاط مختلفی نامشان ذکر شده نظریه برخی نویسندگان به سمت اینکه این افراد از شمال آمده حرکت کرده اند اما باید توجه داشت که اشکانیان خود را پارت می دانستند و با در نظر گرفتن وجود قبایل پارت در امپراتوری ماد این موضوع حل می شود پارت ها گروهی از اتحادیه قبایل ماد بودند که بعدها در دوره سلوکی ها با محق دانستن خود برای حکمرانی ایران پرچم آزادی خواهی را علم نموده و یک قیام علیه سلوکیان شکل دادند و در نهایت آنها را

مغلوب ساخته و سلسله ای پادشاهی قدرتمند ایجاد کردند که به نام اشکانیان (Parthian) شهرت پیدا کرد.

به روشنی تاریخ ارشک خود یک پارتی و مدعی سلطنت بوده و پس از کنترل منطقه پارت منطقه همجوار آن یعنی وارکانا (هیرکانی) را به کنترل در آورده و از آنجا سلطنتش بزرگ شده و به یک حکومت مقتدر تبدیل شده و سلسله اشکانی در اثر شهرت نام وی و انتخاب آن به عنوان لقب شاهان، ایجاد شده و توسعه یافته است.

مطابقت کردگالنامه با آثار باستانی

در اینجا اشاره به کتاب کردگال نامه می تواند مهم باشد، آخوند محمد صالح در کتاب تاریخی خود، یکی از قبایل چندگانه ماد را "پارتاکن" معرفی می کند که مهاجرت این قبیله به بلوچستان از کتب دیگر تاریخی تایید می شود و مهمتر اینکه آثار باستانی نیز حضور و حکمرانی پارتها در بلوچستان را دقیقاً با برخی اسامی که آخوند محمد صالح در کتاب خود آورده، تایید می کنند.

هنگامی که کتاب کردگال نامه سال 1070 ه.ق برابر با 1659 میلادی نوشته شده است هیچ یک از این آثار باستان شناسی حتی کشف نشده و مورد مطالعه و تحقیق قرار نگرفته بودند. این مساله نشان میدهد که کتاب کوردگال نامه همانگونه که خود در آن اشاره کرده بر اساس منابعی که در کتابخانه آنها در زابلستان (سیستان) بوده نوشته شده است، هر چند آخوند محمد صالح بلوچ، مشخصاً نام آن کتابها را در اثر خود نیاورده است اما در قسمتی از کتابش که به شاهان مادی مشخصاً در منطقه "زابلستان" اشاره می کند می گوید که اسناد این سلسله (مربوط به حاکمان بلوچ در زابلستان) در حمله تیمور به سیستان از دست رفته اند و تحریریه به دست نداریم که تفصیل آنها را بیان کنیم و فقط همینقدر از آنها اطلاعات در دست است.

(آخوند محمد صالح، 8) این نشان میدهد که آخوند محمد صالح بلوچ در خصوص شاهان توران (کلات) و مکران از روی تحریریه های که به دست داشته کتابش را نوشته است چرا که جزئیات زیادی از آنها ذکر می کند.

پارتاکن همان پارت ها

پارتاکن (پارتکان) پارت+کان یعنی "پارتهها". تبدیل شدن پارت به پارتکن در روایت های تاریخی از اینجا نشأت می گیرد که در زبان منطقه مادها و یا حتی در زبان کردی کنونی هنگامی که یک واژه جمع بسته میشود از "ک ان" استفاده می کنند یعنی برای جمع بستن بلوچ می گویند: بلوچکان، یا برای جمع بستن پارت می گویند: پارتکان. و چون پارتهها در بین مادهای آن دوره به عنوان پارتکان به صورت جمع خطاب می شدند به همین شیوه معروف شده و برخی نیز در زبان های دری و فارسی برای جمع بستن یک "ها" بدان اضافه کرده و آن را پارتاکن ها خوانده اند این در حالی است که پارتاکن خود جمع است.

بعضا در تلفظهای مختلف پارتاسن هم استفاده شده است که همان جمع پارتاکن - پارت (ها) است. یعنی وقتی در فارسی جمع می بندیم می گویم: پارتهها وقتی در کردی جمع می بندیم می گویم: پارتکان وقتی هم در بلوچی جمع می بندیم می گویم: پارتان. همین یک اصطلاح که در تلفظ های زبانی مختلف به گونه متفاوتی در می آید. به همین خاطر وقتی پارتهها در مکران و توران سکونت اختیار کردند به آنها می گفتند: پارتان و معرب شده آن: پاردان. این جمع بندی بر اساس زبان پارسی اشکانی به شکل پارتکان در آمده است.

در روایت ها و آثار مختلف تاریخی ما شاهد قبایلی به نام پارت هستیم که بعدها این قبایل سلسله اشکانی را نیز ایجاد کردند. پارتهها غیر از پارسها بودند. پارتهها محل سکونتشان در نزدیکی حوزه جغرافیای مادها و اصفهان کنونی تا خراسان بوده است و به عنوان مادهای دوردست هم خطاب می شدند و بعد دوره هخامنشیان نامشان در مناطق مختلف دیده میشود

که دلالت بر مهاجرت آنها دارد. اما پارسها در منطقه اطراف استان فارس و شیراز کنونی و بعضاً هم‌نژاد با تاجیک ها و مهاجرتی صورت گرفته از آن ناحیه دیده میشوند، بین پارتها و پارسها همواره نوعی رقابت سیاسی دیده می شود به همین خاطر زمانی که هخامنشیان پارس بر حکومت بودند پارتها به همراه مادها علیه آنها قیام کردند و وقتی پارتها (اشکانیان) بر قدرت بودند ساسانیان پارس علیه آنها قیام کردند و حتی حکومت ساسانیان از اشکانیان به بدی و به عنوان بیگانه یاد می کردند.

زبانی که پارت ها بدان صحبت می کردند همین زبان نزدیک به بلوچی و گیلکی و کردی کنونی است که موضوع شباهت زبانی بلوچ و کرد و گیلک و لر و... در اثر مهاجرت پارتها به بلوچستان را بیشتر معرفی می کند.

از کتب تاریخی اینچنین بر می آید که گروهی از این قبیله پارت در منطقه توران که امروزه به نام خضدار و کلات و کویته شناخته میشود، سکونت اختیار کرده و برای مدتها حکومت کردند و باستانشناسان نیز به آثار شگفت انگیزی از یک پادشاهی باستانی در بلوچستان به نام پارتان و پاردان در همین ناحیه دست پیدا کردند که با نوشته این کتاب مطابقت پیدا میکنند. هر چند کوردگال نامه می گوید پارت ها در ناحیه دیگری از سلطنت ماد کوچ کردند و بودی ها شامل دو تیره براخوی و زنگنه و همچنین طوایف دیگری موسوم به ادرگانی و ماملی و کرمانی در منطقه مکران سکنی اختیار کردند (آخوند صالح، 23، 24) اما از آثار باستان شناسان و دیگر روایت های تاریخی چنین بر می آید که دستکم یکی از این قبایل پارتاکن (پارت ها) بودند که در بلوچستان امروزی سکونت اختیار کردند. امروزه حتی نام طایفه ای در بلوچستان که از امتداد میرچاگر رند هستند به نام "پارتانی" که حوزه سکونتشان در اطراف طوایف بکتی واقع در شرقی ترین نقاط بلوچستان هست، وجود دارد.

این قبائل پارت که امروزه آثارشان در بلوچستان کشف شده و برای مدتی طولانی حکمرانان بلوچستان بودند، تنها یکی از مجموعه قبایل اتحادیه ماد هستند که در بلوچستان سکنی

گزیدند، و بالاجکان (بالاچ ها) از مجموعه قبایل دیگر ماد هستند که در دوره مادها در اجزای شمالی امپراتوری آنها بودند و در دوره ساسانیان نامشان به عنوان یک دولت و کشور مستقل وجود دارد که در صفحات آتی مفصل تر در موردشان صحبت کرده ام. شاید در آینده آثار بیشتری نیز از چگونگی مهاجرت این قبایل به بلوچستان همانند پارتها کشف شود.

از جمله قبایل دیگر مهاجرت کننده به بلوچستان می توان به قبایل بودی اشاره کرد که طبق گفته آخوند محمد صالح وی از قبیله "بودی ها"ی ماد است. ضمن اینکه این گروه و زنگنه ها و قبائل دیگری از اتحادیه ماد را نیز به عنوان گروه های که در دوره مادها به بلوچستان آمدند ذکر کرده است که وقتی وارد بلوچسان شدند در سه منطقه مختلف سکونت اختیار کردند.

پادشاهی پارتان بلوچستان

پس از کشف آثار و سکه های این پادشاهی در بلوچستان که در دوره هایی به امپراتوری هندوآشکانی نیز معروف شده به باور من بسیاری از معماهای تاریخی در خصوص نژاد بلوچها با در نظر گرفتن ادله دیگر حل میشود. پادشاهی پارتان (پارادا) یا پاراتاراجاس و یا پارتاکن (125 تا 300 میلادی) که نامشان در آثار مختلف و زبان های مختلف به شیوه های مختلفی تلفظ شده است، یک پادشاهی قدیمی در بلوچستان است که قرن ها بعد از امپراتوری مادها و هم دوره با اشکانیان توسط یکی از قبایل اتحادیه ماد یعنی پارتها که به بلوچستان مهاجرت کرده بودند شکل گرفته است. در خصوص علت این تغییرات نامی به عنوان نمونه می توان به "پاراتاراجاس" اشاره کرد که از دو واژه "پاراتا" و "راجاس" تشکیل شده است که در زبان برهمی به معنی شاهان پاراتا می آید.

نام این پادشاهی در اسناد مختلف تاریخی وجود داشته اما برای مدتها در خصوص موقعیت این پادشاهی اطلاعی در دست نبود و برخی آن را در منطقه بمپور و برخی مناطق دیگر عنوان می کردند و جزئیاتی از آن در دست نداشتند و به دلیل قلت معلومات و عدم توجه تاریخنگاران

بلوچ و ... مسکوت مانده بود. اما شواهد باستان شناسی اخیر با اطمینان نشان میدهد که پایتخت پاراتان در منطقه لورالای کویته ایالت بلوچستان شرقی (بلوچستان پاکستان کنونی) واقع است. (Tandon, 2012: 25) یعنی منطبق بر حوزه کلات که فاصله چندانی تا لورالای کویته ندارد.

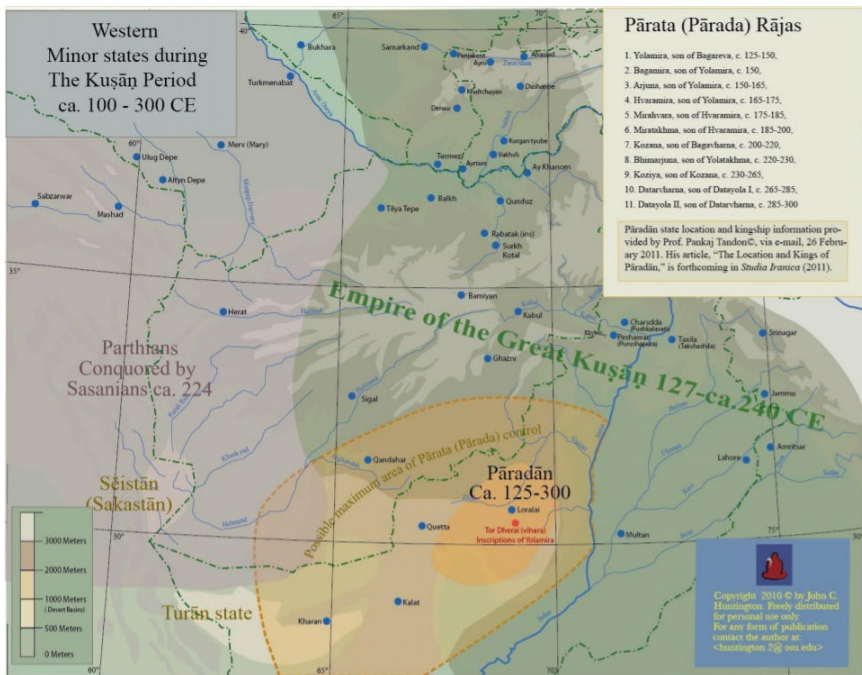
نام این پادشاهی از روی نام پارتها به پارتان/پاردان شهرت یافته است. این پادشاهی بیشتر از روی سکه هایی که در بلوچستان شرقی و عمدتاً در منطقه لورالای کویته کشف شدند، مورد شناسایی قرار گرفت (Tandon, 2006: 2)

اولین تحقیق نسبتاً کلی در مورد این سلسله پادشاهی توسط E.J Rapson راپسون در سال 1905 پس از انتشار تعدادی از سکه ها صورت گرفت. پس از آن موخرجی Mukhrejee بدان پرداخت و سپس پروفسور Pankaj Tandon از دانشگاه بوستن در این مورد تحقیقات مفصلی انجام داد که در سه مقاله، سالهای 2006، 2009 و 2010 منتشر شدند. و در نهایت تاندون در سال 2012 با انتشار کتاب (The Location and Kings of Paradan) موقعیت و پادشاهان پردان) تحقیق نهایی و کامل خود را اعلام کرد.

همچنین در ادبیات سانسکریت و کتاب های برهمی چون ویا پورانا *Vayu Purana* (که این کتاب مربوط به نیمه اول هزاره اول میلاد مسیح است) به کرات در مورد این سلسله با نام Parada یاد شده است که روی برخی از سکه های کشف شده نیز کلمه Parata دیده می شود. کتابهای سانسکریت اما موقعیت دقیق و شاهان این پادشاهی را بیان نکرده اند. در متون چینی هون هانشو - فانه یی، نیز ذکر این سلسله پادشاهی آمده است.

احتمالاً سکه هایی که یافت شدند تنها بخشی از تاریخ این سلسله پادشاهی مربوط به سالهای 125 تا 300 میلادی را نشان می دهند در حالی که منابع تاریخی پیش و پس از آن به پادشاهی پاراتان (پارادان) با اسامی مشابه در تلفظ های مختلف اشاره دارند که آنها را به پیش از میلاد مسیح بر می گردد. پروفسور تاندون پس از بررسی دقیق سکه ها و انتشار چندین

مقاله در نهایت در کتاب (The Location and Kings of Paradan) موقیعت و پادشاهان پردان) هم به این مساله اشاره می کند که اولین نفری که برایش سکه صادر شده یولامیرا 150-125 میلادی است. این بدین معنا نیست که پیش از وی پادشاهی نبوده بلکه احتمالا سکه ای برای پیش از وی تاکنون کشف نشده که پادشاهان پیشین برای ما شناسایی شوند.



نقشه منطقه سیطره پادشاهی پارادان 125-300 م

این پادشاهی به درستی منطبق بر سکونت تاریخی قبایل پارت در بلوچستان است و به عنوان یک کشف بسیار مهم است که تاریخ بلوچستان و قرابتهای بلوچی- کردی و گیلکی یعنی پارتی، مادی و هیرکانی را روشن می کند. شاید در آینده با بررسی آثار باستانشناسی بیشتری در بلوچستان نشانه های از دیگر قبایل سکونت یافته اتحادیه ماد در بلوچستان به دست بیاید که

دیگر زوایای خفیه را نیز پنهان کند اما به تنهایی نشانه‌ها و آثاری که تاکنون به دست آمده‌اند می‌توانند فصل الخطاب یک جنجال و بحث تاریخی بین پژوهشگران در خصوص تاریخ بلوچستان، مساله نژادی بلوچها و قرابت‌های آن با مردمان شمال ایران از گیلکها تا کردها باشد.

از دیگر نشانه‌های یکی بودن پادشاهی پارادا و پارت‌های ماد اسامی آنهاست که بین آنچه کوردگال نامه بیان کرده و آنچه از سکه‌های ضرب شده برای شاهان بلوچ پارادا آمده مطابقت‌ها و تشابهات قوی وجود دارد.

اسامی شاهان این سلسله، از طریق سکه‌هایی که این شاهان به نام خود ضرب کرده و کشف شده‌اند به ترتیب ذیل است:

Yolamira, son of Bagareva (c. 125-150 CE)	یولامیرا پسر باگاروا
Bagamira, son of Yolamira (c. 150 CE)	باگامیرا پسر یولامیرا
Arjuna, a second son of Yolamira (c. 150-160 CE)	آرجونا پسر دوم یولامیرا
Hvaramira, a third son of Yolamira (c. 160-175 CE)	هوآرامیرا سومین پسر یولامیرا
Mirahvara, son of Hvaramira (c. 175-185 CE)	میراهوارا پسر هوآرامیرا
Miratakhma, another son of Hvaramira (c. 185-200 CE)	میراتاکهما پسر دیگر هوآرامیرا

Kozana, son of Bagavharna (and perhaps grandson of Bagamira?) (c. 200-220 CE)	کوزانا پسر باگاوهرنا و احتمالا نوه باگامیرا
Bhimarjuna, son of Yolatakhma (and perhaps grandson of Arjuna?) (c. 220-235 CE)	باهیمارجونا، پسر یولاتاخما و احتمالا نوه آرجونا
Koziya, son of Kozana (c. 235-265 CE)	کوزیا، پسر کوزانا سال 235 تا 265 میلادی
Datarvharna, son of Datayola I (and perhaps grandson of Bhimarjuna?) (c. 265-280 CE)	داتاروهرنا، پسر داتایولا اول، و احتمالا نوه بایمارجونا
Datayola II, son of Datarvharna (c. 280-300 CE)	داتایولا دوم، پسر داتاروهرنا، 280 تا 300 م

نکته ای که در تلفظ اسامی این شاهان باید توجه داشت؛ این اسامی از روی زبان برهمایی ترجمه شده و نوع تلفظ بر اساس زبان برهمایی همان دوره بوده است. در برخی از مناطق الف که در آخر اسامی می آید مانند یولامیرا یا میراتاخما، استفاده نمی شود که در این صورت می شوند: یول میر (همان میر یول) و میراتاخما همان "میر تاخم" است که در کتاب کوردگال نامه به عنوان: میر براخم آمده است. یا میر ارجان که در کتاب کوردگال نامه با همین نام میر ارجان آن را ذکر کرده است یا هوارا میرا (میر هوار) که همان میر اورام است که کوردگال نامه ذکر کرد است. یا باگا میرا (میر باگ) که همان "میر بیغ" است که در کوردگال نامه آمده است.

اصطلاح "میر" در ابتدا یا انتهای اسامی شاهان پاراتا را باستانشناسان ربط به آئین میتراسیم و اشاره به خداوندگار داده اند. این اصطلاح با وجود گذشت قریب به دو هزار سال همچنان در سلسله حکمرانان بلوچستان باقی مانده است. "میر" لقبی مربوط به خاندانهای سلطنتی و حاکمان بلوچستان در طول تاریخ بوده و در سدهای اخیر نیز استفاده شده است که احتمالاً از همان دوران به جا مانده است که معنی شاه، سالار، خان میدهد که جملگی القاب سلطنتی بودند. آنچه ما امروزه به نام مهرداد می خوانیم در تلفظ آن دوره میترا دات بوده است. یعنی داد و بخشش خداوند که تلفظ کنونی دات یعنی دادن همچنان در زبان بلوچی به همین شیوه بیان میشود.

در معنی اسامی که به زبان برهمی یا برهمایی هستند: *baga*، به معنی "سرور" *reva*، 'ثروتمند'؛ *yola*، "جنگجو"؛ *Mira*، 'میترا'، به معنی (خورشید - خداوند) همچنین *Havara* "خورشید" *takhma* به معنی (قوی و قدرتمند) (HARRY FALK, 2007:

(172)



برخی از سکه های پادشاهان پارادا



اولین سکه ها با تصاویر شاه ایستاده مربوط به کوزان شاه



(e)



(f)

سکه های دیگری از شاهان این سلسله

کتیبه پاراتا و تطابق با کوردگال نامه

یکی از موضوعاتی که کوردگال نامه در خصوص سلطنت مادهای باقی مانده در بلوچستان که آنها را "کورد بلوچ" خطاب می کند ساخت سدها و بندهای آب و توجه به مساله کنترل آب و استفاده از آن برای کشاورزی و ... است. (احمدزهی، 2018: 224) همین موضوع در آثار باستانی کشف شده نیز دیده میشود.

در زمستان 1926-1927، "سر اورل اشتاین" حدود پنجاه سفال از یک سایت در لورالای کویته کشف کرد. پنج تا از گلدان های سفالی دارای نوشته های برهمنی هستند، در حالی که بقیه دارای نوشته های خوارشتی بودند.

"استن کنوو"، پس از بررسی قطعات، قادر به ساخت آنها نبود اما به گفته "تندون" به نظر می رسد با ترکیب بسیاری از این سفالها یک کتیبه خاص دارای موارد مهم به دست می آید تنها بخشی از این کتیبه بازسازی شده توسط اونو چنین معنایی میدهد:

"...از شاه میر یول، استاد و بهار، این سالن آب یک هدیه دینی است، در یولا-میرا-شاهی-و بهار، به ترتیب چهار گانه، در پذیرش معلمان سارواستیوادین. و امیدواری است از این صدقه مالی در آینده سهمی برای مادر (پدر) وی، و سهمی برای همه موجودات و زندگی طولانی برای استاد قانون باشد...." (Konow 1929: 173-176)

در آینده اگر این کتیبه توسط باستانشناسان تکمیل شود مطمئناً شناخت بیشتری از این سلسله حکمرانی در بلوچستان به دست خواهد آمد.

پروفسور تندون در کتاب خود به یک شاهد باستانی دیگر اشاره می کند که توسط او و "سر اوریل استین" مطرح شده است. وی مینویسد که استین در طول تحقیقات باستان شناسی در حوالی شهر پنجگور با سه خاکریز سنگی رو به رو شد که با سنگ های بزرگ ساخته شده بودند و به طور واضحی با هدف ایجاد امنیت در برابر سیل آب برای مناطق همسطح بودند.

استین گزارش می کند که آنها برای مردم محلی بلوچ به عنوان "پردان-دمب" شناخته می شوند. ممکن است یک اشاره ای به کارهای آبیاری باستانی ساخته شده توسط پادشاهان پارادان باشند، و دستکم نشان می دهند که پادشاهی پارادان تا پنجگور امتداد داشته است. پنجگور تقریباً 375 مایلی جنوب غربی لورالای است. این مسافت با سکه های کشف شده در کویر نزدیک به مرز کنونی ایران و پاکستان مطابقت دارد. (Stein, 1931: 45) ضمن اینکه این بندهای آبی و سدها با نوشته محمد صالح زنگنه در کوردگال نامه تطابق پیدا می

کنند. هر چند طبق گفته کوردگال نامه این پادشاهی گسترده تر از پنجگور بوده و کل پهنه بلوچستان را در بر می گرفته است اما یافته شدن سکه ها در پنجگور باعث گمانه زنی هایی از امتداد این حکومت تا پنجگور مکران را ایجاد کرده است.

بررسی مهاجرت پارتها به بلوچستان از آثار تاریخی

هرودوت لقب اولین شاه ماد که نام او را "دیاکو" همان کیقباد عنوان می کند به عنوان پارادات paradat یعنی نخستین قانونگذار بیان می کند. چرا که به گفته وی دیاکو قبایل ماد که به صورت پراکنده و در روستاها زندگی می کردند را متحد ساخته قوانینی وضع کرد و یک حکومت مستقل تشکیل داد. هرودوت اما می گوید که این روایت را به صورت شنیداری از مردمی که به مقدونیه سفر می کردند شنیده است. در کنار آن روایت های دیگری از نویسندگان دیگر هست که بر اساس آنها فردی که آشوری ها را شکست داد و مادها را مقتدر کرد نامش "خشریت" یا "کشریته" بوده است. مادها حدود یکصد سال با آشوری ها در جنگ بودند و پیروزی های نهایشان در دوره کشریته بوده است و عملا موفق شدند از یوغ و سلطه آشوریه خارج شوند و رفته رفته حکومت مستقل خود را توسعه دهند. (Diakonoff. The Median History, 1956)

نام پارتها شاید برگرفته از شاهشان کیقباد که لقب پارادات داشته گرفته شه باشد. موضوع لقب پارادات را که هرودوت ذکر کرده می تواند با کوردگال نامه تطابق ایجاد کند چرا که کوردگال نامه، ورود مادها به بلوچستان را از دوره اولین شاه ماد می داند هر چند آثار تاریخی دیگر این مساله را در دوره سومین شاه ماد تبیین می کنند اما از آنجایی که در خصوص گسترش حکومت مادها به سمت شرق اطلاعات پژوهشگران بسیار کم است، بیشتر به ظن و تخمین بسنده می کنند از این رو کتاب کوردگال نامه شاید اولین کتاب تاریخی در نوع خود است که با جزئیات زیاد به حوزه (شرقی) از حکومت مادها پرداخته است.

از لحاظ زمان بندی هرودوت مورخ یونانی حدود 650 قبل از میلاد، از قبایلی به نام پاریتاکنوی Paraitakenoi یاد می کند که هم در منطقه ماد میزیسته اند و هم در منطقه بلوچستان کنونی. هرودوت وقتی از پاریتاکنی ها می گوید، دو گروه در دو منطقه به نظر میرسند. (هرودوت، 1389: 399) و این تاریخ منطبق است با دوره امپراتوری مادها.

از سوی دیگر هرودوت بعدا وقتی که به ساتراپی های هخامنشی اشاره می کند همزمان دو ساتراپی به نام پاریتاکن در دو منطقه متفاوت نام می برد. در یک قسمت می گوید: (شهربی دهم: اکباتان و بقیه ماد، پاریتاکنها و اورتوکوروبانتها که 450 تالان پرداخت می کردند.)

شهربی چهاردهم: ساگارتی ها ، زرنگی ها ، تامانه ها ، اوتی ها، موک ها و ساکنان جزائر دریای اریتره (خلیج) که شاه بزرگ کسانی را که "تبعیدی" می نامیدند به آنجا می فرستاد همگی جمعا 600 تالان می دادند. شهربی پانزدهم: سکاها و کاسی ها که 250 تالان می پرداختند. شهربی شانزدهم: پارتها، خوارزمیان، سغدین و آری ها (هراتی ها) برابر 300 تالان. سپس در

(شهربی هفدهم: پاریتاکن ها و اتیویی های آسیا که 400 تالان میدادند.)

ذکر همزمان دو پاریتاکن در دو منطقه متفاوت از جغرافیای حکومتی هخامنشیان که بعد از مادها و ادامه حکومت ماد بودند می تواند اشاره ای به قبایل ماد است که به سمت شرق مهاجرت کرده بودند و در دوره هخامنشیان به آنها خراج می دادند. تلفظ این اسامی نیز در نزد یونانیان اندکی متفاوت بوده است که با در کنار هم گذاشتن بقیه منابع میشود آنها را همان پاریتاکن ها دانست.

در خصوص اتیویی های آسیا که در کنار پاریتاکن ها نامشان در مکران بیان شده بحث مفصلی وجود دارد. تاریخنگاران معتقد اند که منظور هرودوت از اتیویی های آسیا حوزه ساحلی دریای مکران و قبائل این منطقه است که احتمالا مید ها باشند. و نزدیکی پاریتاکن ها به این منطقه نشان میدهد که در دوره هخامنشیان که بعد از امپراتوری مادها بوده، عملا پاریتاکن ها نامشان

در شرق حوزه ماد (بلوچستان کنونی) وجود دارد و این نظریه را تایید می کند که گروهی از این قبیله یا قبایل پس از مهاجرت به بلوچستان در آنجا ماندگار شدند اما همزمان مجموعه ای در سرزمین مادری خود در حوزه حوالی زاگرس باقی مانده بودند.

در منابع هندی قرن 4 پیش از میلاد وارتیکا از کاتیانانا که یکی از وداها هست، از سکا-پارتوا ذکری به میان می آورد که در نزدیکی هندوستان هستند و احتمالاً این قبایل در رابطه تجارت به هندوستان بودند. پورانا همچنین از قبایل متحد پنجگانه یاد می کند که یکی از آنها پارتها هستند. همین مساله در ودای دیگر بالاکاندا از رامیانا نیز تاکید می شود.

در منابع آشوری از حمله پارتکن به ماد شرقی سخن رفته که سه تن از فرمانروایان آنها که از مادهای دور دست خوانده میشدند به سردار آشوری متوسل شده و یاری طلبیدند. این سه نفر عبارت بودند از اوپیس فرمانفرمای پارتاگی و زاناسان فرمانفرمای پارتوگی و راماتی فرمانفرمای اور کازابارن. (دیاکونف، 1345: 187) "نلسون دوبواز" در کتاب تاریخ سیاسی پارتها ص 3، این موضوع را پیش از 673 قبل از میلاد می داند و ممکن است یک درگیری داخلی بین آنها بوده باشد.

استرابو جغرافی دان و فیلسوف یونانی نیز به دوره 650 قبل میلاد اشاره می کند و همین پاراتاکی Paraitakai را ساکن اطراف بابل میدانند که احتمالاً گروهی از همین قبایل هستند که در اثر جنگ و صلح با آشوری ها در آن منطقی سکونت اختیار کردند.

آرین تاریخنگار و یکی از فرماندهان سپاه اسکندر به سالهای 330 پیش از میلاد به پاریتاکای "Pareitakai" در منطقه باختر و سغد اشاره می کند که با سپاه اسکندر جنگیدند. (Pankaj Tandon, 2010) که الزاماً بدین معنا نیست که در آن ناحیه زندگی می کردند بلکه در اثر تحولات سیاسی در آن ناحیه با سپاهیان اسکندر وارد میدان جنگ شدند.

در سال 321 قبل از میلاد دوره سلوکیان، فیلیپوس که از باختر به حکومت پارت گماشته شد، باعث ناراحتی پیتون Python حاکم ماد شد و وی بر منطقه پارت یورش برد و فیلیپوس را خلع کرد و برادر خود ادموس را بر حکومت این نواحی گذاشت که این موضوع باعث نگرانی ساتراپ های دیگر شده همگی با هم متحد شده و به پیتون حمله کردند و او را وادار به عقب نشینی به منطقه خود ساختند. (دوبواز، 1396: 8)

استرابو می گوید که سال 187 قبل از میلاد پارایتاکنوی ها، آنتیوخوس سوم Antiochus III Magnus را کشتند. (Tandon, 2010) که در کتاب آخوند محمد صالح به این موضوع پرداخته شده و حضور 40 هزار نفری بلوچها در این جنگ علیه سلوکیان نیز آمده است.

ای سایدور Isidore of Charax سال 25 قبل از میلاد منطقه پارایتاکنه Paraitakene را پشت منطقه سکستان ذکر کرده است. (همان)

در قرن اول میلادی پریپلوس Periplus (70-78 م) پارادان را در منطقه ای کنونی بلوچستان ذکر کرده است (همان) در قرن دوم میلادی پتولیمی Ptolemy منطقه داخلی گدروزیا را پارادان میدانند. (همان)

سال 262 میلادی کتیبه نقش رستم شاپور اول، پاراتان را استان بین مکران و هند توصیف کرده است. (همان) هر چند نویسنده کتاب موقعیت پادشاهی پاراتان این موضوع را با توجه به نبود هیچ اثر و نشانه ای از ساسانیان در این منطقه رد می کند و حکومت بلوچها را مستقل میدانند خصوصا که پادشاهان بلوچ پردان (پارت) خود ضرب سکه می کردند و خود را شاهان توران و مکران معرفی می کردند.

در کتیبه پیکولی نارسه شاه ساسانی 293-302 میلادی آمده که "پارادان شاه" (احتمالا داتایولای دوم) پیروزی نارسه را بر بهرام سوم تبریک گفت. (منبع: همان) اینکه شاه پاراتا پیروزی نارسه را تبریک می گوید دلیل دیگری بر استقلال پادشاهی وی هست در عین حال

مراودات بینابین این دو حکمرانی را آشکار می کند. شاید دلیل تبریک گفتن شاه بلوچ به نارسه بخاطر این است که رقابت های سیاسی در این دوره بین بلوچها با ساسانیان به خاطر دین مانی بوده است. بلوچها بخاطر پذیرفتن دین مانی مورد خشم فرهاد دوم که تحت تاثیر موبدان زردتشتی بود قرار گرفته بودند و فرهاد دوم به سرزمین توران و مکران یورش برده و به گفته آخوند محمد صالح بلوچ سه حاکم بلوچ به نام های "امیر شیر برز زنگنه و امیر مهرداد ماملی و امیر اشکن سارو" در این جنگ کشته شدند از این رو وقتی نارسه به عنوان یک مدعی سلطنت و مخالف بهرام دوم و سوم قیام کرد و حکومت را گرفت بلوچهای پارت از او حمایت کرده و به او تبریک گفتند.

با توجه به منابع فوق الذکر که به ترتیب زمانی آورده شدند روشن میشود که یک یا مجموعه ای از قبائل به نام پارتاکن وجود داشته که در منطقه اتحادیه ماد زندگی می کردند ، که نام آنها بعد از دوره مادها در منطقه بلوچستان یافته می شود که تاییدی برای مهاجرت آنها به بلوچستان است که با کتاب کردگال نامه منطبق می شود که از سکونت مادها در بلوچستان خبر میدهد. کتابهای تاریخی دیگر جزئیات و علت مهاجرت را بیان نکردند اما کردگال نامه حضور این مادها در بلوچستان را در دوره امپراتوری ماد و برای کنترل مرزهای شرقی ماد و حکومت بر این نواحی عنوان کرده است.

مهاجرت های دیگر

با دریافت اصل مساله مهاجرت قبایل ماد به توران و مکران، این مساله هم مورد پذیرش قرار می گیرد که تنها یک قبیله به توران و مکران مهاجرت نکرده بلکه قبایل و گروه های مختلفی برای اداره یک سرزمین وسیع و گسترده بدان ناحیه فرستاده شدند که نام برخی از آنها به جز پارتها "بودی" "زنگنه" "ادرگانی" "ماملی" بوده و اینجا و آنجا و به صورت پراکنده اسامی دیگری دیده می شوند.

به عنوان نمونه مبحث نام "بلوچ" که از کجا آمده نیز با پذیرش مهاجرت قبایلی از شمال غرب ایران کنونی (منطقه مادها) به بلوچستان حل می شود چرا که دقیقا همین نام بلوچ به صورت بالاچ در بین اشکانیان منطقه مادها وجود داشته است. که در برخی از تلفظها بالاچ خوانده می شود. نصیر دشتی در کتاب خود به این مساله پرداخته و نام بلوچ را برگرفته از بالاشگان/بالاچکان Balasagan می داند با این تفاوت که دشتی در کتاب خود تاریخ مهاجرت احتمالی این مردمان بالاچکان را در دوره های ساسانی می جوید این در حالی است که تاریخ مهاجرت احتمالی آنها می باید بسیار پیشتر از دوره ساسانیان و در دوره مادها همراه با گروه های دیگر ماد بوده باشد. نکته دیگر اینکه دشتی کل موضوع مهاجرت بلوچها از بالاشگان را به شعری از اشعار فردوسی در خصوص حمله انوشیروان به بلوچها استناد می کند و از آنجا به مهاجرت با زور و تبعید بالاچ ها را محتمل میداند که البته استدلال وی به مهاجرت بلوچها در دوره ساسانیان و مشخصا دوره انوشیروان دقیق نیست چرا که بلوچها پیش از آن در بلوچستان بوده اند. ولی در خصوص زمان بندی تقریبی شهرت نام بلوچ بر مردمان ساکن بلوچستان، دوره زمانی ساسانی و بعد از آنها پر رنگ تر به نظر میرسد. شهرت نام بلوچ در دوره های پس از چند قرن سرخوردگی این مردمان بخاطر از دست دادن حکمرانی خود از میانه دوره ساسانیان و خلافت اسلامی شکل گرفته است که هنوز دلایل روشنی در خصوص چند و چون این تغییر بدست نیامده است.

سرزمین بالاچکان، جمع بالاچ است. یعنی منطقه بالاچ ها. که در زبان مادی آن ناحیه برای جمع بستن یک واژه از (کان) استفاده می شده. به این معنی که بالاچ به شکل بالاچکان خوانده می شده یعنی سرزمین بالاچها. یا کشور بالاچ ها. بالاچکان یک محدوده جغرافیای در منطقه کنونی حدود شمالی آذربایجان و نزدیک دریای کاسپین است که منطقه مادها بوده است و به نظر میرسد مردمان بالاچ در همان منطقه نیز به صورت مستقل زندگی می کردند و گاهی از آنها به عنوان پادشاهی بالاچکان هم یاد شده است و در دوره هخامنشیان به عنوان

یک ساتراپی جداگانه معرفی شده اند و اسامی برخی از شاهانشان نیز جسته و گریخته ذکر شده است.

در همین منطقه نیز گروه های قومی و قبیله ای دیگری زندگی می کردند که به آنها کاسپین میگفتند و همچنین گروه قومی یا قبیله ای دیگری که در اصطلاح ارمنی کوردونه Corduene گفته میشدند و یونانی ها به آنها کردینس Cyrtians می گفتند و رومانی ها کوردینه Kordyene و امروزه به نام کرد یا کورد شناخته می شوند اما سابقا به این نام شهرت نداشتند. همین مساله در مورد بلوچها و ترکها صدق می کند. یعنی شهرت نام های بلوچ، کرد، ترک در یک دوره مشخص در تاریخ اتفاق افتاده و این مردمان پیش از آن در تاریخ به نام ها و شهرت های دیگری معروف بودند که احتمالاً در اثر تحولات سیاسی رفته رفته این واژگان چیره شدند و بعدها نام جغرافیای سیاسی بود و باش و حکمرانشان نیز به بلوچستان و کردستان و ترکستان و ترکمنستان و... شهرت یافته است.

آقا نصیر خان احمدزی نیز در کتاب خود پیوند نژادی کورد و بلوچ ص 116 به کتاب المسالک و الممالک ابن حوقل اشاره می کند که در سال 95 میلادی نوشته شده است و در آنجا به قبایل بلوچ اشاره شده است که 11 قبیله از آنها اسامیشان با قبایل کردی که تاریخ مردوخ ذکر کرده یکی هستند:

1. هلیوت که به آن (سنجان) هم می گویند
2. احمد ابن لیس
3. احمد ابن علی حسن که به آن (کرما) نیز می گویند.
4. کرمانی
5. درمانی
6. بروهی
7. محمد بن یاشار
8. ادرگانی

9. صباحی
10. ایشکی
11. شیرکبار
12. زنگنه
13. صفاری
14. شاماری
15. موئلسان
16. ماملی
17. سمکانی
18. خللی

تاکنون مشخص نیست که دقیقا در چه زمانی نام بلوچ بر مردمان مکران و توران و زابلستان غلبه یافت اما ریشه یابی این واژه در تسلط و مهاجرت مادها بر توران و مکران و زابلستان و دوره اشکانیان نشان میدهد که ریشه این نام نیز از این مهاجران منتقل شده و رفته رفته بر اسامی دیگر غلبه یافته و همه ساکنان توران و مکران و سیستان خود را بلوچ خوانده و نام این سرزمین نیز بر اساس شهرت واژه بلوچ در دوره های از تاریخ به "بلوچستان" تغییر یافته است.

به طور خلاصه ما وقتی به تاریخ سیاسی و حکمرانی بلوچها مراجعه می کنیم می بینیم که این مردمان در دوره های مختلف تاریخی قدرت سیاسی و اسامی مختلفی داشتند به عنوان نمونه در دوره پیش از مادها به نام موک یا ماکای (مکرانی) و دارای تمدن های شکوهمندی بودند، در دوره ورود مادها به پارت شهرت پیدا کردند و این وضعیت در دوره هخامنشیان و سپس سلوکیان ادامه پیدا کرد و سپس در دوره اشکانی ها با همین نام به قدرت باز گشتند اما در نهایت پس از یک دوره حدودا هزار ساله که تمکن نسبی بر سرزمین خود داشتند با آمدن ساسانیان از قدرت ساقط شده و سپس زیر سلطه هندی ها قرار گرفتند و این وضعیت با آمدن عربهای مسلمان ادامه پیدا کرد و نام این مردمان که دارای سلطنت و امپراتوری بود رفته رفته به طی نسیان سپرده شد و نسلهای بعدی تاریخ شفاهی را میشنیدند و رشک می بردند تا اینکه

در دوره چاکر اعظم بلوچها بار دیگر ظهور ملی قدرتمندی یافتند هر چند پیش از چاکر، یعقوب لیث و شخصیت های مشابهی از خانات کلات و .. بوده اما هیچ کدام یک جریان ملی را رهبری نکردند و داعیه های سلطنتیشان غیر از احیای هویت مردمان منطقه بوده است.

به طور کلی پس از ساسانیان قدرت اجداد بلوچ ها به نام پارت در بلوچستان از بین رفت تا اینکه مسلمانان عرب آمدند در کل این بازه زمانی طولانی بلوچها به تاریخ پر افتخار خود می نگریستند و روایت ها را سینه به سینه بین یکدیگر نقل می کردند اما در اثر تحولات سیاسی توانایی بازگشت به دوران شکوهمند خود را نداشتند به باور من در همین دوره هاست که واژه بلوچ رفته رفته بر دیگر نامها غلبه پیدا می کند تا اینکه به نقطه کنونی می رسد.

از طرفی بین پارتها و پارسها در طول تاریخ یک رقابت سیاسی برای تسلط بر کل فلات ایران وجود داشته است، این کشمکش سیاسی زمانی در اساطیر به نام توران و ایران خود را نشان می دهد زمانی به نام ماد و هخامنشی، زمانی به نام اشکانی و ساسانی و تا دوره های معاصر کنونی که به نام بلوچ و فارس همچنان این وضعیت قابل مشاهده است و همواره این پیکار و رقابت سیاسی موجود بوده است و هر زمانی که پارتها در قدرت بودند پارسها برای خلعشان از قدرت تلاش کرده اند به گونه ای که هخامنشیان مادها را شکست داده و پس از آن قدرت سیاسیشان را محدود ساختند یا ساسانیان که اشکانیان را بیگانه می خواندند و پس از ساقط کردنشان آنها را محدود ساختند. در تاریخ نسل کشی ها، تبعید و مهاجرت های اجباری زیادی را در دوره ساسانیان می بینیم اما همچنین چیزی در دوره اشکانیان ثابت نشده است، حکمرانی پارتها فئودالی و غیر متمرکز بوده و سلطنت پارسها متمرکز. پارسها تلاش می کردند حاکمان مناطق سیاسی را خود تعیین کنند اما پارتها حاکمان هر منطقه را در امورات داخلی خود آزاد می گذاشتند و فقط در دوره های جنگ الزام به اعزام سرباز و یا خراج های دوره ای داشتند. همین روش حکومت داری تا دوره های معاصر در بلوچستان دیده می شود که نشانه امتداد سنت های دیرینه حکمرانی بلوچها است.

پارت های بلوچ در دوره اشکانی

ماد یا مادستان یک کشور بود که به یک امپراتوری تبدیل شد که در آن گروه های قومی مختلف و یا هممنزادی موجودیت داشته اند که گاهی به نام اتحادیه ماد یاد شده اند. آنچه که تا کنون قدر مسلم است در دوره امپراتوری مادها ما گروهی به نام پارت که در حوزه شرقی ماد زندگی می کردند می بینیم که سهم قابل توجهی از حکومت داخل این امپراتوری داشته اند. و بخشی از این گروه به عنوان حکمرانان توران و مکران و زابلستان نامشان در ناحیه بلوچستان کنونی دیده میشود. در جاهای دیگر نیز می بینیم که این مردمان از نژاد و تبار معتبری بودند و خود را برای حکومت و سلطنت محق میدانستند به همین خاطر در مقابل هژمونی های خارجی از خود مقاومت نشان میدادند، از این رو دیده میشود که تحت نام ماد، گاهی با آشوریان در جنگ اند و زمانی دیگر با سلوکیان یونانی در ماوراء النهر در جنگ اند و زمانی با سکاها و زمانی دیگر در بلوچستان و هندوستان حکومت مقتدری شکل میدهند و بعدها به نام اشکانیان هند شهرت می یابند.

پارتهای که به بلوچستان مهاجرت کرده و ماندگار شدند و حکومت این منطقه را به دست گرفتند در دوره امپراتوری مادها (کیانیان) به این ناحیه آمدند و در دوره اشکانیان زمانی که پارتهای اشکانی حکومت جدیدی در ایران زمین شکل دادند دیده می شود که به یاری آنها شتافته و آنها را مورد حمایت نظامی و سیاسی قرار میدهند و از ارکان مهم اشکانیان می شوند.

در واقع اشکانیان (پارتهای مهاجرت کرده به شمال ایران کنونی) با بلوچها (پارتهای مهاجرت کرده به بلوچستان که حدود سیصد سال پیش از اشکانیان در دوره امپراتوری ماد به بلوچستان آمده بودند) خود را هم نژاد و هم نسب می پنداشتند و قرابت زبانی و فرهنگی داشتند به همین خاطر با شکلگیری حکومت اشکانیان، بلوچها به یاری آنها شتافته و از آنها حمایت

نظامی هم گرفتند. در این دوره ضمن اینکه حاکمیت بلوچستان را از هندی ها پس گرفتند، جزوی از 7 خاندان سلطنتی اداره کننده امپراتوری اشکانی شدند. حکومت اشکانیان هم یک حکومت غیر متمرکز متشکل از اتحادیه ای از ملت‌ها و قوم‌های منطقه بود همانگونه که حکومت مادها به همین شیوه اداره میشد و در هر دو حکومت به نظر میرسد تعداد خاندانهای سلطنتی 7 خاندان اصلی بودند. بلوچها در دوره سلطنتشان بر هند و اجزایی از هند نیز خاندان یا همان قبایل پنجگانه سلطنتی داشتند که به نام‌های "پارتوا، پهلوا، ساکا، یاوانا، کامبوجا" بودند و با این شیوه بر کل پهنه بلوچستان افغانستان و سند و شمال هند حکومت می کردند و همین رژیم سیاسی را ما به طور مکرر و به شکل سنتی در بین بلوچها از دوره ماد تا دوره خانات کلات هم مشاهده می کنیم.

در خصوص قبایل پنجگانه حکمران بالا که یکی از آنها پهلوا بود لازم است اشاره کنم که در دوره ای که هنوز برای بنده مشخص نیست که چگونه اتفاق افتاده گروهی از آنها جنوب هند را تصرف کردند و در منطقه دراویدیان، تامیل نادو، کرلا و ... یک امپراتوری بسیار قدرتمند دیگر با همین نظام شکل دادند که به نام پهلوا شناخته می شود. (Samar Abbas, 2003:1)

اگر ریشه پهلوا را دنبال کنید به گروهی از پارتها بر می گردید که منطقه اصلی محل سکونت پارتها که در شمال شرق جغرافیای کنونی ایران بود در دوره مادها به نام پارتوا Parthava و پارتیا Parthia شناخته میشد اما بخشی از همین منطقه بعدها در دوره ی ساسانیان به نام پهلوا خوانده میشد و در دوره اسلامی به نام پهلا و فهلا خوانده میشد. (Pandelton,2017:42)

خاندان پهلوا نیز شعبه ای از پارتها بودند که در مشرق ایران در حوزه رود هیرمند و سیستان پراکنده بودند. و زمانی که با سکاها وارد سکستان شدند با آنان آمیخته و گروهی به نام هندو سکایی تشکیل دادند و اینان چون از خویشاوندان پارتها بودند به نام ایشان پهلوا یا پهلا خوانده

شدند. پهلوا از قرن یکم پیش از میلاد در سیستان تشکیل حکومتی دادند. (مشکور، 1350، 480)

در خصوص رستم می گویند که "نام رستم در منظومه پهلوی درخت اسوریک که بنابر تحقیقات اخیر از آثار زمان اشکانی است آمده و همین امر دلیل قطعی بر آنست که وی از پهلوانان آن دوره بوده است" (مشکور، 1350، 489)

در خصوص نام پهلوا بر روی برخی از شهرها می گویند که چنانکه نام قوم ماد در عربی "ماه" گردیده و به بعضی از شهرها مانند ماه نهاوند، ماه بصره، ماه کوفه، ماهی دشت، و جز این اطلاق شده، همانگونه نیز نام پرثو، پارت، پهلوا، به برخی شهرهای منطقه که خانواده های پارتی زمانی در آن سکنی داشته اند اطلاق شده است. موسی خورناسی مورخ یونانی (کتاب 2- بند 2) از شهرهایی بنام "پهل آراودان" یاد می کند که در کوشان مشرق فلات ایران واقع بوده و مینویسد: "شصت سال پس از مرگ اسکندر ارشک دلیری به پادشاهی رسید در شهری که پهل آراودان نام داشت و در کوشان واقع بود"

سه اوس که روایت خود را از قبول آگاتانژ منشی تیرداد پادشاه ارمنستان آورده به جای موسوم به "پهل شاهسدان" در ناحیه کوشان میزیست حکومت را به دست گرفت و همه مردم مشرق و اقوام شمالی فرمانبردار او گشتند"

از لفظ پهلوا ایرانی و پهل ارمنی میتوان استنباط کرد که کلمه پارت و پارت اصطلاحی رومی و یونانی است و خود پارت اصلی را بزبان محلی "پهل یا پهلوا" میخواندند. و پهلوی منسوب به آن به معنی پارتی و اهل پارت است. (هرتسفلد، 1354: ج3، 2611) (مشکور، 1350، 460)

از طرفی پهلوا اصطلاحی بود که هندی ها (در زبان سانسکریت) به پارت‌های بلوچ داده بودند، و پارتیان را بیشتر با همین نام می شناختند و حکومت گوندوسفر که در منابع فارسی به نام اشکانیان هند شناخته می شود در منابع هندی به عنوان پهلوا شناخته می شود.

آخوند محمد صالح در کوردگال نامه هم اداره بلوچستان را به دست پنج خاندان خوانده است و در خصوص هر دوره ای از تاریخ بلوچستان که صحبت می کند امرا و شاهان این پنج خانواده را نام می برد که عین همین مساله را در منابع سانسکریتی هندی چون رمیانا، مهابهارتا، مانسومریتی و منابع دیگر دینی هندو ها مشاهده می کنیم که در این منابع این پنج خاندان را به نام های پارتوا، پهلوا، ساکا، کمبودا(کمبوجا) و یاوانا می شناسند.

حضور این پادشاهی را در منابع هندی به کثرت مشاهده می کنیم و با همین نام "پهلوا" یک امپراتوری قدرتمند به مدت 600 سال که یک امپراتوری با ریشه های پارسی خوانده شده بر جنوب هندوستان حکمرانی کرده است که انشعابی از پادشاهی آنها در بلوچستان بوده است.

از این رو به باور من بسیار محتمل است که ریشه زبان های دراویدی جنوب هندوستان به براهوی ها در بلوچستان بر گردد نه اینکه به طور معکوس ریشه براهوی از دراویدی های جنوب هند باشد. چرا که همین مردمان بلوچ براهوی بودند که به مدت 600 سال از قرن سوم تا نهم میلادی بر جنوب هند حکومت کردند با این تفاوت که پس از مدتی از حضورشان در منطقه رفته رفته با فرهنگ آن منطقه آمیخته و درآمیخته شده و رسم الخط و دین و مذهب آنها را فرا گرفتند. دلیل دیگر بر اینکه زبانهای موسوم به دراویدی احتمالاً ریشه براهوی دارند ایت است که کلیه محققان بر این امر معتقد اند که زبان های دراویدی جنوب هند از حوزه رود سند نشات گرفته اند نه از جنوب هند، که این موضوع دیدگاه و نظریه انتقال زبان دراویدی از براهوی ها به جنوب هند را تقویت می کند.

قدرت گیری بلوچها در امپراتوری اشکانی

ارشک بنیانگذار و اولین حاکم اشکانی بود که منطقه پارت را تصرف کرد و سلوکیان را از آن ناحیه بیرون راند. ارشک برادری داشت که در پیروزی های وی بر سلوکیان نقش محوری ایفا کرد از این رو پس از مرگ ارشک، قدرت به برادر او تیرداد رسید. هر چند برخی از مورخان در این خصوص نظراتی دارند اما بیشتر مورخان بر این متفق اند که تیرداد برادر ارشک جانشین وی گردید. هر چند اصولاً قدرت سیاسی پادشاهی ها از پدر به پسر منتقل می شود اما در مواردی هم که پادشاه پسری ندارد یا پسر لیاقت کافی ندارد یا سن کوچکی دارد برادر یا عمو و حتی یکی از شاهزادگان انتخاب می شده است. این مساله در خصوص اشکانیان بیشتر هم صدق می کرد چرا که مجلس اعیان اشکانیان دارای قدرت زیادی برای خلع پادشاه از قدرت و جایگزین کردنش با فرد دیگری از خاندان سلطنتی بود از این رو قدرت پس از ارشک به برادرش تیرداد رسید که در پیروزی های وی نقش محوری ایفا کرده بود.

اولین ارتباط بلوچها با اشکانیان در دوره تیرداد بود. بلوچها که در آن موقع قدرت را در سرزمینشان به نفع چاندروگپتا موریباخته بودند و از طرفی از حضور سلوکیان در منطقه ناخشنود بودند با قدرت گیری ارشک بر سلوکیان و شهرت یافتن او و برادرش، از فرصت استفاده کرده و به دیدار تیرداد رفتند و با او پیمان نامه همکاری بستند. آخوند محمد صالح در این باره می نویسد: "چون ارشک بنیاد مملکت اشکانی را نهاد، و برای استقامت سلطنت خود همه وقت می کوشید، - و با دشمنان بر سرپیکار بود- و در طی همین منازعات جان خود را از بداد و برادرش تیرداد به جای او بر تخت شاهی نشست، امیر کورنگ زنگنه، میر میران زابلستان، چون این وضعیت را بدید روسای اکراد بلوچ پنجگانه، امیر سام براخوئی، و امیر بختیار ادرگانی و و امیر بصران ماملی و امیر ماکک کرمانی را برای مشاورت نزد خود طلبید و امرای اکراد بلوچ متفقاً قرار دادند که آنها پشتیبانی خانواده اشکانی را می کنند چرا که آنها هم نسل و هم وطن اکراد هستند. هنگامی که تیرداد بر تخت جلوس کرد روسای اکراد بلوچ

پنجگانه، با او عهد و پیمان دوستانه کردند و از پشتی وانی اکراد بلوچ حقیقت گفتند چون تیرداد به صله این معادقت و خلت و مودت امارت زابلستان را به حق امیر کورنگ محقق نمود". (کوردگال نامک، 94 - 95)

این اعلام مودت و پشتیبانی بعدا در دوره اردوان، سومین شاه اشکانی بیشتر خود را نشان داد در این دوره انطیوخوس سوم که در برابر قدرت گیری و بسط سیطره اشکانیان بر حوزه شرقی فلات ایران قرار گرفته بود با سپاهی بزرگ به قصد شکست وی وارد جنگ با اردوان شد. و در مسیر راه دو منطقه اکباتان و سپس هیرکانا (گرگان) را گرفت و همچنان در حال پیشروی بود که در محدوده دامغان پایتخت بعدی اشکانیان در مقابل سپاه اردوان و بلوچها قرار گرفت. به گفته آخوند محمد صالح در این جنگ 40 هزار نیروی جنگاور بلوچ مشارکت داشتند. نهایتا در این جنگ بخاطر عدم توان پیشروی انطیوخوس سلوکی در مقابل اشکانیان پیمان صلحی بین طرفین بسته شد و بر اساس این پیمان عملا حکومت اشکانیان در مقابل سلف سلوکی خود رسمیت یافت و این خود یک پیروزی بزرگ برای اردوان محسوب می شد که آن را مدیون بلوچها بود.

پس از آن در دوره مهرداد اول (میتراکات اول) با حمایت او موفق شدند تسلط موریان هند بر بلوچستان را برانداخته و بار دیگر بر سرزمین خود تسلط پیدا کنند و اولین شاه به نام امیر بهرام را بر حکومت نشانند.

بلوچها با تسلط یافتن بر سرزمینشان به سازماندهی داخلی خود پرداختند، ارتش را منظم کردند، چندین قلعه جدید ساختند و این سازماندهی داخلی موقعیت آنها را بهتر ساخت.

به نظر میرسد حضور بلوچها در حوزه شرقی امپراتوری و قدرت گیری آنها و حمایتشان از امپراتوری باعث شد که دارای کرسی اشراف زادگان در مجلس تعیین پادشاه شوند و پس از آن نقش های بسیار مهم و کلیدی در امپراتوری ایفا کردند.

نقش بلوچها بعدا با تهاجم سکاها به قلمرو اشکانیان پر رنگ تر شد، ابتدا در دوره فرهاد دوم و سپس در دوره اردوان دوم بلوچها در جنگ ها علیه سکاها مشارکت داشتند. در دوره اردوان در نهایت وضعیت به جایی رسید که سکاها موفق شدند به حوزه سیستان ورود کنند. این ورود و ماندگاری بی پاسخ نماند، سکاها که وارد حوزه بلوچستان شده بودند و در منطقه کیکانان در وادی مستونگ خیمه زده بودند در تقابل با بلوچها قرار گرفتند و ارتش بلوچها در منطقه سام پوران با سکاها روبه رو شد و رهبرشان به نام موغوسا را شکستن دادند. بعدها به همراه مهرداد دوم نیز بار دیگر وارد یک جنگ تمام عیار علیه سکاها شدند و در این جنگ موفق شدند سکاها را شکست دهند.

پس از این جنگ علیه سکاها که در ابتدا دشمن مشترک بلوچها و اشکانیان بودند نفوذ سیاسی بلوچها هم در منطقه خود و هم درون دربار اشکانی بیشتر شد. و این امر رفته رفته در مسیر تحولات امپراتوری تأثیرات مهمی ایفا کرد. یکی از دوره های دارای تحولات مهم هنگام به تخت نشستن سناترک 80 ساله بود که گمان میرود فرزند مهرداد اول بود که مجلس اعیان اشکانی در نهایت به دلیل وضعیت نا مناسب مملکت کسی بهتر از او ندانسته و او را بر کرسی نشانند. این مساله باعث بروز اختلافاتی در بین خط اصلی شاهزادگان منتظر سلطنت شد و در همه اختلافات بلوچها به عنوان خاندانهای سلطنتی و پر نفوذ اشکانی فعل و انفعالات سیاسی داشتند. پس از او فرهاد سوم به سلطنت رسید و اختلافات داخلی به جایی رسید که دو پسرش مهرداد سوم و اُرد دوم او را مسموم کرده و کشتند اما بر سر تداوم حکمرانی راهشان از یکدیگر نیز جدا شده و وارد رویارویی با یکدیگر شدند.

اُرد به شرق یعنی نزد پارتیهای حوزه شرقی یعنی نزد بلوچهای امروزی رفت و با خاندان سورن متحد شد و از طریق سورن موفق شد مهرداد را فراری داده و سلطنت را به دست بگیرد. مهرداد به سوریه گریخت و به اولویس گابینیوس پناه گرفت و از او تقاضای کمک کرد و در نهایت موفق شد بابل را بگیرد. ارد، رئیس وقت بلوچها یعنی سورنا را برای از بین بردن او

فرستاد و سورنا موفق شد مهرداد را شکست دهد و او را گرفته و نزد ارد بیاورد که پس از آن اُرد او را با حمایت خاندان سورن در سال 54 پیش از میلاد اعدام کرد. این مساله در توازن قوا بسیار تاثیر گذاشت و جایگاه بلوچها افزایش یافته و دارای نفوذ زیادی شدند.

در همین زمان کراسوس امپراتور روم که این جنگ های داخلی اشکانیان را دیده بود از فرصت استفاده کرده و خود را آماده یک حمله نمود و سال 54 پیش از میلاد، با 40 هزار سرباز برای اولین رویاروی تمام عیار رومیان با اشکانیان خود را آماده کرد. اُرد نیز سورنا سپهسالار ارتشش را برای نبرد با یونانیان فرستاد که در این جنگ سورنا با تاکتیک های جنگی مختلفی موفق شد به شکل تحقیر آمیزی ارتش کراسوس را شکست دهد و در اثر آن به شهرت افسانه ای دست پیدا کند که شعرها و افسانه ها برایش سروده شد.

سورنا در این زمان چنان قدرتمند و ثروتمند شده بود که به عنوان دومین شخص امپراتوری پس از اُرد شناخته میشد و همزمان دارای یک پایگاه سیاسی قدرتمند در بلوچستان و زابلستان کنونی بود. این مساله باعث نگرانی ارد شده و با پیام های منفی که از اطرافیانش می گرفت در صدد حذف سورنا بر آمد و در نهایت از طریق خودی ها در جریان یک جنگ او را کشتند که مسلما این مساله نارضایتی بلوچها را در پی داشته است.

هرتسفلد نیز جایگاه حوزه شرقی امپراتوری را در دوره اشکانیان بسیار بلند قلمداد می کند و خاندان سورن را پس از خاندان شاهنشاه، "نخستین خانواده بزرگ کشور" شمرده است.

هرتسفلد همچنین می نویسد که سورن گوندوفر هنگامی که اردوان سوم پس از ونن (انوش) اول بر تخت نشست پیوند خود را با پارتی ها (اشکانیان) برید. مع الوصف از روابط پارتیان و سکاها در مشرق چیزی نمی دانیم و تمام اطلاعات ما در باره پهلوها از این مختصر تجاوز نمی کند. (مشکور، 1350، 168)

بعد ها با تغییر پایتخت از شرق به غرب و ایجاد یک تغییر اساسی در خط سلطنتی که خط سلطنتی با حکومت یافتن بالاچ اول از حوزه شرقی به حوزه غربی تغییر یافت (Olbrycht ، 2016، 10) نارضایتی بلوچها افزایش یافت.

هرتسفلد می نویسد که وقتی در قرن اول میلادی سلطنت اشکانی از سلسله قدیم اشکانی به سلسله آتروپاتانا یعنی آذربایجان منتقل شد، خاندان سورن که تا آن وقت تابع شاهنشاه بودند، با سلسله جدید بمخاصمت برخاستند. بزرگترین حکمران این خاندان در آن زمان شاهی به نام "گندوفار" بود که بانی شهر کندهار "قندهار کنونی" است و هنوز این شهر به نام او نامبردار است وی از ربقه تابعیت شاهنشاه بزرگ خود را خارج ساخته و تمام نواحی شرق ایران تا هند را متحد ساخت. پلینی می گوید که وسعت محروسه ملک او برابر با وسعت خاک اشکانیان بود. وی ساتراپ های چند را زیر حکم خود داشت که یکی از آنها تا مدتی بعد از دوره اول مجد و عظمت کوتاه آن شاهان باقی مانده بود و سلسله کاشتراپا khasatrapa در هندوستان از اعقاب آن پادشاه است. (هرتسفلد، 1354: 115)

زمانی که ارد پایتخت اشکانیان را از شهر صد دروازه (دامغان کنونی) به تیسفون (وسط عراق کنونی) منتقل کرد و توجه اشکانیان به مشرق کمتر شد پهلوها فرصت را غنیمت شمرده و حکومت مستقلی شکل دادند. (مشکور، 1369: 481)

گوندوسفر که از 19 تا 55 یا 58 میلادی حکمرانی می کرد تلاش می کرد که "ارتاگانس" شاهنشاه اشکانی را با خود در سلطنت ایران موافق سازد. (هرتسفلد، 1354: 116)

یکی از دلایل اعلام جدایی بلوچها و ایجاد شاهنشاهی خود وضعیت متشنج دربار اشکانیان بود که در مدت زمان کوتاهی چندین شاهنشاه عوض شد و هر شاه و شاهزاده مدعی سلطنت در حال یارگیری بود و این وضعیت نسبتا اشکانیان را در موضع ضعیفتری قرار داده بود. این شرایط از دوره ونون اول (انوش اول) رفته رفته آغاز شد. انوش کسی بود که طی یک معامله ی سیاسی در دربار رومیان زندگی می کرد و رفته رفته خوی و عادات آنها را گرفته بود وقتی او

به پادشاهی ایران رسید بسیاری به دلیل مشاوران رومی که داشت و رفتارهایی که از سوی دربار ضعیف تلقی شدند از او ناراضی شده و به دنبال برکناری او رفتند که از جمله آنها اردوان (سوم) بود که علیه او شورید.

پس از این دوره دو شاه دیگر "گودرز" و "وردان" نیز در شورشهای داخلی بسر می بردند تا اینکه قدرت به بالاچ اول رسید. در دوره بالاچ قدرت تثبیت شد و به عنوان یک شاه مقتدر ظاهر گردید. هر چند این وضعیت دوامی نیافت و پس از او بار دیگر در بین فرزندان درگیری ها بر سر تاج و تخت تداوم یافت اما از این دوره به عنوان یکی از دوره های آرام و دارای شکوفایی های در بخش فرهنگی اقتصادی و امنیتی یاد می کنند. بالاچ اول کسی بود که زبان و رسم الخط را تغییر داد و تلاش کرد که فرهنگ یونانی را کمرنگ کرده و فرهنگ پارسی را پررنگ کند.

خاندان بالاچ

به باور من می توان نام بلوچ های امروزی را در خاندان بالاچ اشکانی جستجو کرد. اولین بار اصطلاح "خانواده بالاچ" را برای امتداد نسل بالاچ "مارک جان البریت" *Marek Jan Olbrycht* در تحقیق خود در خصوص اشکانیان ذکر کرد.

موضوع این خط نسلی بدین صورت است که با قدرت گیری بالاچ اول، قدرت اشکانیان وارد خانواده او شده و تا آخر سلسله اشکانیان باقی ماند. پیش از بالاچ اول وضعیت حکومت اشکانیان بخاطر اختلافات پیشین بر سر جانشینی و جنگ های گودرز و اردوان و مدعیان سلطنت ضعیف شده بود. با روی کار آمدن انوش دوم و پس از او فرزندش بالاچ اول وضعیت رو به آرامی نهاد و از بالاچ اول به عنوان آخرین شاهنشاه مقتدر اشکانی یاد می کنند چرا که پس از وی وضعیت دوباره رو به ضعف نهاد تا اینکه اشکانیان سقوط کردند.

مورد حائز اهمیت در خصوص بالاچ اول این است که این خانواده از جمله آن خاندان و خط سلطنتی اشکانیان است که در آتروپات (اذربایجان) کنونی و (ماد) حکومت موروثی پارتی داشتند. انوش دوم پدر بالاچ به عنوان شاه آتروپاتن بود و هنگامی که بالاچ به قدرت رسید کل خط سلطنتی بعدی از فرزندان و نوادگان وی شکل گرفت و بقیه اشکانیان مناطق دیگر عملاً از قدرت ارشد مملکت کنار رفتند. بالاچ همچنین ارمنستان را تصرف کرد و حکومت آنجا را به برادرش "تیردات اول ارمنستان" داد و شاهان بعدی ارمنستان که سلسله سابق بومی ارمنستان را ساقط کردند بعدها همیشه از خاندان موروثی بالاچ بالا آمدند. پس از بالاچ اول تا 6 بالاچ دیگر هر کدام یا به عنوان شاهنشاه و یا مدعیان سلطنت روی کار آمدند و مرکز اصلی و محل سکونت این خانواده در همان حوزه آتروپاتن بود.

هنگامی که بالاچ اول روی کار آمد حکومت ماد را به برادرش پاکور داد و حکومت ارمنستان را که زیر سلطه یونانی ها بود برای برادر دیگرش تیردات در نظر گرفت که بعداً با زحمت آن را به دست آورد. در این دوره مورخان ارمنی منطقه اشکانیان را 4 منطقه دانستند و به جز دو منطقه بالا، جنوب رود سند و سرزمین سکاهاى ماساخوست را عنوان کردند دلیل نامبردن چهار مملکت اینست که ناحیه ماد به قسمت اصلی دولت اشکانی در این زمان تبدیل شده بود. (مشکور، 1350، 324، 325)

یکی از این پادشاهان خاندان بالاچ که او را به نام بالاچ سوم می شناسیم که در کردگال نامک به عنوان بالاچ دوم یاد شده، -البته تنها در عدد تفاوت هست و شخصیت واحدی هستند- این شاه پس از مرگ پدرش "پاکور" که در کردگال نامه فیروز خوانده شده بر سر قدرت وارد یک رقابت و جنگ با برادرانش شد و امپراتوری به دو بخش شرقی و غربی تقسیم شد. ابتدا با خسرواشکانی و سپس با مهرداد پنجم در جنگ بود و هر دو در دو سوی امپراتوری جداگانه سکه ضربه کرده و خود را شاهنشاه می خواندند.

بالاچ سوم پسر پاکور دوم، هر چند جانشین قانونی شاهنشاهی بود اما خسرو اشکانی برادرش علیه او قیام کرد. در واقع اینگونه به نظر میرسد که خسرو اشکانی در حیات پدرش پاکور دوم علیه وی نیز قیام کرده بود به همین خاطر پاکور برای تثبیت موقعیت بالاچ سوم، در حیات خود او را شریک سلطنت کرده بود تا بعد از مرگش حکومت به پسرش بالاچ سوم برسد و بقیه برادران نتوانند او را به چالش بکشند. اما پس از مرگ پاکور، خسرو برای کنترل قدرت وارد جنگ با بالاچ سوم شد و بر بخش غربی امپراتوری مسلط گردید. از اینجا امپراتوری به دو بخش تقسیم شد و بخش شرقی در کنترل بالاچ سوم و بخش غربی در اختیار خسرو بود.

رومیان از فرصت اختلافات بهره برده و بر شهرهای تحت اختیار خسرو یورش برده و سلوکیه و تیسفون را برای مدتی گرفتند. در نهایت بالاچ نیز از فرصت استفاده کرد و موفق شد خسرو را کنار بزند. اما پس از وی یک مدعی دیگر سلطنت و در واقع برادر دیگرش مهرداد پنجم که متحد خسرو بود وارد نبرد با بالاچ سوم شد. و این وضعیت دو پاره شدن امپراتوری تداوم یافت. در این دوره بالاچ به حکم حوزه استحفاظی حکمرانیش که در حوزه شرقی بود با بلوچها در ارتباط بوده و از پشتیبانی آنها بهره می برده است. شاه بلوچی که همزمان با وی در بلوچستان حکمرانی می کرده "امیر شاه میر" شاه توران و مکران بوده است. بالاچ سوم بعدا موفق شد مهرداد پنجم را هم شکست دهد.

نکته ای که در این دوران نقش بلوچها در حمایت از بالاچ سوم را نشان میدهد حمله خسرو به بلوچستان است که به نظر میرسد بخاطر حمایت بلوچها از بالاچ سوم، خسرو وارد نبرد و پیکار علیه آنها شد اما در نهایت کار به جایی نبرد و شکست خورد و بیروز این نبرد بلوچها بودند. (آخوند محمد صالح، 124)

از آنجایی که اطلاعات تاریخنگاران قدیمی از دوره اشکانیان عمدتاً یونانی، ارمنی و .. هستند، در مورد سرنوشت بالاچ سوم و فرزندانش گزارشی به دست نمی آید چرا که اطلاعات آنها از حوزه شرق دور دست کم بوده و همچنین کل تحولات دوره های اخیر اشکانیان در مواجهه با

ارتش روم و جنگ بر سر ارمنستان و استقلال هیرکانه، ماد، ارتاپاتن، سوریه، ترکیه عراق کنونی و مهاجمان شمالی چون آلانها می چرخد.

تاریخنگاران بر اساس اینکه بعد از بالاچ سوم سکه ای ضرب نشد است، چنین نتیجه گرفتند که پس از روی کار آمدن بالاچ چهارم که پسر مهرداد پنجم بود دو بخش شرق و غربی امپراتوری بار دیگر متحد شدند. اما هیچ روایتی که موید این مساله باشد وجود ندارد، ضمن اینکه روایت ها در حوزه شرقی به شدت کم و مبهم اند.

به احتمال زیاد آنچه بعدها به عنوان بالاچکان، بالاشگان در اسناد دوره ساسانیان در منطقه ماد و شمال آذربایجان (آذربایجان) دیده می شود ادامه نوادگان همین خاندان هستند که برای مدت طولانی به طور موروثی در آن ناحیه حکمرانی می کردند.

نام بالاچکان را شاپور اول ساسانی از جمله مناطق تسخیر شده خود ذکر می کند. به نظر میرسد پس از سقوط اشکانیان که یکی بعد از دیگری سنگرهایشان را از دست دادند، این آخرین قسمتی است که توانسته بود همچنان در مقابل قدرت گیری ساسانیان مقاومت کند که این خاندان نیز بعد از زبر نفوذ و سلطه ساسانیان در آمدند و ساسانیان حکومت آنها را در منطقه خود برای مدتی ابقا کردند.

نام بالاشگان/بالاچکان هم عمدتاً از روایت های ارمنی می آید درست جایی که بالاچ اول اشکانی تصرف کرده و حکومتش را به برادرش تیردات سپرد و از آنجا به بعد با افت و خیزهای زیادی که اشکانیان و رومیان داشتند این خاندان به عنوان سلسله موروثی حکومتی در بخش های مختلف آذربایجان و ارمنستان کنونی به نام آرشاکونی پایدار ماند و بعدها به نام خانوادگی بالاچ شهرت یافتند.



وضعیت بلوچستان در حدود قرن دوم میلادی

شهرت بلوچ های امروز

همانگونه که در بخش های گذشته نیز اشاره کردم نیاکان مردمان کنونی بلوچ که امتداد طولانی در تاریخ دارند در دوره ای به نام موک در دوره ای به نام کیانی در دوره ای به نام پارت و در دوره ای به نام بلوچ شهرت یافتند، در همه این ادوار عوامل بیرونی و شرایط زمانه نقش تعیین کننده ای برای شهرت آنها داشته است. از جمله عوامل دینی، عوامل فرهنگی، عوامل هژمونی های قدرت های دیگر، تأثرات زبانی و....

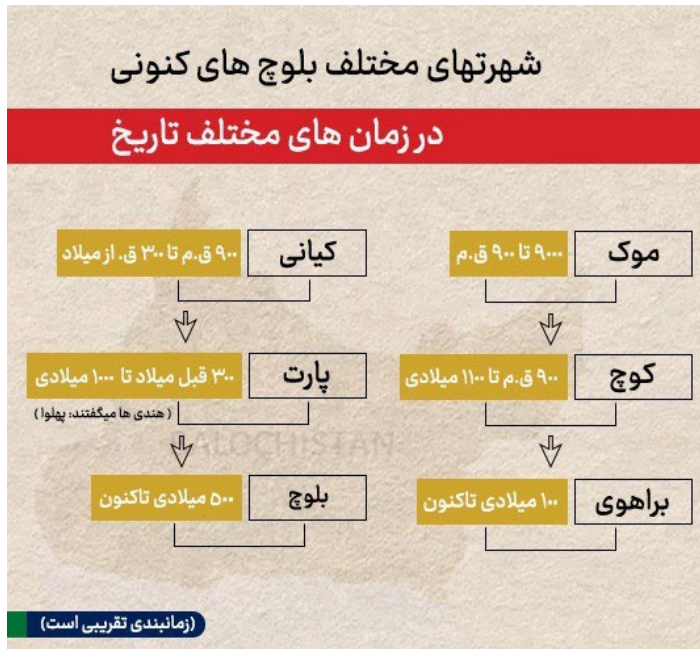
سابقا نیاکان بلوچ بیشتر بر اساس نام منطقه، شهر، یا القاب شاهی یا دینی که برای خود انتخاب کردند معروف شدند. به عنوان نمونه سلسله تالیپورهای سند که یکی از سلسله های سده های اخیر بلوچ است و برای چند سده در سند حکمرانی کردند هر چند بلوچ بودند اما بخاطر عامل حکومت بر سندی ها از مولفه قومی بلوچی استفاده نمی کردند یا سلسله ملک های بلوچستان که در نسب بلوچی آنها هیچ شکی نیست و برای چندین سده حاکمان بلوچستان بودند اما نامهایشان متأثر از عربی و اسلامی است و شهرتشان هم بعضا به نام "مکرانی" یا نام شهر و آبادی محل حکومت است اما به نام "بلوچ" شهرت نداشتند.

در گذشته نیز عوامل موثری چون دین، القاب سلطنتی، نمادهای پادشاهی، شهرت سرزمینی و ... بر شهرت نیاکان بلوچ و خاندان های شاهی که امروزه آثارشان به دست آمده اثر گذاشته است. سلسله پارتان با مرکزیت کوپته (شال) یک سلسله بلوچ است اما به نام پارتان شهرت یافته است و امروزه چون محققان هندی اولین کسانی بودند که روی سکه ها و کتیبه هایشان مطالعه کردند و از آنجایی که آنها نیز از زبان خروشتی و برهمی استفاده می کردند واژه پاراتان و پاراتاراجاس در موردشان جا افتاده است. خاندان سورن یک خاندان بلوچ بوده اما به نام پادشاهی سورن معروف شده است، یعقوب لیث که از قبیله صفاری و بلوچ است به نام صفاری معروف شده است. در خصوص یعقوب لیث صفاری از آنجایی که وی در دوره ای است که

عاملیت دینی و مذهبی پر رنگ است و در منطقه ایست که مرکزی مهم برای حکومت های اسلامی بوده به نام قبیله ای خود شهرت پیدا می کند و بسیاری از شخصیت های بلوچ در سیستان هم به نام سرزمینی سیستان شهرت پیدا کردند.

به نظر می رسد اولین دوره ای که ما پا به پای این حکومت ها یک حکومت نوظهور بلوچ با مولفه قومی مشاهده می کنیم دوره میر چاکر اعظم است. در دوره حکمرانی میرچاکر قومیت و مولفه های فرهنگی پر رنگ می شوند. نام بلوچستان از همین دوره معروف می شود و مردم توجه قوی تری از خود در خصوص بلوچ بودن نشان میدهند و این واژه در اشعار ظهور بیشتری می یابد. شاید یکی از دلایلی که حکومت میر چاکر اعظم بیشتر مورد توجه بلوچها قرار گرفته و نام، شخصیت و افسانه های وی ماندگاری و محبوبیت بیشتری در بین بلوچها یافته همین توجه وی به مسائل قومی و فرهنگی بلوچ بوده است.

محمد خان بلوچ هم یک شخصیت برجسته در تاریخ سده های اخیر بلوچستان است اما محمد خان به دنبال احیای یک حکومت بلوچی نبود، بلکه وی به دنبال حکمرانی بر کل ایران زمین بود و به همین منظور از فرصت ستم های صفویان و برافتادن این سلسله بهره برد و با متحد کردن حاکمان سنی جنوب ایران و همپیمانی با سنی های افغانستان در صدد گسترش حکومت خود از کهگیلویه و فارس به سمت اصفهان و نواحی دیگر بر آمد به همین خاطر آن شهرت و جایگاه میرچاکر را در اشعار حماسی بلوچ پیدا نکرده است. همین وضعیت در خصوص سلسله های ملک در سیستان چون ملوک مهربانی و نصری مشاهده می شود که بیشتر توجه این بلوچها بر احیای فرهنگ اسلامی بوده تا احیای هویت ملی و فرهنگی بلوچ از این روی کمتر به نام بلوچ شهرت پیدا کرده اند و بیشتر به نام منطقه ای و بعضا شهرت ها و القاب و کنیه ها معروف شدند. به هر جهت عوامل دینی و تاثرات فرهنگی و انگیزه های سیاسی و حتی ائتلاف های سیاسی جملگی در خصوص شیوه عملکرد و توجهات سیاسی حکومتها موثر بوده اند.



خاندان سارونی - سورن

حکومت اشکانیان یک اتحادیه ای از خاندان های مختلف سلطنتی از مناطق مختلف بود شاهان بلوچ پارت در کنار سلطنتی که در مناطق خود توران، مکران و زابلستان داشتند نمایندگانی در دربار اشکانیان و مجلس اعلی شاهان داشتند که در عزل و نصب شاهنشاه و تصمیم گیری برای جنگها و دیگر موارد مهم حکومت نقش ایفا می کردند. همانطور که پیشتر اشاره کردم یکی از این خاندانهای سلطنتی اشکانی "خاندان سورن" بود که مرکزیت آنها در درنگیانا (زرنج) و زابلستان بود و کل حوزه شرقی امپراتوری اشکانی را در کنترل خود داشتند. از آنجایی که در آن دوره هنوز سکاها در این منطقه سکونت و حکومت نکرده بودند نام منطقه به سکستان و سپس سیستان تغییر نکرده بود و همچنان زابلستان خوانده میشد.

در خصوص خاندان سورن گفته می شود که این خاندان یک خاندان پادشاهی بود و مقام بالایی در دربار اشکانیان داشت به گونه ای که در هنگام تاجگذاری شاهنشاه، اعلام نام شاهنشاه، بستن کمر بند شاهی و گذاشتن تاج بر سر وی را انجام میدادند. آنها همچنین رهبری جنگ های اشکانیان را بر عهده داشتند. (Debevolse, 1938: 40)

در کتیبه شاپور یکم (270-240 م) در کعبه زردتشت در میان فهرست درباریان اردشیر بابکان و شاپور، نام خاندان های بزرگ اشکانی همچون، سورن، وراز، کارن، مهران، اندیگان، و اسپاهبذ دیده میشود که از میان این خاندان ها؛ خاندان سورن، کارن و اسپهبد در زمان اشکانیان گزیده تر بودند و خود را از نژاد اشکانیان می دیدند و حتی در دوره ساسانیان واژه پهلوی (پهلوی، پارتی) را به نام خاندانی خود می افزودند (جلیلیان، نادری، تقی پور، 1398: 28) عده ای از نویسندگان به تاریخها دقت نکرده و به اشتباه خاندان سورن را از تبار سکاها که در سیستان مستقر شدند خواندند که این موضوع درست نیست چرا که سکاها در سده ی پایانی میلاد مسیح وارد منطقه شده و رفته رفته امارتهای در منطقه شکل دادند و از آن پس قدرت منطقه را در دست گرفتند و حکومت سکایی هند (ایندو سکایی) را به رهبری مائوس یا "مائی سس" شکل دادند. اما حکومت هندو پارتی یا اشکانیان هند همان حکومت پارتان بلوچستان است که در دوره گوندسفر از یک پادشاهی فراتر رفته و در واقع از اشکانیان اعلام استقلال کرده و حکومتشان را به سمت هند گسترش دادند و شاهان بلوچ خود را شاهنشاه می خواندند که در نوشته تاریخنگاران متاخر این سلسله به نام اشکانیان هند شهرت پیدا کرد که در واقع این سلسله همان حکومت پارتان بلوچستان و در امتداد آن است همین حکومتها گاهی به نام پادشاهی سورن و گاهی به نام پهلوا هم شناخته می شود.

در واقع ما یک جغرافیای سیاسی در حوزه شرق داریم که بلوچستان کنونی و سیستان افغانستان که سابقا نامش زابلستان و دارای پهنه ای وسیعتر بود را در بر می گرفت این حوزه همواره بر اساس خاندان های پادشاهی بلوچ که خود را از سلسله کیانی و پارت می دانستند

اداره میشود، گاهی نامشان سلسله پارتان بود، زمانی سورن، زمانی پهلوا، زمانی پارتوا ولی جملگی از بلوچها بودند که حتی شاخه ای از آنها که در هند حکمرانی می کردند به جنوب هند رفته و سلسله پهلوی دیگری تاسیس کردند که برای قرن ها کل منطقه دراویدیان را زیر سلطه داشتند.

خاندان سورن که در دوره ای حکومت هندو پارتی را رهبری می کردند بلوچ بودند. از روایت های تاریخی نیز چنین بر می آید که این خاندان از ابتدای سلطنت اشکانیان در کنار آنها بودند. در حالی که سکاها متاخر هستند و در سده آخر پیش از میلاد حکومتشان را در زابلستان شکل دادند. ضمن اینکه حضور سکاها در منطقه با صلح نبود بلکه در اثر جنگهای طولانی با اشکانیان بود، این سکاها که در اثر فشار یوئیچین ها (قبایلی از شمال شرقی آسیا نزدیک چین) به داخل سرزمین اشکانیان آمدند دستکم دو تن از شاهان اشکانی به نام های فرهاد دوم و پسرش اردوان دوم و سدها سرباز اشکانی را در جنگها کشتند و در نهایت در زرنج و زابلستان تا کابل و پنجاب سکونت اختیار کردند و در این ناحیه حکومت مقتدری شکل دادند و اشکانیان که دیگر جنگ با آنها را به نفع نمی دیدند مجبور به انعقاد قرار داد صلح با آنها شدند از این رو نمی تواند منطقی باشد که اشکانیان به دشمنان سکایی خود چنین مقام بلندی برای انتخاب شاهان اشکانی بدهند! اما اینکه پارتیهای اشکانی به بلوچهای هممنزاد خود که از ابتدای شکل گیری این سلسله در جنگ با سلوکیان و سپس با موریان و سکاها و ... در کنارشان بودند چنین جایگاهی کسب کنند کاملاً طبیعی است.



نمایه گوندسفر شاه بلوچ سوار بر اسب برگرفته از سکه وی 2007-World imaging



باگادیس اول، شاه بلوچ سوار بر اسب

در خصوص خاندان سورن، به نظر می‌رسد در ابتدا اسم این خاندان سورن نبود و همان بلوچهای پارت زابلستان و مکران و توران شناخته می‌شدند که جزو خاندانهای سلطنتی دربار اشکانی بودند اما بعدها در دوره سورن (سورنا) به علت شهرت وی که به عنوان شاه بلوچها و رئیس این مجموعه قبائل در دربار اشکانی و معروفترین فرمانده جنگی پارتیان/اشکانیان بود به خاندان سورن معروف شدند. سورنا در سال 53 قبل از میلاد، سپاه کراسوس سردار رومی را در نبرد حران (ترکیه کنونی) به شکل تحقیر آمیزی شکست داد و از آنجا به شهرت و ثروت فراوانی رسید.

شهرت سورنا به حدی در جهان آن دوره زیاد شد که در زمان حرکتش هزاران سوار از پس و پشت او در حرکت بودند و بعد از شاهنشاه ثروتمندترین و مقتدرترین فرد اشکانیان شناخته می‌شد و به دلیل شکست دادن یونانیان با تاکتیک‌های کاملاً خلاقانه و مبتکرانه و ایجاد طرح‌های پارتیزانی جنگی و تیرکمان‌های مدرن در نزد یونانیان و کل اروپا، آسیای و جهان آن دوره معروف بود از اینجا بود که قبایل بلوچ تحت فرمان وی بخاطر شهرت سورنا، به خاندان سورن شهرت یافتند.

در دوره خاندان سورن این خاندان بر سکا‌های که پس از جنگ‌های بسیار با اشکانیان نهایتاً در این منطقه سکنی گزیده بودند حکومت می‌کردند و از طریق آنها نیز بر قدرت و نفوذ خود افزوده بودند. (جلیلیان، 1398: 34) آخوند محمد صالح نیز به همپیمانی بین بلوچها و سکاها در آن دوره اشاره می‌کند که با بستن پیمان مودت به یکدیگر یاری می‌رساندند.

نکته دیگر اینکه سورن به عنوان یک سردار پارتی شناخته می‌شد و از آنجایی که موقعیت خانوادگی آنها منطبق بر حکومت پارتان در زابلستان و توران و مکران است به درستی می‌توان گفت که سورن (سورنا) نماینده این خاندان بلوچ در دربار اشکانیان بوده است. آخوند محمد صالح نام کلیه شاهان بلوچ آن دوره زابلستان را نیز در کتابش ذکر کرده است و در مجاورت آن توران و مکران نیز تحت سلطه بلوچها بودند. در خصوص نام‌های شاهان باید توجه داشت که

نام های چون "گوندسفر" در واقع یک لقب است، و به باور من نامی چون "باگادیس" صورت تغییر یافته و یا لقب شاهی برگرفته شده از سکه های شاهان آن دوره است که بخش عمده ای از اسامی شکل بلوچی آنها را آخوند محمد صالح در کتاب کردگال نامه آورده است که در انتهای این کتاب در بخش اسامی شاهان بلوچ ذکر شده اند، چرا که اسامی گوندسفر روی سکه هایش به شیوه های مختلفی نوشته شده اند به عنوان نمونه: ونوفر (vnofase) گوندافرای (gondopherey) و نودوفری (Yndypheroy) (عزیزی پور، 1399: 193)

کتاب "اعمال سنت طوماس" که منسوب به طوماس یکی از حواریون عیسی می باشد نوشته است که نخستین کسی که به دین انجیلی درآمد برادر شاه موسوم به "گاد" که در سکه ها "گودا" نامیده شده است. نام وارث سلطنتی در این دوره "ابدان" ذکر شده که همان "آبداگاسیس اشکانی" است که در سکه های آن عصر دیده می شود. در مقابل، پادشاه معاصر آنها در ایران دین زردتشتی داشته است که با نشر دیانت مسیح مخالف و خصم بوده است. (هرتسفلد، 1354: 116)

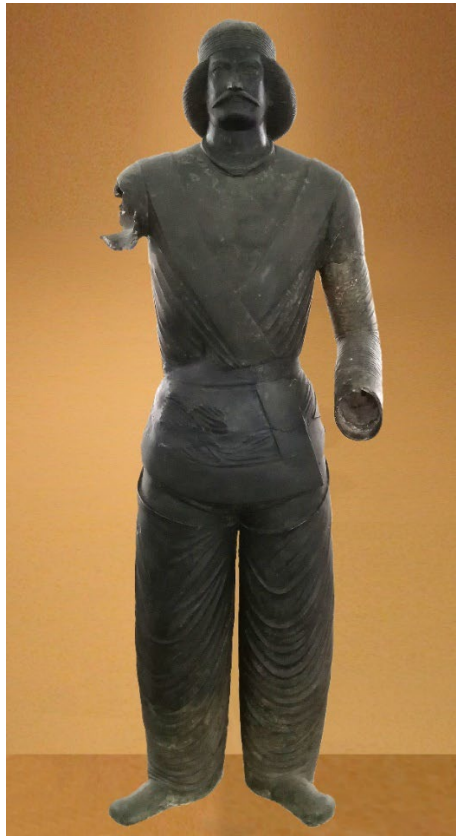
طوماس از حواریان عیسی در سال 29 م تحت لوای حمایت گندوفارس به هند رفت. (مشکور، 1350، 481) احتمالاً در همین زمان برادر گوندسفر به عیسی مسیح ایمان آورده و به گفته این حواری عیسی، اولین کسی است که در فلات ایران آن دوره به دین مسیحیت در آمده باگادیس برادر گوندسفر بوده است.

زرین کوب گوندسفر را از نام آوران و نه بنیانگذار دولت اشکانی هند می داند، به عقیده او بعد از کشته شدن سورنا، خاندان او که در سیستان مستقر بودند، ارتباط خود را با اشکانیان ایران قطع کرده و به گسترش مرزهای خود در نواحی شمال غرب هند پرداختند و این دولت را گسترش دادند. (عزیزی پور، 1399: 194)

این نکته را نیز باید توجه داشت که لقب سورن، "رستم سورن" بود، و در قرن یکم میلادی نماینده و سردار پارت های بلوچ بود و پیش از آن نمایندگان و بزرگان دیگری از این خاندان در

دربار اشکانی بودند. به خاطر لقب رستم که برای سورن /سورنا اطلاق میشد و از آنجایی که سورنا یک فرد بلندقد و خوش قیافه و جنگاور بود برخی از محققان او را همان رستم در حماسه های شاهنامه عنوان کرده اند.

پلوتارک یونانی که 125 سال بعد از سورن بوده در کتاب خود می گوید: "سورن در دلیری و توانایی پیشروترین پارتی دوران خود بود" و او را "به عنوان بلندقدترین و خوش چهره‌ترین مرد زمان خود یاد کرده‌است".



مجسمه برنزی منتسب به سورنا

آخوند محمد صالح هم یکی از طوایف بلوچ که در دوره سلوکیان و موریان از مکران به زابلستان رفتند را سارونی ذکر می کند. ((کوردگال نامه 91)

سارونی ها در جنگ با اسکندر هم در سپاه امیر کیکان شاه بلوچستان بودند و فرمانده (سارونی ها) در این دوره امیر جاگین بود. (آخوند محمد صالح، 57 و 56)

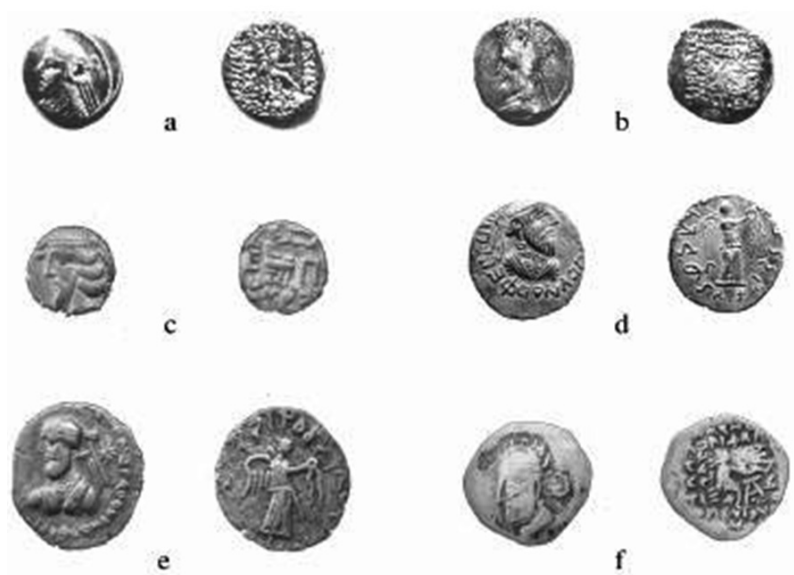
هرتسفلد می گوید: "رستم جهان پهلوان بزرگ شاهنامه" ایرانی نبوده است بلکه پادشاه "سکستان" بوده و زردتشتی هم نبوده است. افسانه وی تجدید حیات "استوره گرشاسپا" میباشد که بعضی قطعات آن در اوستا باقی مانده اند. (هرتسفلد، 1354: 114)

نقش سورنا در دوره اشکانیان بسیار پر رنگ است، به عنوان نمونه زمانی که پس از مرگ فرهاد، ارد دوم و مهرداد سوم با یکدیگر بر تخت شاهنشاهی درگیر شدند، مجلس بزرگان اشکانی ارد را بر تخت نشاند، و مهرداد سوم تعدادی از اشراف را با خود همراه ساخت و به رومیان متوسل شد و با درخواست کمک از گایوس حاکم سوریه در اندیشه جنگ با ارد برآمد با رد درخواست از سوی رومیان، فرهاد توانست بابل و سلوکیه را فتح کند و آن شهرها را از گماشتگان ارد باز ستاند (پلوتارک، 1346: 77) دیری نگذشت که سورنا به یاری ارد آمد و مهرداد را شکست داد و شهر سلوکیه را به تصرف در آورد. (جلیلیان، 1398: 36)

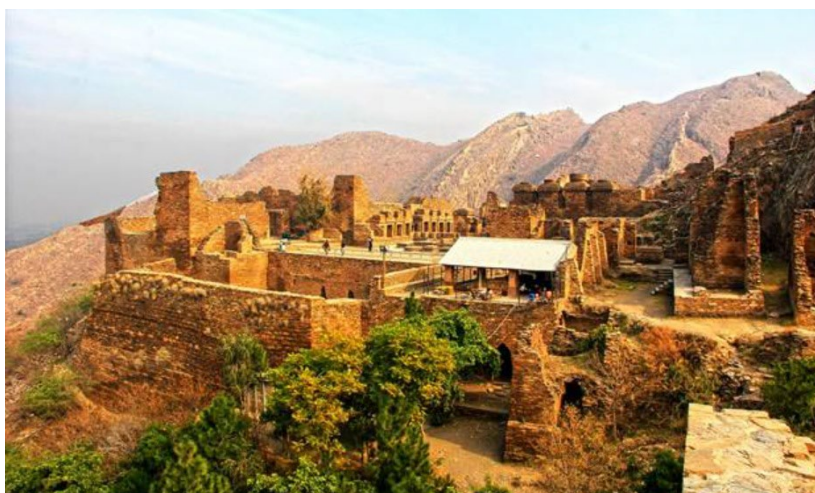
از برخی نسب نامه هایی قدیمی طوایف بلوچ به جامانده نیز چنین بر می آید که برخی انساب به شاهزادگان اشکانی و در امتداد آن به شاهان ماد می رسد که در همین زمینه یک نسب نامه که از طریق آقا بالاچ سکندر به دست آمد به "باگاسیس" میرسد که احتمالاً همان باگادیس شاه دوم سلسله پارتیهای بلوچستان پس از گندوفر است. این نسب نامه هم می تواند تاییدی باشد بر نسب پارتی بسیاری از طوایف کنونی بلوچ.

به احتمال زیاد سارانی های بلوچ کنونی در ادامه نسل سورن پارتی اشکانی (رستم سورن) هستند. محل زندگانی سارانی ها در منطقه چاغی حوزه زابلستان آن دوره بوده ضمن اینکه شخصیت های از این طایفه بعدها نیز حکومت داشته و برای مدتی بر هرات نیز حکومت

کردند نام سلطان مراد خان و سلطان احمد خان که از خاندان سارونی بودند از جمله حاکمان
هرات بیان شده است. سارانی کنونی معرب سارونی است که واو به الف بدل شده است.



سکه های شاهان بلوچ سلسله پارتیان هند Encyclopedia Iranica Image Credit:



تخت باهی که توسط گوندسفر (46-20 م) در تاکسیلا ساخته شده است.

تصحیح یک برداشت اشتباه

از آنجایی که مبحث مهاجرت قبایلی از شمال غرب به منطقه بلوچستان مطرح شده برخی از نویسندگان به اشتباه تفسیری نادرستی از اشعار شاهنامه که مربوط به دوران ساسانیان است ارائه کرده اند. این را باید در نظر داشت که بلوچهای پارت در دوره مادها وارد بلوچستان شدند نه در دوره ساسانیان یعنی چیزی حدود 1000 سال پیش از ساسانیان. و شعری که شاهنامه در خصوص کشتار و نسل کشی بلوچها توسط انوشیروان ذکر کرده دلالتی بر حضور بلوچها در دوره ساسانیان در شمال ایران ندارد و در این دوره بلوچها در سرزمین کنونی بلوچستان بوده اند. از این رو خوب است در این بخش توضیحی برای حل این برداشت اشتباه داشته باشیم.

شاهنامه فردوسی در شرح سلطنت کسری انوشیروان (531-579 م) یکی از پادشاهان دوره ساسانی بیان می کند که وی در آغاز سلطنت سفری به نقاط مختلف ایران از جمله خراسان و گرگان و ساری و آمل نمود در گرگان به او خبر دادند که آلانان (یک گروه سکایی) همیشه به مرزها حمله می کنند، انوشیروان دستور ساخت یک بند (دیوار طولانی) در آن محدوده داد و سپس به سمت هندوستان حرکت کرد در مسیر هندوستان در منطقه توران حوالی قلعه "الانان"¹ یک "دربند" دیگر ساخت.

چو کسری نشست از بر تخت عاج	به سر برنهاد آن دل افروز تاج
یکی باره از آب برکش بلند	برش پهن و بالای او ده کمند
به سنگ و به گچ باید از قعر آب	برآورده تا چشمه آفتاب
هر آنگه که سازیم زین گونه بند	ز دشمن به ایران نیاید گزند

¹. این قلعه در توران نزدیک دریا، احتمالاً دریای نزدیک کراچی قرار داشته است، مملکت توران در آن دوره شامل خضدار و کراچی نیز بود. قلعه الانان که در نزدیکی دریا بوده بعدها توسط شیروه و قارن پسر کاوه آهنگر تخریب شد، انوشیروان در اطراف قلعه آلانان یک دیوار ساخت که امروزه به عنوان دیوار سند شناخته میشود برخی از محققان هم گفتند این دیواری است که در گرگان ساخته شده است.

ز دریا به راه الانان کشید یکی مرز ویران و بیکار دید

انوشیروان پس از ساخت دیواری طولانی و دفع خطر آلان ها (سکاها) به هندوستان رفت و چندی در آنجا ماند و در راه بازگشت از هندوستان اطراف کرمان، از دربارانش شنید که بلوچها همیشه به مردم منطقه حمله می کنند:

به راه اندر آگاهی آمد به شاه که گشت از بلوچی جهانی سیاه
ز بس کشتن و غارت و تاختن زمین را به آب اندر انداختن

و همچنین خبر شورش و قیام در گیلان را نیز به او می دهند و می گویند از این بدتر وضعیت گیلان است و در آنجا هم شورش شده است:

ز گیلان تباهی فزونست ازین ز نفرین پراکنده شد آفرین

انوشیروان ناراحت شد و به همراهان گفت: که "الانان" و "هندیان" که بسیار دورتر هستند سر به طاعت ما خم کرده اند اما با بلوچها و گیلانیها نتوانسته ایم بر آئیم:

به ایرانیان گفت الانان و هند شد از بیم شمشیر ما چون پرند
بسند نهباشیم با شهر خویش همی شیر جوییم پیچان ز میش
همان مرز تا بود با رنج بود ز بهر پراگندن گنج بود

این بیت نشان می دهد که در آن دوره بلوچها را در خارج مرز با ایران میدانستند. سپس فردوسی یاد آور می شود که با همه تلاش انوشیروان برای حمله به بلوچها، نزدیکانش او را از این کار منع کرده و شکست اردشیر ساسانی (226م - 241 م) در پیکار با بلوچها را به وی یاد آور شدند:

ز کار بلوچ ارجمند اردشیر بکوشید با کاردانان پیر

نبد سودمند به افسون و رنگ نه از بند و ز رنج و پیکار و جنگ

انوشیروان از این سخنان غروری در او می دود:

دل شاه نوشین روان شد غمی برآمیخت اندوه با خرمی

و عزم نمود که بلوچها را به یکباره قتل عام کند تا نامی در تاریخ از خود به عنوان شکست دهنده بلوچها بگذارد و جلوی حملات بلوچها را نیز بگیرد از این رو با لشکری که از سوی هندوستان به همراه داشت به سمت مکران حرکت نمود:

ز گفتار دهقان برآشفته شاه به سوی بلوچ اندر آمد ز راه
چو آمد به نزدیک آن مرز و کوه بگردید گرد اندرش با گروه
برآنگونه گرد اندر آمد سپاه که بستند ز انبوه بر باد راه

اینجا فردوسی منطقه کوچ و بلوچ را "آن کوه" ذکر می کند که منظور وی جبال بارز کرمان است که پیشتر نیز گفتیم هم عصران فردوسی چون حدود العالم و مسکن کوچ و بلوچ را در جبال کرمان ذکر کرده بودند و همین روایت قتل عام را نیز در کتابهای خود به عنوان جبال بارز ذکر کرده اند.

سپس انوشیروان منادی داد که همه زن و مرد و کودک و پیر بلوچها را از لب تیغ بگزرانید و اینجا از کلمه "کوچکه" به شکل تحقیر آمیزی برای "کوچ" استفاده می کند و می گوید به کوچک و بزرگ این جماعت (کوچ و بلوچ) رحم نکنید و همه را بکشید و اجازه ندهید که یک نفر هم زنده بماند.

که از کوچک هرکه یابید خُرد وگر تیغ دارند مردان گرد
وگر انجمن باشد از اندکی نباید که یابد رهایی یکی

فردوسی نتیجه قتل عام فجیع و وحشیانه انوشیروان علیه کوچ و بلوچ را چنین به تصویر می کشد:

از ایشان فراوان و اندک نماند زن و مرد جنگی و کودک نماند
سراسر به شمشیر بگذاشتند ستم کردن و رنج برداشتند

شدت این قتل عام آنقدر وحشتناک بود که فردوسی می گوید که هیچ کوچ و بلوچی در آن منطقه نماند و حتی گله‌های گوسفند بی چوپان شده بودند:

بیود ایمن از رنج شاه جهان بلوچی نماند آشکار و نهان
چنان بُد که بر کوه ایشان گله بُدی بی‌نگهبان و کرده یله
شبان هم نبودی پس گوسفند به هامون و بر تیغ کوه بلند

هر چند این اغراق آمیز است و بلوچها همچنان در منطقه جیرفت و رودبار زمین به عنوان موطن خود هستند و منطقه را ترک نکردند.

بعد از کشتار کوچ و بلوچ توسط انوشیروان اینبار وی به سمت گیلان حرکت می کند و همین داستان کشتار را علیه گیلک ها و دیلم ها انجام می دهند:

وزان جایگه سوی گیلان کشید چو رنج آمد از گیل و دیلم پدید

....

این تمام داستانی است که فردوسی آورده است. هیچ کجای این داستان فردوسی نمی گوید بلوچها در گیلان و مازندران زندگی می کردند، نگارنده تا زمانی که خودم کتاب شاهنامه را باز نکرده و نخواندم و صرفاً اشعاری که برخی نویسندگان ایرانی نوشته بودند و پس و پیش ذکر شده و تفسیر میشدند را مطالعه کرده بودم این سرگردانی برای من هم ایجاد شده بود.

این اشعار به وضوح بیان می کنند که کوچ و بلوچ در "آن کوه" که مسکنشان بود حضور داشتند که انوشیروان بدانها حمله کرد، آن کوه را طبق منابع و مصادر دیگر چون طبری، ابن اثیر، اصطخری و ابن خردادبه، "جبال بارز" در کرمان یعنی "برز کوه" دانستند که منطقه محل زندگی کوچ و بلوچ بوده و همچنان هست. همه این منابع مذکور به جنگ انوشیروان به لقب

"کسری" با مردمان جبال بارز خبر دادند که انوشیروان پس از قتل عام بقیه بلوچ‌های منطقه را از آنجا به اجبار کوچاندند. هر چند به نظر می‌رسد در هدف خود موفق نشد چون هنوز بلوچ‌ها تا جیرفت به عنوان سرزمین اصیل و قدیمی خود زندگی می‌کنند.

بارز که صحبت آن به میان آمد از "برز" گرفته شده که در بلوچی یعنی بلند. این کوه در بین رودبار و بم و در موازات جیرفت است. در همین منطقه "هلیل رود" قرار دارد که یک نام بلوچی است. مردمان فارس می‌گویند: رود هلیل رود. همانند "جبال بارز" که می‌خوانند: کوه جبال بارز. که همان برز کوه بلوچهاست. جبال به معنی کوه است، زمانی که این منطقه تحت کنترل مسلمانان عرب قرار گرفت: برز کوه به ترجمه عربی جبال بارز شهرت یافت.



دکتر باستانی‌پاریزی نیز در تحقیقی برای مشخص کردن "برز کوه" این بخش از داستان فردوسی را آورده و آن کوه را همین برز کوه یا جبال بارز عنوان کرده است. (باستانی‌پاریزی، 1354: برزکوه) دکتر پاریزی در مقاله خود به لشکرکشی "الانان" اشاره کرده ولی گفته که این منطقه در شمال خزران قرار داشته است، علت این برداشت نیز واژه توران بوده که تصور کرده

توران در شمال خزر قرار داشته در حالی که توران در شرقی ترین نقطه بلوچستان کنونی قرار داد. دکتر پاریزی با تعجب ذکر کرده است که چرا شاهنامه لشکر کشی به الانان و هندوستان را پشت سر هم ذکر کرده، یکی غرب هست و یکی شرق، با این وجود گفته: فردوسی تلاش داشته که کوتاه نویسی کند این در حالی است که هم دژ الانان و توران و هم هندوستان در یک خط سیر سمت شرق بلوچستان در مرز با این کشور قرار دارند.

دلیل دیگری که ثابت می کند این اشعار بلوچها را در حوزه گیلان نمیداند همانگونه که بیشتر اشاره کردم این است که فردوسی در این شعر دوره ساسانیان را بیان می کند این در حالی است که بلوچها حدود یک هزار سال پیش از دوره ساسانیان در منطقه بلوچستان کنونی بودند.

بخش سوم: مهاجرت سکاها به توران و مکران

دومین مهاجرت مهم بعد از مهاجرت قبایلی از حوزه ماد به منطقه کنونی بلوچستان به سکاها بر می گردد. که این مساله اهمیت مطالعه در خصوص سکاها را برای بلوچها زیاد می کند، سکاها بخشهای از سرزمین بلوچستان را برای چند قرن تصرف کردند و در این سرزمین ماندگار شده و به بلوچ تبدیل شدند که کمتر پژوهشگری به این مساله اشاره کرده است. مهاجرت سکاها به منطقه زابلستان و سیستان در جنوب افغانستان و بلوچستان کنونی و حضورشان در اساطیر شاهنامه یک روایت متواتر است.

در حدود سالهای 130 ق.م و درعهد اشکانیان، گروهی از طوایف سکایی در منطقه ای به نام درنگیانا (drangiana) یا همان "زرنگ" و "زرنج" مذکور در تواریخ اسلامی مستقر شدند و حکومت آن ناحیه را در دست گرفتند (Curtis&Stewart, 2007:28) و از این زمان بود که زرنگ به نام سکاها به "سگستان" (سگستان، سجستان، سیستان امروزی) تغییر نام داد (بهار، 1374: 50). بعدها سکاها از این ناحیه هجوم های متعددی به داخل سرزمین هند انجام دادند (رک. (sagar,1992:119) نخست کابل را متصرف شدند و سپس با تسخیر قسمت های مهم دیگری از سرزمین هندوستان، دولتی به وجود آوردند که در تاریخ این سرزمین به دولت "هندوسکایی" معروف شده است. حکومتی که تا مدت ها در تحولات تاریخی هند نقش عمده ای ایفا می کرد (Srinivasan,2000:59).

سکاها در تحولات مربوط به هزاره قبل از میلاد جزو اقوامی بودند که در مکران سکونت کردند که از طریق جا ماندن آثار و نشانه هایشان مورد تحلیل قرار گرفتند، و شخصیت های مشهوری چون رستم از نسل سکایی بودند که به بخشی از تاریخ حماسی منطقه تبدیل شدند.

سکاها در تکوین تاریخ و شکل‌گیری اساطیر ملل مختلفی؛ از جمله بلوچها، یونانیان، ایرانیان، هندیان و چینیان نقش زیادی داشته است. سکاها که طوایفی بیابانگرد و مهاجم بودند، در اوان تاریخ، همچون قبایل آریایی زبان در شرق و غرب و جنوب جهان مسکون آن زمان پراکنده شدند و هرچند همواره با همسایگان خود در ستیز بودند، سرانجام در میان آنها مضمحل شدند و تنها نامی از آنها در صفحات تاریخ باقی ماند. (طاهری، 1391: 1)

این احتمال وجود دارد که در اویدی زبانان را از جمله همان گروه‌های قومی سکایی مرکز و شمال آسیا تلقی کنیم. چرا که قوم سکا در ازمنه تاریخی از درون آسیای وسطی یعنی از ترکستان چین تا دریای آرال و از این نواحی با فاصله‌هایی تا رود دُن و از این رود تا رود عظیم دانوب منتشر بودند و در بخش‌های مختلف این صفحات وسیع و دشتهای پهناور نام آنها تغییر میکرده است اما از آنجا که اکثر پژوهشگران زبان سکاها را از جمله زبان‌های هندو اروپایی تلقی کردند این احتمال پذیرفته نشده است. بسیاری از دانشمندان یونان باستان، سکاها را از کهن‌ترین نژاد های جهان دانسته‌اند. تروگوس پومپئیوس Trogus Pompeius، مورخ سده اول پیش از میلاد، تأکید کرده است که سکاها همیشه در نظر همگان، به جز مصریان، که از مدت‌ها پیش با این نظر مخالف بودند، کهن‌ترین نژاد جهان به شمار می‌رفتند. نگرش مصریان درست‌تر به نظر می‌رسد سکاها مدت‌ها پیش از سده ی هشتم پیش از میلاد، موجودیت قابل تشخیصی نداشتند و به شکل قبیله‌های کوچی زندگی می‌کردند. (بهزادی، 1386: 101)

ایگور دیاکونف (Igor Diakonov) مورخ بزرگ و ایران‌شناس نامی روس (1915-1999م). نیز اقوام تور را سکایی و سرزمین آنان را شرق فلات ایران دانسته است (رضا، 1384: 62) سکاها را آریایی زبان خواندن از این منظر که یک قوم کوچی بسیار قدیمی از آسیای مرکزی و شمالی بودند درست نیست. البته بین آریایی خواندن و از جمله اقوام ایرانی خواندن در نوشته ایرانیان تفاوت است. چرا که ایرانیان ساکنان شمال و شمال شرق ایران

چون از بکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، افغانستان و ... که زمانی تحت سلطه حکومت های شاهنشاهی ایرانی بودند و حتی ایران باستانی که شاهنامه از آن صحبت می کند مربوط به آن مناطق است را جزوی از اقوام ایرانی باستانی خطاب می کنند هر چند بسیاری از مردمان آن کشورها این صحبت ایرانی ها را قبول ندارند.

برخی از پژوهشگران برآنند که کوشانیان با سکاها (Saka Skythen) خویشاوند هستند و دارای پیشینه مشترک می باشند و آنان را آریایی زبان میدانند اما چنین پژوهشی تاکنون به نتیجه ای مطلوب که مورد تأیید قوم شناسان و نژاد شناسان و مورخان باشد نرسیده است و بیشتر در آن انگیزه های ناسیونالیستی دیده می شود. اقلیم و جغرافیای مشترک اقوام شرقی مهمترین انگیزه این پژوهشگران جهت پرداختن به چنین تحقیقی بوده است. شیوه های زندگی، تأمین معاش و و ابزار دفاعی اقوام سراسر جاده ابریشم شباهت قابل توجهی با هم داشته است. آنچه مسلم است اقوام خیونی یا هون ها (Hunnen) و هیاطله یا هفتالیان (Hephtaliten) کوشانیان یا اقوام کوشانی و سکاها دارای سرنوشت همسانی بوده اند که برخورد آنها با دولت های ایرانی و رویارویی زمام داران ایرانی در عصر هخامنشیان به ویژه در عصر داریوش یکم (522 - 486 ق.م) و نیز اشکانیان و به نحو گسترده در عصر ساسانیان، مورخان را بیشتر به مطالعه و تحقیق در این زمینه علاقه مند کرده است.

از دیگر سو به اعتقاد بعضی پژوهشگران، ریشه مشترک بسیاری از داستان های شاهنامه فردوسی، و حماسه ملی چین، تحت عنوان "فنگشن ینی" (Fengshen Yanyi) فی الواقع همان روایات اقوام سکایی بوده که پس از انتشار این اقوام در حدود چین و ایران، این روایات وارد حماسه های ملی این دو سرزمین شده است و سکاها همواره با ایرانی ها دشمن بوده و با یکدیگر می جنگیدند.

"سگزی" در شاهنامه فردوسی

باید دانست که در شاهنامه، علی‌رغم آنکه بارها از سرزمین سیستان و حوزه فرمانروایی رستم؛ یعنی زابل و کابل یاد شده است؛ لفظ "سکا" و "سگستان" و نیز معرب آن، یعنی "سجستان" به کار نرفته است؛ واژه سگزی 13 بار در شاهنامه به کار رفته و در اکثر موارد در حکم نوعی ملامت رستم و یا فرزندان او از سوی سکاها صورت گرفته است. تعبیر به گونه ای است که گویا هم‌نژادان رستم او را ملامت میکنند که چرا وقتی خود سکا هست به جای همراهی با آنها در کنار ایرانیان ایستاده و با ایرانیان علیه آنها می‌جنگد.

البته معنای نه‌چندان مثبت "سگزی" را در متون ادبی دیگر نیز می‌توان ملاحظه کرد؛ برای مثال در کتاب چهارمقاله در توصیف ابتدای حال فزخی سیستانی که ظاهری آشفته و نابسامان داشت؛ واژه "سگزی"، بار معنایی مشابهی دارد: «خواجه عمید اسعد مردی فاضل بود و شاعر دوست، شعر فزخی را شعری دید تر و عذب، خوش و استادانه، فزخی را سگزی دید بی‌اندام، جبّه‌ای پیش و پس چاک پوشیده، دستاری بزرگ سگزی وار در سر و پای و کفش بس ناخوش و شعری در آسمان هفتم. هیچ باور نکرد که این شعر آن سگزی را شاید بود» (نظامی عروضی، 1375: 59).

به نظر میرسد فردوسی در اینکه رستم را سکا خوانده اشتباه کرده باشد چرا که هم خونی هم نژادی سکایی می‌توانست عاملی برای حمایت از سکاها باشد، رستم در ناحیه سیستان (افغانستان کنونی)، که در شاهنامه همواره از آن با کلمات مترادف "زابل و کابل" هم یاد شده؛ برای خود استقلال تام قائل بوده است و پس از به پایان بردن هر جنگی، برخلاف سایر پهلوانان و فرماندهان ایرانی، همچون گیو و گودرز و طوس، به سرزمین خویش (سیستان کنونی در حوالی نیمروز افغانستان)، بازگشت نموده و فرمانروایی را از سر می‌گرفته است. پس

طبیعی است که دشمنانی چون افراسیاب و شاه هاماوران و سرداران آنها، رستم را با عنوان "سگزی" خطاب کنند و از دست او خشمگین باشند.

روایت هایی که از رستم و جنگ با سکاها در شاهنامه موجود اند زمانی در حوزه اشکانیان را تفسیر می کنند. این موضوع را هرتسفلد بیان کرده و معتقد است که بسیاری از افسانه های که در شاهنامه آمده مربوط به دوره اشکانیان اند که شکل روایتها اندکی تغییر کرده اند. و به عنوان نمونه روایت میتدرات دوم ارمنستان، شاهزاده اشکانی که حاکم وقت ارمنستان بود و برای گرفتن تاج شاهی به دربار رومیان رفت و این روایت در بین ایرانیان باقی ماند اما همین را تغییر داده و به عنوان روایتی در شرق برای چین ذکر کرده اند.

هرتسفلد می گوید: "رستم جهان پهلوان بزرگ شاهنامه" ایرانی نبوده است بلکه پادشاه "سکستان" بوده و زردتشتی هم نبوده است. افسانه وی تجدید حیات "استوره گرشاسپا" میباشد که بعضی قطعات آن در اوستا باقی مانده اند. (هرتسفلد، 1354: 114)

روایت های مختلف در خصوص رستم به دوره اشکانیان می رسند و اینکه رستم همان سورن جنگاور یا گوندسفر بوده یا هر سه نام یک نفر هستند بحث وجود دارد اما این احتمال وارد است که سورن که به نام رستم سورن معروف بود پس از قدرت گیری و اعلام استقلال از اشکانیان خود را به لقب گندو فر یعنی صاحب شان و شوکت خوانده باشد که بعدا به عنوان لقب سلطنتی توسط بقیه شاهان این خاندان نیز استفاده شد.

به هر روی ادله تاریخی نشان می دهد که سکاها از قسمت شمال آسیا مهاجرت کرده و در دوره اشکانیان در منطقه نیمروز افغانستان کنونی سکونت اختیار کردند و همین مردمان بودند که به مکران هم مهاجرت داشتند و بعدا در اشتراک با بلوچها در شرق بلوچستان و زابلستان سیستان دارای ساتراپ بودند و تبدیل به دشمنان خونین ایرانیان شدند که بیشتر شاهنامه از جنگ ها و نبردها با همین مردمان که قومی در شرق ایران و ساکن در توران خوانده شدند سخن می گویند. موضوع اینکه "توران کجاست" یکی مبحث مهم است که به ما برای فهم

درست وضعیت بلوچستان در آن دوره و ساکنان بخش شرقی بلوچستان و میزان اثرگذاریشان بر این سرزمین کمک می کند.

توران کجاست؟

دگر تور را داد توران زمین	ورا کرد سالار ترکان و چین
یکی لشکری نامزد کرد شاه	کشید آنگهی تور لشکر به راه
بیامد به تخت کئی بر نشست	کمر برمیان بست و بگشاد دست

(فردوسی)

دانستن اینکه توران کجاست از این جهت مهم است که با شناخت توران تاریخ بلوچستان روشنتر می شود در واقع بسیاری از روایت ها و افسانه های شاهنامه فردوسی به منطقه ای در بلوچستان مربوط می شوند، تمام آن نبردهای داستانی و افسانه ای و اسطوره ای که فردوسی با آب و تاب از نبرد ایرانیان و تورانیان تعریف کرده بخشی از تاریخ بلوچستان کنونی را تفسیر می کند.

پیشتر ذکر شد که توران (به مرکزیت خضدار) و کلات و حتی کویته و مناطق اطراف آن در دوره پادشاهی سکاهاى هند جزو قلمرو آنها بود، و احتمالاً توسط آنها ایجاد شد، شاید کمتر پژوهشگران تاریخ بلوچستان به توران، یا طوران که بعد از اسلام به کیکان و کیجکانان هم معروف شد توجه کرده باشند که یکی از شهرها و مناطق تاریخی بلوچستان است. توران یا تورستان، نام پیشین شهرستان خضدار بلوچستان است. ناحیه ای که جغرافیایان نخبستین سده های اسلامی آن را در شمار نواحی سرزمین سند دانسته اند. این ناحیه منطبق با منطقه شکل گیری سلسله خانات کلات در بلوچستان است و امروزه مشتمل بر بیشتر اراضی شهرستان کلات در بلوچستان شرقی است اما سابقاً وسیع تر از این محدوده بوده است.

خضدار بلوچستان که پیشتر با نام توران (پایتخت توران) شناخته میشد در حماسه‌های ملی ایرانیان به عنوان دشمن همیشگی ایران پیوندی عمیق دارد با توجه به اینکه خاستگاه بسیاری از داستان‌های اساطیری و حماسه‌های ملی ایران، سیستان (زابلستان و نیمروزافغانستان کنونی) در همسایگی این ناحیه بوده است، این واقعیت را تقویت می‌بخشد که توران منطقه ای است که سکاها می‌مهاجر (که سابقاً به آنها ترک هم می‌گفتند) از آسیای میانه در این منطقه ایجاد کردند و بر مردمان آن نیز اثر گذاشتند. مسلمانان عرب که بعدها سیستان تا غزنی و مکران تا سند را گرفتند "قصدار" را مرکز ولایت "توران" بیان کردند.

کردگال نامه نیز وقتی به قبایلی که پیش از ماد در منطقه توران میزیسته اند اشاره می‌کند آنها را ترکانی می‌داند که از آسیای میانه آمده اند که احتمالاً منظور همان سکاها هستند و احتمال اینکه از قبایل دیگری بودند نیز وجود دارد. آخوند محمد صالح در کوردگال نامه، اسامی 16 قبیله موجود در توران پیش از ورود مادها را به این شرح بیان می‌کند: گرگای، گندارچی، هنگاساری، واهی ماک، ورتگا سارتی، میمو جانک، جوگمان، هوناک، جسفاک، بزنجک، الیاتون، کاوکان، ارزنگی، سارغون، کالداس، گیواک. (آخوند محمد صالح، 67) این احتمال وجود دارد که این قبائل از سکا بوده باشند و به دلیل زبان و فرهنگ متفاوتشان به عنوان ترک شناخته شدند. چون می‌دانیم که واژه تورک سالها بعد تر کاربرد یافته و در آن دوره نبوده است. همانگونه که واژگانی چون بلوچ و کورد بعدها شهرت یافته اند. د. ندوشن هم وجود آنها را تایید می‌کند: سکاها در جنوب سیستان ساکن شدند، ولی با این همه، بیشتر سکاها ساکن این سرزمین را همچنان بومی‌های جنوب ایران تشکیل میدادند (د. ندوشن، شاهان سکایی هند، 275) دکتر ندوشن همچنین به قبایل سکایی اشاره می‌کند که در قرن پنجم و ششم پیش از میلاد به جنوب غرب آسیا، پاکستان کنونی، مکران، پنجاب و هیمالاچال پراداش هند مهاجرت کردند که اسامی برخی از این قبایل به نام هیدراکس (Hydrakes) و او کسیدراکیا (oxydrakia یا khudrakes) که توسط هخامنشیان در ارتششان به کار گرفته شدند. (ندوشن، شاهان سکایی هند: 274)

عده ای بر این باور اند که وقتی مسلمانان عرب وارد منطقه مکران شدند خضدار را به نام توران یاد کردند و پیشتر این نام نبوده است اما این ادعا صحیح نیست چرا که در دوره تاسیس حکومت ساسانیان و پیشتر از آن در دوره اشکانیان نیز نام توران برای این ناحیه وجود داشته است.

در دوره اردشیر بابکان موسس سلسله ساسانی نام پادشاهان مکران، توران، و پردان در یک ردیف به عنوان پادشاهانی که با هدایا نزد وی رفته و با وی اعلام صلح کردند ذکر شده است این اتفاق پس از آن افتاد که اردشیر بقیه شاهان منطقه مرکزی و شمالی ایران کنونی را شکست داد.

خاندان سورن نیز خود را حاکم توران می خواند و این توران هر چند منطقه خضدار و مناطق شرقی بلوچستان در حوزه حکمرانی آن قرار داشتند اما سابقا وسیع تر از این حوزه را در قلمرو خود داشته است.

همچنین فردوسی وقتی از حمله کیخسرو ماد به افراسیاب خبر میدهد از شاه مکران درخواست عبور می کند، این نشان میدهد که کیخسرو در منطقه غرب ایران کنونی بوده و آهنگ شرق کرده بود و برای رسیدن به توران می بایست از وسط مکران رد میشد، و این به درستی نشان میدهد که منظور همین توران (خضدار کنونی) است.

توران از کلمه تور گرفته شده و بارها این نام در شاهنامه فردوسی ذکر شده است. تور بر پایه اسطوره‌ها پسر دوم از سه پسر فریدون از سلسله پادشاهی سکاها بود که در جهان بخشی فریدون کشور توران به او اختصاص یافت. تور با همدستی برادر بزرگ‌ترش سلم بر برادر کوچک‌تر یعنی ایرج شوریدند و او را کشتند. تور نخستین شاه سرزمین توران بود و معنای واژه تور را در پارسی، دلیر و پهلوان ذکر کرده اند.

حدود العالم نوشته است: کیجکانان شهری است از ناحیت طوران به سند، و مستقر پادشاه طوران است. و محالی و مندان و شوره از شهرهای ناحیت طوران است و کیجکانان مقر

پادشاهان طوران است. (حدود العالم، چ دانشگاه، ص 125) به نظر می رسد مولف حدود العالم بخاطر نزدیکی طوران به سند این منطقه را به اشتباه جزو سند نوشته است اما از طرفی کیچکانان احتمالاً همان کیچ را مرکز پادشاهان طوران ذکر کرده است. مشابه با همین را مارکوپولو به عنوان کیچ مکوران و به عنوان پایتخت ذکر کرده است.



کتاب قدیمی "تاریخ سیستان" با نویسنده مجهول که برای نوشتن تاریخ سیستان از آن مستغنی نیستیم در مورد توران آورده: آن قسمت بین مکران و سیستان و غزنه از مملکت سند که در نقشه های قدیم آن را طوران نویسند و اکنون جزء بلوچستان انگلیس و ایالت غزنین افغانستان واقع شده است. (تاریخ سیستان، 1381: 206).

خضدار (توران) یکی از شهرهای مهم دوره حکمرانی مسلمانان بود و همیشه والیانی از سوی خلیفه برای آن منصوب می شدند. حموی، 1993: 341) همچنین در سال‌های 976 م ابن حوقل که به سمت هند میرفت خلیفه مسلمانان را در حال اقامت در کیجکانان خضدار یافت.¹ و گفته شده در دوره عبدالله بن زیاد منذر بن جارود به عنوان حاکم خضدار تعیین شد که در آنجا فوت کرد و خلیل عینین (شاعر) عرب در رثای او شعر سرود:

یا عین ادری دمهة فاسعدینی	و ابکی ابن بشر سید الوافدین
و ابکی ابا الاشعث لما ثوی	رهباً و لم يرجع مع القافلین
جاور قصدار فضحی بها	یسفی علیه الریح ترب الدرین
لله قصدار و و اکنافها	ای فتی دنیا اجتت و دین ²

تاریخ نگاران عرب همچنین نوشتند که در سال 402 سلطان محمود غزنوی (سبستکین) توران را تصرف کرد و به حکمرانی خود افزود.

ویلهام توماسچیک (Wilhelm Tomaschek) تاریخ‌نگار قرن 19 بر این باور است که توران از کلمه ایرانی تورا به معنی دشمن آمده یعنی سرزمین غیر ایرانی. شاهنامه نیز توران را به عنوان منطقه ای که همیشه با ایران در جنگ بوده ذکر کرده و گاهی از سرزمین ترک از آن سخن به میان آورده و گاهی موقعیت جغرافیایی آن را بسیار وسیع تر از جغرافیای خضدار معرفی می کند به گونه ای که تا شمال افغانستان و خراسان می رسد. این را چنین میتوان

¹ . کیجکانان ممکن است همان کیج مکران باشد که مارکوپولو و بسیاری از نویسندگان قدیمی به همین صورت یاد کرده اند و بیشتر ذکر آن رفت.

² . ای چشم اشکی بریز و شادم کن و کریه کن برای سید مسافران، گریه کن برای ابو اشعث وقتی فوت کرد و با قافله باز نگشت، همسایه قصدار شد و قربانی آنجا باد خاک پاکش را به حرکت در می آورد، قصدار و حوالی آن را به خدا می سپارم چه جوانی بود که دنیا و دین را دیوانه خود کرد.

تفسیر کرد که بر اساس گسترش حکومت توران یا سکا‌هایی که در همه این نواحی منتشر بودند این نام نیز در گستره قلمرو در مناطق دیگر نیز ظاهر می‌شد.

نتیجه اینکه نام توران از پیش از دوره ساسانیان بوده و این نام را از دوره اشکانیان بر منطقه کنونی مشاهده می‌کنیم. همچنین بعد از اسلام نیز این نام در همین ناحیه امتداد یافته است. همچنین آثار و نشانه‌های تاریخی نشان می‌دهند که توران یکی از مراکز حکمرانی مهم در حوزه شرق بلوچستان بوده که از این منطقه همواره جنگ‌ها و نبردهایی با ایران زمین (افغانستان و خراسان کنونی) صورت می‌گرفت در واقع حضور سکاها در بلوچستان و تنیده شدن آنها با نژاد بومی منطقه رفته رفته در نژاد کنونی بلوچ نیز تأثیر گذاشته است.



نقشه: موقعیت توران

پیوند خوردن سکاها با بلوچها

آخوند محمد صالح بلوچ در کتاب کوردگال نامه خود به جزئیات بیشتری در خصوص سکاها و هم پیمان شدنشان با مادها (پارتهای) بلوچی که در این سرزمین مستقر شدند صحبت کرده که با برقراری پیمان نامه و معاهده، جزوی از قبایل بلوچ شدند.

کوردگال نامه می گوید که 21 قبیله از قبایل ترک (احتمالاً سکا) پیش از ورود قبایل ماد در توران و زابلستان زندگی می کردند، ممکن است تغییر نام توران از تور که فردوسی نیز بدان اشاره کرده به سکونت همین قبایل در این منطقه بر گردد.

نویسنده کوردگال نامه معتقد است که بعد از تسلط "کرد بلوچها" (مادها) بر منطقه بعضی از اقوام نژاد تورانی که قبل از آنها از آسیای میانه به ارتفاعات توران کوچ کرده بودند با ورود مادها همچنان در توران باقی ماندند و حاکمیت مادها را پذیرفتند و از آنها تبعیت کردند و رفته رفته با آنها حشر و نشر و اختلاط پیدا کردند. کورد گال نامه اسامی این قبایل را چنین ذکر می کند: گرگاوی، گندارچی، هنگاساری، موجارک، ره زنداک، سه می غان، سورغان، مندغار، داهی مارک، ره تگا سارتی، میمو جانک، جوگمان، هوناک، جسفاک، ارزنگی، الیاتون، کاوکان، زنگولک، سارغون، کالداش، گیواک.

این قبایل به گفته نویسنده کورگال نامه به زبان ترکی (سکایی) صحبت می کردند که بخاطر تلاش حاکمان جدید برای تعامل با آنها رفته رفته تاثیر زیادی روی زبان مادهایی که آمده بودند گذاشتند و این زبان بعدها از شکل مادی و کردی خود خارج شده و به بلوچی شهرت یافت.

نویسنده کوردگال نامه همچنین از به هم پیوستگی قبایل دیگری از سکاها با بلوچها خبر میدهد. به عنوان نمونه در دوره امیر امیران میر خفی، پسر میر بسام حاکم وقت توران. چند تیره بزرگ سکا به نام های سلگر و ساگدی از زابلستان به توران مهاجرت کرده و در توران ماندگار شدند و بر اساس رسم بلوچ های ماد که به آن (استخوان شکاندن) می گفتند این

قبایل را به انضمام قبایل خود در آورند که طی یک مراسم خاص انجام می شد. در این مراسم عمامه به سر رئیس قبیله بیگانه می گذاشتند و سپس قسم و معاهده می کرد و پس از آن با یکدیگر غذا می خوردند و در این جلسه رسماً قبیله خارجی جزوی از قبیله بلوچها قرار می گرفت و نام و شهرت آنها را می گرفت.

در آن دوره جمعیت زیادی از سکاها به منطقه سیستان یعنی زابلستان آن دوره آمده و حکومت سکایی شکل دادند، این مهاجرت ها به سمت مناطق داخلی بلوچستان نیز کشیده شد. جنگ های مختلفی علیه سکاها نیز در جریان بود از سویی با اشکانیان، از سویی با کوشانیان و از طرفی با بلوچها، مدتی سکاها در اوج قرار گرفتند و سپس شکست خوردند و قبایلشان پراکنده شدند، بسیاری از این قبایل در بلوچهای زابلستان و توران و مکران تنیده شده و جذب مردم منطقه شدند و مطمئناً تاثیرات زبانی و فرهنگی وارداتی خود را نیز به این ناحیه افزودند و از فرهنگ و زبان منطقه نیز وام گرفتند.

سکاهای هند و مکران و سکستان

در خصوص پیشینه ارتباط سکاها و بلوچستان پژوهشگران معتقد اند که سکاها قبایلی بودند که قبل از قرن 7 پیش از میلاد به طور بیابان گردی زندگی می کردند و به طور گسترده ای پراکنده بودند در این میان سکاهای دریای سیاه به قلمرو مادها که حکومتشان پیش از هخامنشیان بود حمله ور گردیدند و در اثر شکستی که از مادها خوردند به طرف کرمان و سیستان رانده شدند. و بعدها به نام سکاهای "هوم ورگا" نامیده شدند. در ادوار بعد به درون مکران و سند نفوذ پیدا کردند و در پنجاب و هیماچال پراداش و گجرات استقرار یافتند دسته ای دیگر از این سکاها "تیگراکندا" نام داشتند بین سیحون جیحون ماوراالنهر زندگی می کردند که بر اثر فشارهای یوچی ها این سکاها نیز اجباراً به سمت قلمرو اشکانیان مهاجرت کردند و با فرهاد دوم و اردوام دوم جنگ کرده و آنان را به قتل رساندند آنها بعدها به درنگیا

(زرنج) مهاجرت کردند و با دیگر گروه سکاها مخلوط گردیدند. (د. ندوشن، شاهان سکایی هند، 9)

گروهی از سکاها که از قرن سوم پیش از میلاد تا یکم میلادی به افغانستان و مکران و هند مهاجرت کردند، در حدود 75 پیش از میلاد به رهبری مائی سس یک پادشاهی را بنیان نهادند که با نام پادشاهی سکایی هند Indo-Scythians شناخته می‌شود این پادشاهی مدتی بر بخشی از شرق مکران و سگستان، افغانستان و هندوستان (شمال پاکستان کنونی) حکومت کردند. نام سگستان و سیستان از همین اقوام گرفته شده است.

کتیبه هخامنشی نقش رستم به سه دودمان سکاها اشاره کرده: سکا‌های هوم نوش (Homa varak) تیز خود (tigrā kuda) و آن سوی دریا (tardarya) آنهایی بودند که شمال دریای سیاه سکونت داشتند. توماس سکا‌های زابلستان، درنگیا/زرنج را همان سکا‌های هوم نوش میدانند. (Sircar, 2006: 120) سکا‌های که در این نواحی آمدند احتمالاً بعد از حمله مقدونی‌ها (یونانی‌ها) بودند.

دکتر خادمی ندوشن می‌گوید: سکا‌های هوم نوش را میتوان با ساکنین جنوب دریاچه هامون در مکران منطبق دانست. در خصوص منقاد شدن این اقوام اولین بار در کتیبه‌های هخامنشی میتوان یافت سکا‌های مکتوب در این کتیبه همان سکا‌های هوم نوش هستند که بعداً به مکران مهاجرت کرده و آنجا را گرفتند. (ندوشن، شاهان سکایی هند: 273)

سکا‌هایی که برای مدتی بر زابلستان و بخش شرقی بلوچستان (توران) حکمرانی کردند همان سکا‌های هستند که بر سیستان افغانستان و غرب هندوستان حکمرانی نمودند که به نام سلسله پادشاهی هندو- سکایی شناخته می‌شوند.

اکادمیسن پروفیسور داکتر اوسکون عثمانف - رییس انجمن تاریخ دانان قرغیزستان در کتاب «تاریخ قرغیزستان: از آوان باستان تا کنون» که به سال 2012 در بیشکیک به چاپ رسیده و اکنون به عنوان کتاب درسی رسمی تایید شده از سوی وزارت آموزش و علوم جمهوری

قرغیزستان در موسسات آموزش عالی آن کشور تدریس می شود، در ص. 54 زیر عنوان «ساکاها در تاریخ جهانی» می نویسد: «در سده های هشتم-سوم پ. م. در گستره پهناور آسیای میانه و قزاقستان، قبایل فزونشمار کوچی می زیستند که ایشان را در متون سنگ نبشته بی پارسی باستان - ساکها (ساک - آدم آزاد، مرد جنگی و دلیر) می خواندند. کاتبان عهد عتیق، آن ها را به نام اسکیت ها و منابع باستانی هند به نام «تورها»¹ یاد کرده اند. چینی ها ایشان را «سئی» ها می نامیدند.

پیرنیا در کتاب "خطوط برجسته اساطیر ایران" به شرقی شدن دشمنان اساطیری ایران اشاره می کند و یکی از دلایل شرقی شدن اسوره های سکاها، خطر آنها بود که ایران را تهدید می کردند. و صرفاً برای کشورگشایی نمی آمدند بلکه برای ماندن می آمدند (پیرنیا، 1390: 134) شارون ترنر نویسنده انگلیسی است که 130 سال پیش در یکی از آثار خود ریشه ژرمن ها و بطور کلی اروپای شمالی را، از سکاها معرفی نموده و گفته که این ها قبایل گوناگون سکایی هستند که متمدن ترین قوم سکایی باشنده آلمان همان «گوت ها» بوده اند. (آریانفر 1393:

(17

پژوهشگران میگویند تورانیان که فردوسی آنها را برابر ایرانیان قرار می دهد همین سکاها بودند که مراکز مهم شان زابلستان و سیستان (افغانستان) و کابل و شرق مکران بوده است.

فردوسی تورانیان را برادران ایرانیان می داند و به گفته هرودوت به مناسبت همین برادری با ایرانیان از پرداخت مالیات معاف شده بودند. در چنین صورتی باید گفت که پارس ها ابتدا در ناحیه سیستان سکونت داشتند و سپس در نتیجه فشار سکاها یا تورانیان از سیستان به فارس آمدند و به این طریق سکاها یا تورانیان جای پارس ها را در ناحیه سیستان گرفتند؛

¹. توران واقع در خضدار بلوچستان.

ولی روابطشان با آنها قطع نشد. (ملک شاه حسین، 1344: 24 و 26) و (تاریخ سیستان، 1381: 53-54)

نبرد بین ایران و توران که از زمان سام نریمان پسر کورنگ با افراسیاب آغاز شده بود، در زمان طهماسب نیز ادامه یافت و در زمان کیکاووس که اوج نبرد است، نزاع ایران و توران شدت گرفت و رستم توانست افراسیاب را بکشد تمام این داستان‌های فردوسی مربوط به توران در شرق بلوچستان، افغانستان و کشورهای شمال است که در آن دوره همه این مناطق زیر سلطه یک حکومت بوده که سکاها سکونت کرده بودند و البته قبائل ماد بعدها بر کلیه این سرزمین‌ها استیلا یافتند.

در مورد رستم شاهنامه هم اشاراتی شده که یکی از سکاها بوده که جنگها و نبردهایش به نظر میرسد با سکاها هم نژادش بوده که دولت سکایی هند را تشکیل دادند و بر بخش غربی مکران نیز حکومت می کردند. در کنار آنها دو حکومت دیگر پادشاهی بلوچها به نام سورن هند و امپراتوری کوشانی نیز شکل گرفت که در بخش شرقی بلوچستان شامل منطقه توران کلات، خضدار، کویته بود.

شاپور اول در کتیبه زرتشت که در سال 262 م. نوشته شده از حدود مرزهای ایران چنین یاد کرده که "من خدایگان ایرانشهر، این شهرها را زیر فرمان دارم: پارس، پارت، خوزستان، میشان و... مرو، هرات و سراسر ایرانشهر، کرمان، سگستان، تورستان، مکران، پاراوان هند و..." اینکه شاپور تورستان (توران) و مکران و سگستان را جزو حکومت خود میداند نه در اثر فتح این منطقه بلکه همانگونه که در کتیبه پدرش اردشیر باباکان موسس سلسله ساسانی آمده پادشاه این سه منطقه نزد اردشیر رفته و با او اعلام صلح کردند و شاهان مستقل منطقه خود ماندند و در آن دوره هیچ اثری از ساسانیان در بلوچستان نبود به همین خاطر بعدها انوشیروان دوباره به بلوچها حمله کرد و دست به قتل عام زد.

شرق مکران تاریخا توران نام داشت که منتهی الیه آن به خرگاه می رسید و از جمله چهره های معروف توران (خضدار) در تاریخ، رابعه بنت کعب قزداری است که پس از مهاجرت از قزدار به خراسان تبدیل به یک شاعر معروف فارسی شد. برخی او را نخستین شاعر زن فارسی گو به شمار می آورند که از بلوچهای خضدار بود. وی از جمله کسانی بوده که به زبان دری شعر می سروده است و امروزه به زبان پارسی یا فارسی معروف شده است.

حکومت سکاها بر زابلستان

مهاجرت سکاها رفته رفته باعث شد که جمعیت آنها در منطقه ای که سابقا به نام زرنج و زابلستان شهرت داشت افزایش بیابد و از آنجایی که قبائل جنگاوری بودند بر منطقه زابلستان چیره شده و قدرت های محلی منطقه را به دست گرفتند و از آن پس به فکر استیلای مناطق دیگر افتادند.

اولین شاه سکایی در ده های پیش از میلاد مسیح فردی به نام مائی سس (مائوس) بود، که به سمت هندوستان یورش برد و شمال هندوستان و تاکسیلا و مناطقی که امروزه شمال پاکستان هستند را به تصرف خود در آورد و خود را شاه خواند، و از آنجایی که اشکانیان در عمل انجام شده قرار گرفته بودند با انعقاد قراردادی حاکمیت آنها بر منطقه زابلستان که تا پیش از آن در کنترل بلوچها (قبائل پارتی بلوچ) بود را پذیرفت.

به گفته آخوند محمد صالح "در دوره پادشاهی سناتورک اشکانی قبائل سکاها در آرسوشیا (آرخوزیا)، گندارا و زابلستان و باختر امارت های خود را تشکیل داده بودند و به بالادستی فرمانروایان اشکانی تسلیم هم شده بودند، و با مردمان محلی این ایالتها خود را خلط ملط کرده بودند تا که بین آنها و مردم محل مغایرتی نماند -حسب دستور خود- آنها با اکراد بلوچ توران و مکران خود را به سلک برادر خواندگی پیوست کردند - و این اتحاد سبب استحکامات جانبین شد" (آخوند محمد صالح، کوردگال نامه، 109-110)

به نظر می‌رسد برخی از قبائل بلوچهای که از نژاد پارسی بودند به دلیل از دست دادن سلطه خود در زابلستان به سمت توران توجه نمودند. به گفته آخوند محمد صالح "امیر فرهاد زنگنه" از بلوچهای پارت منطقه به توران منتقل شد و دو قبیله بزرگ سکا به نام های سلگر به رهبری امیر کودر و ساگدی به رهبری امیر ساکین را نیز به توران منتقل کرد که بعداً این قبائل عهد استخوان شکنان و عضویت در قبایل آنها را پذیرفتند. (همان)

در سلسله سکاها پس از "مائی سس" که موسس سلسله بود، پسر او به نام "از سس Azes" و پس از او نوه اش "اسالی سس" حاکمان بعدی سلسله هندو سکایی شدند، برخی همچنین گوندسفر را به اشتباه از شاهان سکایی خواندند اما در واقع گوندسفر که یک لقب است یک شاه پارسی بلوچ بود که سکاها را شکست داد و پایتختشان را گرفت و همزمان از اشکانیان اعلام استقلال کرد. نام گوندسفر را به گاسپار و کاسپار به معنی خزانه دار یعنی پادشاه ترجمه کرده اند اما در واقع این یک لقب است به معنی فرد جلالت یافته و بزرگ مرتبه شده.

ارنست هرتسفلد باستانشناس آلمانی هم معتقد است که گوندسفرها یکی نبودند بلکه یک لقب بوده است. (Bivar 1983 : 51) وی همچنین معتقد است که نام شهر قندهار از وی برگرفته شده است. در زبان ارمنی گاستافر می گفتند و در حوزه شرقی زبان اشکانی گندوفر خوانده می شد (فر: به معنای شکوه و جلال است). این نام همچنین در دوره هخامنشیان دیده می‌شود، همان فردی که به داریوش کمک کرد که تاج و تخت را تصرف کند. Gazerani, Saghi (2015). *The Sistani Cycle of Epics and Iran's National History: On the Margins of Historiography*. BRILL. pp. 1-250. از این رو نام اولین شاهنشاه بلوچ این سلسله که از اشکانیان کاملاً اعلام استقلال کرد احتمالاً همان نامی باشد که آخوند محمد صالح در کتاب خود آورده که این شاه با لقب خود شهرت یافته است در خصوص برخی دیگر از شاهان این سلسله نیز لقب گندوفر به چشم می‌خورد. اساساً هر پادشاهی در گذشته یک لقب سلطنتی و یک نماد سلطنتی داشت.



سمبل اشرافی سلطنت گوندسفر

آخوند محمد صالح همچنین نوشته که هنگامی که گندوسفر در هندوستان حکومت می کرد برادر خود به نام گودا را بر منصب زابلستان قرار داد و گودا پسر خود ابدین گاسس را مامور حکومتی ساخت و این جوان توانست از ضعف شاهان اشکانی استفاده کرده و تا کرمان را تصرف کند و حوزه حکومت خود را گسترش دهد. (آخوند محمد صالح: 113)

به گفته آخوند محمد صالح پس از گندوسفر در هندوستان پسرش فیروز (پاکور) حاکم شد و در منطقه زابلستان نیز پسر گودا به نام سنابار بر تخت حکومت نشست. در این دوران رفته رفته کوشانیان بر حکومت هند غلبه یافتند و امپراتوری بلوچها ضعیف تر شده و به یک پادشاهی منطقه ای محدود شد. اطلاعات آخوند محمد صالح دقیق نبوده و گمان برده که حکومت گندوسفر که بقیه تاریخنگاران آنها را پارتی و هم نژاد اشکانیان خوانده اند را سکایی خوانده است.

در دوران شکوه گوندسفر بود که سکاها به سلک مردمان بلوچ منطقه در آمده و در اثر بیوست ارتباطی و برقراری روابط برادری، استخوان شکنند طوایف و انضمام سکاها در قبایل بلوچ و پیوند های سببی ازدواج در نژاد بلوچها تنیده شده و روابط پرنرنگی برقرار کردند.

حکومت های بعدی رگه های پارتی که در منطقه شکل گرفتند و به نام پهلوا و پارتا معروف شدند در منابع هندی یکی از خاندانهای سلطنتیشان سکاها خوانده شدند. اتحاد بلوچها و سکاها باعث گسترش حکمرانیشان به حوزه هند شد و آثارش بعدها در ساتراپ های سکایی که به طور مستقل در سند و هند کنونی حکومت می کردند موجود است.

اشتراکات بلوچها و پشتونها

بخش بزرگی از حکمرانی سکاها و پارتیهای بلوچ دقیقا نقاطی است که امروزه بلوچها و پشتون ها در آن ساکن اند. پشتو ها بزرگترین مرز مشترک با بلوچها دارند. از سیستان و هلمند و قندهار، چمن و کویته تا کوه سلیمان که مرز مشترک بلوچها و پشتو ها هستند و از آن سوی پشتون ها تا غزنی و خوست و کابل حضور پر رنگی دارند. دو سوی این مرز مشترک همواره منطقه مهاجرت و حکمرانی سکاها می باشد و پس از میلاد مسیح بوده است.

سیستانی که از آن صحبت می کنیم سیستانی که در تاریخ از آن یاد شده منطقه ایست در افغانستان کنونی که در کنار نیمروز و فراه شامل هلمند و قندهار می شود، ساکنان این منطقه بلوچها و پشتونها هستند و سابقا به نام زابلستان یاد میشده است.

حتی آداب و رسوم بلوچ و پشتون بسیار به یکدیگر نزدیک است، لباس بلوچها و پشتون ها، زبان این دو که هر دو یک منشاء اشکانی و پهلوی باستانی در آن دیده می شود، آداب و رسوم اجتماعی، حتی رقص فرهنگی که معروف ترین رقص بلوچها "دوچاپی" است و همین رقص بدون هیچ فرقی به عنوان مهمترین رقص پشتون ها به نام "اتن" شناخته می شود، لنگ و دستاری که مردان افغان و بلوچ به طور مشترک از آن استفاده می کنند. نظام قبایلی بلوچ و پشتون و استفاده از اسامی مشابه در نام طوایف چون، اچکزی، قلیج ای، احمدزهی، پوپل زی، بارزکی، استانکزی، اروکزی، درانی، شیرانی، منگل، بهادرزی، داودزی، کریم زی، نورزی، عمرزی، یوسف زی و که نام همه این طوایف پشتون مشابه طوایف زهی زهی در سرحدات

غربی و شرقی بلوچستان و سجستان و زرنج تاریخی هستند. بعد از ایجاد خط مرزی دیورند توسط انگلیس در بین بلوچ ها و پشتونها این موضوع به یک جدل سیاسی با دولتها تبدیل شد اما بلوچها و پشتون ها کمتر در این خصوص با یکدیگر درگیر شدند و بیشتر انگلیس را مقصر می دانند و همه ساله جشن وحدت و قدم زنی در ناحیه مرزی دیورند برگزار می کنند.



عکس: خوست افغانستان گروهی از محصلین پشتو



عکس: یک زن کوچی پشتو با لباس های شبیه بلوچی تصویر توسط نیروهای ارتش آمریکا

پشتون ها و بلوچها علیرغم اختلافات سیاسی و درگیری های گاه و بیگاهی که با یکدیگر داشتند اما نسبت به بقیه متحدتر و کمتر در جنگ بودند، هر زمانی که به یک توافق برای همبستگی می رسیدند از طرفی (دوره ابدالی و نصیرخان نوری) دهلی را فتح می کردند و سلسله مغول ها را به زیر می کشیدند، از طرفی (دوره میرعبدالله خان و محمود افغان) اصفهان را می گرفتند و سلسله صفویان را ریشه کن می کردند و از طرفی (جنگ اول افغان و بلوچ و انگلیس) که انگلیس را شکست میدهند. و از طرفی میر "محمدخان بلوچ" که علیه نادرشاه افشار قیام کرد و دوستان محمد خان افغان از وی پشتیبانی نمود و نزدیک بود که سپاه نادر را از بین ببرند که نادر با نیروی کمکی به طور ناگهانی رسیده و ورق برگشت.

پشتون ها و بلوچهای معاصر هم پا و هم زمان با هم دولت مدرن تشکیل دادند که مقارن است با دولت احمد شاه ابدالی در افغانستان و میر نصیرخان نوری در بلوچستان. افغانستان نامی است که در همین دوره بر این منطقه اطلاق گردید، و بلوچستان هم نامی است که در همین دوره رسمیت سیاسی بیشتری یافته است. زبان پشتون در سال های حکومت ظاهرشاه در سال 1343 ه. ش رفته رفته شکل گرفته و وارد آموزش و پرورش حرفه ای شد و زبان بلوچی نیز همین دوره کتابهای آموزشی کلاسیکش وارد بازار شد.

تنها تفاوت اخیر پشتون ها و بلوچها در این این بخش بوده که بلوچها بخاطر فشارهای عوامل خارجی بر سر موقعیت جغرافیایی مهمشان در کناره دریا نتوانستند دولت خود را تاسیس کنند اما پشتون ها دستکم در افغانستان از قدرت سیاسی برخوردار گردیدند هر چند آنها نیز همانند بلوچها در بین افغانستان و پاکستان تقسیم شدند و بیشترین جمعیتشان در پاکستان است.



خلاصه مبحث نژاد بلوچ

جان کلام اینکه بلوچستان ساکنان بومی چندین هزار ساله ای در خود داشته که پادشاهی ها و حکومت های خود را داشتند، با اکدی ها سومری ها و ایلامی ها و هندی ها در ارتباط بودند. نام مردمان آن دوره مکه یا موکی بوده است. این مردمان دارای طوایف مختلفی بودند که به صورت دسته جمعی به آنها مکه یا ماکا می گفتند و نام مکران از آنها گرفته شده است. از جمله این طوایف قدیمی می توان به میدها و هوتها اشاره کرد. این قبائل به زبانی که امروزه "دراویدی" گفته می شود صحبت می کردند. در واقع این قبائل از هزاره نهم پیش از میلاد جزو اولین مردمان ساکن بلوچستان و صاحبان تمدن های آن دوره بودند. پس از آن در قرن

حدود قرن هفتم پیش از میلاد، پارت ها به عنوان یکی از 7 قبایل اتحادیه ماد به عنوان اولین گروه عمده مهاجمانی بودند که وارد این سرزمین شدند و از آنجایی که این مهاجران نه به عنوان مهاجرانی عادی و ساکنانی معمولی بلکه در کسوت فاتح جنگ و سپس حکمرانان بلوچستان بودند لذا اثر قابل توجهی بر زبان و فرهنگ مردمان بومی بلوچستان گذاشتند. سپس سکاها به عنوان دومین گروه عمده مهاجر در بلوچستان حضور یافتند که بعد از ورود به بلوچستان کنونی شامل سکستان و توران و مکران و شکل دهی حکومت های مقتدری در شمال منطقه هر چند در بین بلوچها هضم شدند اما اثراتی نیز از خود به جای گذاشتند. در دوره ای به نام کوچ و بلوچ شهرت داشتند و در نهایت در دوره کنونی جملگی این دسته ها و گروه ها به "بلوچ" شهرت یافته و نژاد کنونی بلوچستان را شکل میدهند. این یعنی مردمان کنونی بلوچستان دارای تاریخی بیش از 9 هزار ساله هستند که در امتداد این سالها تحولات بسیاری را شاهد بودند اما در نهایت با حفظ نام های بسیار تاریخی چون "مکران" در قرن های اخیر همه قبایل به انقیاد نام بلوچ در آمدند.

شاهان بلوچستان در دوره های مختلف

برای تسهیل در دسترسی مردم به نام و مشخصات شاهان بلوچستان در این بخش هر آنچه توانسته ام از منابع و مآخذ در خصوص شاهان و حکمرانان بلوچ پیدا کنم را ذکر نموده ام. مطمئنا این لیست که عمده اسامی آن را از کتاب های قدیمی کردگال نامک، تاریخ سیستان و ... به دست آوردم کامل نیست و امیدوارم که در آینده محققان بلوچ هر چه بیشتر با کنکاش

در کتب تاریخی و منابع قدیمی آثار و نشانه های شاهان بلوچ و جزئیات بیشتری از آثار و فعالیت هایشان را یافته و منتشر کنند.

بعضا اسامی برخی از این پادشاهان بین نام القابشان یا بین نامشان روی سکه ها و بین آنچه از کتب تاریخی به دست آمده تفاوت هایی هست و دلیلش استفاده از زبان های مختلف در دوره های تاریخی برای نگارش روی سکه ها یا وجود نامهایشان در کتابهای یونانیان، هندی ها، چینی ها، ایرانیان و به دلیل تغییرات تلفظی تغییراتی مشاهده می شود.

همچنین از مصادر تاریخی چنین بر می آید که آنچه ما امروزه به عنوان بلوچستان به عنوان یک جغرافیای سرزمینی با مردمانی دارای یک فرهنگ و زبان مشخص می شناسیم تاریخا سه منطقه بوده است که هر سه منطقه ضمن دارا بودن یک زبان و فرهنگ مشابه حکومت های خاص خود را داشته اند. در واقع این بلوچستان یکپارچه و متحد الاسم قرون اخیر زایده چاکر خان اعظم و سپس میر نصیر خان نوری است که موفق شد کل بلوچستان را متحد کرده و زیر سلطه خود در آورد و به آن یک هویت فرهنگی و سرزمینی واحد ببخشد. اما در گذشته حکومت بلوچها در سه ضلع بلوچستان که به نام های توران، مکران و زابلستان (سیستان) بوده شناخته می شده است.

شاهان باستانی مکران

اولین شاهی که از روایت های تاریخی به آن بر خوردم مربوط به حدود 2300 سال قبل که در کتیبه نارام سین شاه اکدی بابل بدان اشاره شده است. "مانیام" یا "مانیوم" شاه مکران بین سال (2291-2255 ق.م) هم دوره با نارام سین شاه اکدی در بین النهرین بوده است که این شاه اکدی به احترام مانیوم یک شهر در بین النهرین به نام او نام گذاری کرد. این شهر را مانیوم- کی Manium-ki یعنی شهر مانیوم خواندند. در برخی از کتیبه های اکدی نام وی به صورت مندونو آمده است.

وی همچنین به شاه دیگری مربوط به حوزه شرقی بلوچستان که در آن دوره به نام ملوها معروف بود اشاره می کند که نام وی "ابرا" ذکر شده و حکومت نارام سین را قبول نداشته است. در کتیبه اکدی نام وی اینگونه آمده: "ابرا" مرد بزرگ "ملوها".

شاهان بلوچ در دوره مادها و هخامنشیان

شاهان منطقه توران (کلات):

- شاه میر کیکان اول، شاه توران. بین سالهای 853 ق.م تا 803 ق.م وی اولین شاه توران در دوره مادها که مجلس ملی کشور به نام دیوان بولک را تاسیس کرد.

- شاه میر زوراک اول، شاه توران حدود سال 803 ق.م تا 750 ق.م با حاکم مهاجم سند به نام سنگهار جنگید.

- شاه میر وشتاب، بین سالهای 750 تا 710 ق.م وی شاه بسیار عادل بود و 45 سال حکومت کرد.

- شاه میر زگرین، بین سالهای 710 ق.م تا 675 ق.م وی نیز جلوی حمله حاکم هند ایستاد و در مقابل او پیروز شد.

- شاه میر زیبار، بین سالهای 675 تا 638 ق.م وی در دوره حکمرانی خود عبادتگاهی به نام "زوراک" ساخت.

- شاه میر براخم، بین سالهای 638 تا 594 ق.م وی دومین عبادتگاه را در توران ساخت که به نام حلوان به معنی روشنایی بود.

- شاه میر گوران، بین سالهای 594 تا 550 ق.م .

- شاه میر زرشان، فرزند دوم میر گوران چون برادرش میر زین در دوره میر گوران فوت کرد، وی به شاهی توران رسید. بین 550 تا 519 ق.م در این دوره حدود 530 ق.م باگرم حاکم سند به توران حمله کرد که با مقاومت میر زرشان و سپاهش، وادار به عقب نشینی شد.

- شاه میر زوراک دوم، بین سالهای 519 تا 485 ق.م . میر زوراک اولین شاه بلوچی بود که به مساله کشاورزی در منطقه توران اهمیت ویژه داد و آب بندها و سدها و قنات های مختلفی ساخت.

- شاه میر ارجان، بین سالهای 485 تا 460 ق.م حکومت کرد و در این دوره یگان های مرزی دوره میر زوراک را دوباره از نو سازماندهی کرد.

- شاه میر شاموز، بین سالهای 460 تا 424 ق.م . وی شاه عادل و دمکراتی بود و در همه امور کلان و جزئی کشور از دیوان بولک رای گیری می کرد و در سفرها با خود همراه می نمود. در این دوره جدگال ها (هندی ها) یورش برده و دره استراتژیک میلا در قندابیل (گنداو) را تصرف کردند که میر شاموز با آنها جنگید و شکستشان داد و این منطقه به نام او شهرت یافت.

- شاه میر براخم دوم، بین سالهای 424 تا 400 ق.م وی نیز به ساخت قنات و سد توجه می نمود و کشت و زراعت را گسترش داد.

- شاه میر سابول، بین سالهای 400 تا 370 ق.م

- شاه میر نورگان فرزند میر سابول، بین 370 تا 350 ق.م وی در ناحیه شمالی تنگه میلا یک قلعه مستحکم برای دفاع از این ناحیه ساخت.

- شاه میر کیانوش، بین سالهای 350 تا 338 ق.م . بعد از 12 سال حکومت در اثر بیماری کلیه فوت کرد.

- شاه میر کیکان دوم، بین سالهای 338 تا 330 ق.م حاکم توران و آخرین شاه توران در آن سلسله بود چرا که در دوره وی چند جنگ رخ داد ابتدا اسکندر مقدونی وارد بلوچستان شده و با وی جنگید. اسکندر مقدونی که در برگشت از هند غنایم جنگی را به فرمانده خود کرایتوروس سپرد تا از مسیر توران و زابلستان به سمت بابل برود که در چند منطقه از جمله تنگه میلا، منطقه زیدان، و همچنین با خود اسکندر در منطقه تنگه حولین (حالانی) گل گالا (کوکالا) و ... جنگیدند و حدود 10 هزار نفر از بلوچها کشته شدند اما شکست های سنگینی به سپاه اسکندر وارد کردند. پس از آن هندی ها از فرصت استفاده کرده و به حوزه توران حمله کردند، هر چند در نهایت شکست خوردند اما حکومت توران به شدت ضعیف شد و زیر سلطه دیگر مادها ی بلوچ که در زابلستان حکومت می کردند و شاهشان میر برسان بود، درآمد.

شاهان بلوچ منطقه سیستان

منطقه سیستان پیش از ورود سکاها به نام زرنگ و زابلستان بود و بعدها به سگستان و سپس سیستان معروف شد. شاهان این منطقه در دوره مادها و هخامنشیان به شرح ذیل اند:

- شاه امیر امیران میر سوید اولین شاه زابلستان پس از تسلط مادها بر این منطقه بود و فرزندان وی یکی بعد از دیگری بر آن منطقه حکومت کردند.

- شاه میر ندران پسر میر سوید

- شاه میر سابول پسر ندران

- شاه میر حرمز پسر سابول

- شاه میر باجل پسر حرمز

- شاه میر فانی پسر باجل

- شاه میر دلیزه پسر فانی

- شاه میر پاتاک پسر دلیزه

- شاه میر برسان بین سالهای 330 ق.م شاه زابلستان بود که در مقابله با اسکندر و هندی ها به شاه توران کمک کرد.

- شاه پیروز پسر برسان

- شاه اسپید پسر پیروز

- شاه کورنگ پسر اسپید

- شاه بورگان پسر کورنگ که هم دوره آمدن اشکانیان بود.

طبق گفته کوردگال نامه در ابتدای حکومت اشکانیان، فرمانروایی زابلستان به دست شاه بورگان بلوچ بود اما به دلیل اینکه در دوره مهرداد اول در این نواحی علیه او شورش رخ داد مهرداد برای اینکه در آینده چنین اتفاقی نیفتد شاهان منطقه را عزل کرده و فرماندارانی از طرف خود منصوب کرد.

کوردگال نامه همچنین در باره سلسله حکومتی بلوچها در سیستان در آن دوره می گوید که اسناد این سلسله در حمله تیمور به سیستان از دست رفته اند و تحریریه به دست نداریم که تفصیل آنها را بیان کنیم و فقط همینقدر از آنها اطلاعات در دست است. (کوردگال نامه 8)

شاهان منطقه مکران

این شاهان مذکور در دوره مادها و هخامنشیان همان شاهانی هستند که پس از تصرف بلوچستان آن دوره توسط مادها ماندگار شدند:

- شاه میر ایله ادرگانی، حاکم مکران هم دوره میر کیکان اول حاکم توران حدود 850 ق.م
- شاه میر شیتاب ادرگانی، حاکم مکران هم دوره میر زوراک اول حاکم توران حدود 790 ق.م
- شاه میر بوسا، هم دوره میر وشتاب
- شاه میر مونهان، هم دوره میر زگرین
- شاه میر ابداء، هم دوره میر زیبار
- شاه میر موبیرکان، هم دوره میر براخم
- شاه میر سمک، هم دوره میر گوران
- شاه میر جادی، هم دوره میر زرشان
- شاه میر هونران، هم دوره میر زوراک دوم در حدود 500 ق.م
- شاه میر جیسان، هم دوره میر ارجان
- شاه میر سومن، هم دوره میر شاموز در توران
- شاه میر پرتوس، هم دوره میر براخم دوم
- شاه میر تیبان، هم دوره میر سابول
- شاه میر توتار، حاکم مکران، هم دوره میر نورگان
- شاه میر ساهو، هم دوره میر کیانوش
- شاه میر لبوسان، هم دوره میر کیکان دوم حاکم توران

شاهان بلوچ سیستان در دوره سلوکیان

در دوره اسکندر از آنجایی که 10 هزار بلوچ در جنگها کشته شده بودند و پس از آن هندی ها در دوره چاندرا گوپتا، از فرصت ضعف پیش آمده بهره برده و به توران و مکران یورش برده و این مناطق را تحت کنترل خود در آوردند. به همین خاطر بسیاری از بلوچها به سمت زابلستان رفتند و زیر حکومت امیر امیران میر برسان در آمدند و در این دوره با آنها پیوند اخوت و همکاری امضا کردند که در این باب گردگال نامه اسامی 56 طایفه را نوشته است. که در میان آنها براهوی، آسکانی، صفاری، شاهویی، سوران، صباحی، سنجاوی، زنگنه، بادینی، کرمانی، هوتکاری، صلاحی، مرایی (مری)، شاهکی، دینوری، و کشانی دیده می شود

- شاه میر برسان، امیر کبیر طوایف زنگنه و شاه زابلستان (سیستان) بود که بر عکس بلوچهای توران و مکران، وی در مقابل لشکر اسکندر نجنبید و تسلیم شد و اسکندر او را بر منصب حکومت زابلستان ابقا کرد. پس از اسکندر سلوکوس روی کار آمد و امیر برسان از حکومت او نیز تبعیت کرد به همین خاطر دیگر قبایل بلوچ پس از حمله هندی ها بدانجا پناه بردند.

- شاه میر فیروز فرزند میر برسان، که هم عصر انطیوکوس اول فرزند سلوکوس بود.

- شاه میر اسپید پسر میر فیروز که روابط حسنه ای با انطیوکوس برقرار کرد.

- شاه میر کورنگ پسر میر اسپید که در دوره سیلوکوس دوم بود. در دوره وی سلوکیان ضعیف شدند و اشکانیان قد علم نمودند. در این دوره بلوچها به فرماندهی شاه بلوچ امیر کورنگ 40 هزار سرباز از طوایف بلوچ جمع کرده و در حمایت از اشکانیان علیه سلوکیان ایستادند و سلوکیان را شکست دادند. به همین خاطر پس از قدرت گیری اشکانیان امرای بلوچ بر مناصب خود باقی مانده و روابط بسیار حسنه ای با اشکانیان داشتند.

- شاه امیر امیران میر بورگان شاه (سیستان)، وی هم دوره با مهرداد اول اشکانی 175 ق.م بود. در این دوره مهرداد که ماوراء النهر را گرفته بود به فکر توران و مکران بود، از این رو

فرصت طلایی برای بلوچها پیش آمده بود که از طریق ورود به این نبرد و استفاده از نفوذ داخلی خود در این مناطق دوباره به سرزمین خود باز گردند. سپاهیان بلوچ و اشکانی دوشادوش هم به جدگال ها (هندی ها) در توران و مکران یورش بردند و در دو جنگ "سهرآبادان" و سپس "کوهیار" هندی ها را شکست دادند و امیر بورگان بلوچ حاکم سیستان توانست این مناطق را دوباره آزاد کند. به همین خاطر شاه اشکانی بار دیگر بلوچها را در این مناطق سکنی داد و حکومت توران به امیر بهرام براهوی و حکومت مکران به امیر گنزان ادرگانی رسید.

شاهان بلوچ هم دوره با اشکانیان

شاهان توران در ین دوره:

لقب شاهان منطقه کلات امروزی در آن دوره توران شاه یا شاه توران بود. اسامی این شاهان:

- امیر امیران، میر بهرام براخوی، 42 سال در توران حکومت کرد. از مهمترین کارهایش این بود که نیروهای سپاهش را افزایش داد چند قلعه در منطقه سوهراآبادان، کیکان و خضدار ساخت. همچنین قصد داشت پایتخت خود را به خضدار تغییر دهد که به سرانجام نرسید. میر بهرام، در دوره مهرداد یکم اشکانی بود.

- امیر امیران، میر شاهداد براخوی، 31 سال حکومت کرد. در دوره وی سکاها به فرماندهی توخاس به توران و سیستان حمله کردند و جنگ سختی بین قبایل بلوچ و سکاها در گرفت و نهایتاً سکاها شکست خورده و سمت باختر رفتند. در این جنگ میر نوجان زنگنه شاه سیستان و و میر دلگین ادرگانی شاه مکران حضور داشتند.

- امیر امیران، میر فیروز براخوی، در دوره وی سکاها به فرماندهی موغو بار دیگر حمله کردند اما اینبار نیز ناکام شدند. میر سیامک زنگنه و میر بهرام ادرگانی در جنگ حضور داشتند.

- امیر امیران، میر مهرداد براخوی، که فرمانروایی او 14 سال بود و در این دوره با حاکم سکاها به نام موسون رابط خوبی برقرار شد. موسون به نام موگه یا مائوس یا به گفته نویسنده کوردگال نامه (مائی سس) یکی از شاهان معروف سکایی است که دولت یونانی هند را ساقط کرد و نخستین شاه دولت سکایی هند شد که حدود 85 تا 60 پیش از میلاد حکومت کرد. در این دوره سکاها موفق شدند با شکست اشکانیان حوزه های مختلفی را از دستشان خارج کنند و بر باختر، زابلستان (سیستان)، کندار (قندهار)، و ارخوزیا (رخج) مسلط شدند. به گفته کوردگال نامه با این وجود در دوره مائوس رابطه بلوچها و سکاها بسیار خوب شد و پیوند اتحاد اخوت امضا کردند و رفته رفته سکاها در بین مردمان بلوچ تنیده شدند و برخی از قبایل به طور کلی جزوی از قبایل بلوچ شدند. (آخوند صالح؛ کوردگال نامه 108، 109، 110) در این دوره حکومت سیستان دیگر از دست بلوچهای نسل ماد خارج شده بود و دست سکاها بود.

- امیر امیران، میر بهمن براخوی پسر میر مهرداد، در این دوره بود که چند طایفه سکا را میر بهمن با خود به توران (کلات) آورد و آنجا ساکن کرد.

- امیر امیران میر بسام براخوی. در این دوره میر مهرداد ادرگانی امیر امیران مکران و میر سیاوش زنگنه در سیستان.

- امیر امیران میر خفی براخوی، پسر میر بسام که 34 سال در توران حکمرانی کرد. در دوره وی حکومت سکاها رو به ضعف نهاد و شکست خورد. و در همین دوره تیره های بزرگ سکا به نام های سلگور و ساگدی که در دوره امیر بهمن از زابلستان به توران مهاجرت کرده و در توران ماندگار شدند و بر اساس رسم (استخوان شکستن) بلوچها، پس از انجام قسم و مبیعه و بستن عمامه بر سرشان این قبایل جزوی از قبایل بلوچ ماد منطقه شده و جزوی از آنها شدند. (کوردگال نامه، 115)

- امیر امیران میر شایوش براخوی، وی 25 سال حکومت کرد. در دوره وی کوشانیان رشد کرده و مناطق قندهار، زابلستان، کابلستان و خراسان را به تصرف درآوردند.

- امیر امیران میر مرادان براخوی، 17 سال حکومت کرد. در این دوره حاکم سند به نام مانیا با دو فرمانده اش به نام های گنگو و بندان به حکومت بلوچها در توران حمله کردند اما در نهایت مجبور به عقب نشینی شدند. در این دوره امیر امیران میر شیران ادرگانی حاکم مکران بود.

- امیر امیران میر شاه برز براخوی، پسر میر مردان. 30 سال حکومت کرد.

- امیر امیران میر سر گیژ براخوی پسر میر شاه برز. و 20 سال حکومت کرد.

- امیر امیران میر شاهمیر براخوی، وی 33 سال حکومت کرد. و در دوره بلاش چهارم اشکانی بود. در این دوره حاکم بلوچستان و سند با یکدیگر صلح کردند.

- امیر امیران میر بیخ براخوی، وی 22 سال حکومت کرد. در این دوره مبلغان بودایی به توران و مکران آمدند و به تبلیغ دین بودایی پرداختند و عده ای از ساکنان این منطقه به دین بودایی گرویدند. که به گفته کوردگال نامه افرادی که به این دین گرویدند عمدتاً از بلوچهای نژاد مادی نبودند و از نژاد جدگال های سندی بودند.

- امیر امیران میر شاهزور براخوی، وی 30 سال حکومت کرد و در دوره اردوان پنجم اشکانی بود که در این دوره شورشها بسیار زیاد شدند و از طرفی اردشیر ساسانی در حال قدرت گرفتن در منطقه بود.

شاهان بلوچ مکران:

طبق گفته نویسنده کردگال نامه، ماملی ها و کرمانی ها همیشه در منطقه مکران از اعضای دیوان سلطنتی بودند اما حکومت با تیره ادرگانی بود. لقب شاهان این سلسله شاه مکران یا مکران شاه بود. اسامی شاهان این دوره در مکران:

- شاه میر گنزان ادرگانی حاکم مکران هم دوره میر بهرام براخوی
- شاه میر دلگین ادرگانی حاکم مکران هم دوره میر شاهداد براخوی
- شاه میر بهرام ادرگانی در دوره میر فیروز براخوی
- شاه میر فیروک ادرگانی هم دوره میر مهرداد براخوی در توران
- شاه میر بوبک ادرگانی. هم دوره میر بهمن براخوی
- شاه میر مهرداد ادرگانی که در دوره میر بسام در توران بود
- شاه میر کیکان ادرگانی حاکم مکران هم دوره میر خفی براخوی در توران
- شاه میر کمیچ امیر امیران مکران و هم دوره میر شاولش براخوی
- شاه میر شیران ادرگانی حاکم مکران هم دوره میر مرادان براخوی
- شاه میر شادان ادرگانی حاکم مکران هم دوره میر شاه برز براخوی
- شاه امیر شاولش ادرگانی، در این دوره سورنسان فرمانده سپاه خسرو، شاه اشکانی به "فناز بوران" احتمالاً پنجگور پایتخت مکران حمله کرد. همه قبایل بلوچ از توران و مکران و سیستان متحد شدند و با اشکانیان جنگیدند و آنها را وادار به عقب نشینی کردند. در این جنگ میر مهران زنگنه میر بالغت ماملی و میر بیغار کرمانی دیگر اعضای دیوان سلطنتی همراه بودند. (کوردگال نامه، 126) در دوره خسرو اشکانی بخاطر جنگ داخلی قدرت و مشکلاتی که با رومیان پیش آمده بود، بالاچ در حوزه شرقی امپراتوری اعلام احقیقیت بر سلطنت کرد و عملاً

- امپراتوری اشکانی به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم شد، ممکن است حمله خسرو اشکانی به پنجگور بخاطر این بوده باشد که شاهان بلوچ از بالاچ حمایت کرده باشند.
- شاه امیر شاجیل ادرگانی، که هم دوره میر شاهمیر براخوی در توران بود.
 - شاه میر کلوش ادرگانی شاه مکران هم دوره میر بیغ براخوی شاه توران.
 - شاه میر اونکان ادرگانی حاکم مکران بود. هم دوره میر شاهزور شاه توران.

شاهان بلوچ سیستان در این دوره:

کردگال نامه شاهان کمی از سیستان در دوره اشکانیان را ذکر می کند که به قرار ذیل اند:

- شاه مهرب زنگنه هم دوره میر بهرام براخوی حاکم توران
- شاه میر نورجان زنگنه هم دوره میر شاهداد براخوی حاکم توران
- شاه میر سیامک زنگنه هم دوره میر فیروز براخوی حاکم توران
- شاه میر بیدار زنگنه که در این دوره با سکاها جنگ های طولانی بود و حکومت سیستان سقوط کرد.
- امیر فرهاد زنگنه که در این دوره دیگر سکاها بر سیستان یعنی زابلستان آن وقت مسلط شده بودند.

از منابع دیگر اما چنین بر می آید که شاهان بلوچ منطقه سیستان در یک اتحادیه پنجگانه از اشکانیان اعلام استقلال کرده و یک سلسله ساختند که بعدا معروف به "هندو اشکانی" و در برخی از منابع "پهلوا" هم خوانده شده است. این امپراتوری توسط گندوفر تاسیس شد و خود را شاهنشاه خواند و این سلسله از طریق جانشینانش برای مدتی به شکل امپراتوری مستقل از

اشکانیان ادامه یافت برخی از منابع این سلسله را جزوی از خاندان سورن خواندند که همانطور که اشاره کردم یکی از خاندان های قدرتمند بلوچ در منطقه سیستان بود.

شاهان بلوچ هم دوره با ساسانیان

شاهان توران در این دوره:

-امیر امیران میر بوراک براخوی، وی هم دوره با اردشیر ساسانی موسس سلسله ساسانی بود. که به همراه شاه مکران و کوشان به دیدار اردشیر ساسانی رفتند. میر بوراک 35 سال حکومت کرد.

- امیر امیران میر مهران براخوی، پسر میر بوراک 25 سال حکومت کرد. در این دوره مانی پیامبر به توران و مکران و سیستان آمد و دین مانویت را تبلیغ کرد و شاهان بلوچ به دین مانویت گرویدند. این دوره مصادف است با هرمز یکم شاه ساسانی.

- امیر امیران میر شادان براخوی، در این دوره هرمز یکم ساسانی فوت کرد و بهرام یکم شاه شد که یک زردتشتی سخت بود و با مانی دشمنی داشت و او را بازداشت کرد که باعث مرگ مانی زیر شکنجه زندان شد. وی همچنین شروع به قتل آموزگاران مانی کرد. و از این رو با بلوچها نیز دشمنی سختی پیدا کرد.

بعد از او بهرام دوم پسرش شاه شد و او نیز یک زردتشتی دو آتیشه بود و از این رو به سیستان و توران حمله کرد و در این جنگ میر اشکن سارو سکا، میر شیربرز زنگنه و میر مهرداد ماملی کشته شدند.

بهرام دوم همچنین دست به قتل و شکنجه پیروان مانی زده و شاهان بلوچ را با حمله و جنگ از توران و سیستان بیرون کرده و این مناطق را تحت سلسله مستقیم ساسانیان در آورد - هر چند همچنان منطقه مکران برای مدتی زیر حکومت بلوچها باقی ماند- و این باعث جنگ و نبردها و قیامهای مختلفی در منطقه توران و مکران و سیستان علیه ساسانیان شد و تا منطقه کرمان این قیامها و جنگها توسط بلوچها علیه ساسانیان گسترش یافت. که در کنار مساله حکومتی و سیاسی علت دینی و مذهبی داشت. در این دوره بیش از هر زمانی بلوچها و سکاها به هم نزدیک شده و در هم تنیده شدند.

پس از بهرام دوم از طرف ساسانیان چندین حاکم برای اداره منطقه توران و مکران و زابلستان اعزام شد که از جمله بهرام سوم، زاوک، ارشم، منوچهر (در دوره شاپور دوم) اربد، کیسون، خیزون (دوره بهرام پنجم) کراهون، کرکویی (در دوره فیروز) کیارش، گستم (در این دوره که دوره قباد بود، دین مزدکی گسترش یافت و بلوچها بدان پیوستند چون این دین امتداد مانایی بود اما انوشیروان که پس از قباد به سلطنت رسید به شدت با مزدکی ها دشمنی داشت به همین خاطر دست به کشتار مزدکی ها زد و چون بلوچها و سکاها ی بلوچ شده، نیز به مزدک پیوسته بودند آنها را نیز قتل عام کرد که کوردگال نامه می گوید 200 هزار نفر از بلوچها را قتل عام کرد، که منجر به مهاجرت بسیاری از بلوچها به سمت سند شد. داستان در کتاب فردوسی به شیوه معکوسی بیان شده است در این دوره میر بهرام براهوی، میر شاگان زنگنه، میر زرین ادرگانی، میر رسوان ماملی، میر شمبد کرمانی از سران تیره های بودند که تعداد زیادی از آنها کشته شدند) ارشب.

در این دوره که دوره هرمز چهارم ساسانی است، رایب سهارس حاکم سند به توران و مکران یورش برد و ارشب فرماندار ساسانی در منطقه را شکست داد و این مناطق را تحت کنترل حکومت سند در آورد.

بعدا راسل دیوانچ معروف به راجا راسل، بر حکومت سند نشست، و پس از او راسل سهارس پسرش بر مسند حکومت نشست. از طرف راسل سهارس، سیوا سمرا فرماندار توران و مکران شد. بعد از راسل سهارس، پسرش راسل سهاسی حاکم سند شد. و پس از او راسل سهاسی دوم حاکم شد. بعد از سیوا پسرش اسیار فرماندار توران و مکران شد و مدت 15 سال حاکم منطقه بود.

در هنگام حمله سپاه مسلمانان به توران و مکران و سند "سیوا مابین" فرماندار منطقه بود و حاکم کل سند، "راسل چچ" فرزند سیلاچ بود.

شاهان مکران در این دوره:

- شاه میر سارگان ادرگانی در دوره میر بوراک براخوی وی کسی بود که به همراه دو شاه دیگر به دیدار اردشیر ساسانی موسس این سلسله رفتند و در کتیبه اردشیر نامشان ذکر شده است.

- شاه میر اونیز ادرگانی هم دوره میر مهران براخوی در توران، این دوره مصادف است با هرمز یکم شاه ساسانی. میر اونیز ادرگانی به دین مانابی گروید.

- شاه میر گبیل ادرگانی هم دوره میر شادی براخوی در توران و آخرین شاه سلسله بلوچ در این منطقه بود چون در این دوره ساسانیان زردتشتی به بلوچهای مانابی حمله کردند و حکومت های توران و مکران و سیستان سقوط کردند. بعد از مدت طولانی، سندی ها به فرماندار ساسانی یورش برده و این منطقه، تا دوره خلفای اسلامی و ورود به مکران و سند زیر سلطه سندی ها رفت.

امپراتوری صفاری بلوچ

صفاری، صفاری یا (صفاریان) یک قبیله قدیمی بلوچ در سیستان و از نوادگان پارت های مادی بودند که به بلوچستان مهاجرت کردند. یعقوب پسر لیث صفاری از همین قبیله است که متولد شهر کوچک قرنین نزدیک زرنج است (باثورت، تاریخ سیستان، 1370) وی با زیرکی و چابکی که داشت سرگروه عیاران شد سپس به دربار صالح بن نصر راه یافت و بعد با گرفتن حکومت سیستان و سپس با تصرف درآوردن کرمان و شیراز اوج گرفت و از آن پس امپراتوری صفاری بلوچ را در سیستان و مکران و کل ایران آن دوره بنا نهاد.

آخوند محمد صالح در کتاب خود صفاری ها را یکی از قبائل بلوچ ذکر کرده و در موارد مختلفی نام این طایفه به صورت "صفاری" ذکر شده است که احتمالاً بعدها در دوره عربها "س" به "ص" بدل شده و به صورت صفاری نوشته است. شاهان این سلسله:

- میر یعقوب لیث صفاری (صفاری) بین سالهای 862 تا 879 میلادی بر سیستان و مکران و توران و مناطق دیگر ایران حکومت کرد و با ساقط کردن سلسله طاهریان امپراتوری صفاری را بنیان نهاد. یعقوب لیث خود را از نسب کیانیان می دانست (کیانیان همان دودمان ماد بودند که به بلوچستان مهاجرت کرده و نژاد کنونی بلوچ شدند)
- میر عمر لیث صفاری بین سالهای 879 تا 901 میلادی دومین شاه سلسله صفاری بود.
- میر طاهر بن محمد صفاری - سومین شاه سلسله صفاری بین سالهای 901 تا 908 میلادی
- میر لیث بن علی بن لیث 908 تا 910 حکومت کرد.
- میر محمد بن علی لیث بین سالهای 910 تا 911 حکومت کرد
- میر عمر بن یعقوب بین سالهای 911 تا 913 میلادی حکومت کرد.

سلسله ملوک نصری

این سلسله بلوچ سنی مذهب توسط ملک تاج الدین یکم ابوالفضل نصر در سیستان تاسیس گردید. شاهان این سلسله به نام ملک شهرت داشتند و بعد از آن شاهان مکران نیز به ملک شهرت یافتند و علت آن تاثیر از زبان عربی بود که به شاه "ملک" گفته میشد. شاهان این سلسله نیز خود را منسوب به کیانیان (مادها) می کردند.

-ملک تاج الدین اول ابوالفضل نصر ، بین 1029 تا 1073 میلادی حکومت کرد. همدوره با غزنویان بود.

- ملک بهاء الدوله طاهر بن نصر

- ملک بدرالدوله ابوالعباس بن نصر

- ملک بهاء الدوله خلف بن نصر

- ملک تاج الدین دوم نصر بن خلف

-ملک تاج الدین سوم حرب محمد بن نصر - نوه تاج الدین یکم نصر

- ملک یمین الدین بهرام شاه بن نصر

- ملک تاج الدین چهارم نصر بن بهرام شاه

- شهاب الدین محمود یکم بن حرب

- ملک رکن الدین محمود بن بهرام شاه

- ملک ابوالمظفر علی بن حرب

- ملک علاء الدین احمد بن عثمان نصر الدین بن حرب

- ملک عثمان شاه بن عثمان نصر الدين بن حرب

سلسله ملوک مکران

این سلسله در قرن 6 هجری قمری برابر با دهه اول قرن 13 میلادی آثارش به دست آمده اند که شاه اول آن ملک تاج الدین حسن مکرانی معروف به ابوالمکارم بوده و پایتخت این سلسله بمپور و کیچ بوده اند. در کتاب دیوان اشعار سراج الدین خراسانی این حاکم بلوچستان با لقب (سلطان تاج الدین مکرانی) نام برده شده است.

- ملک تاج الدین ابوالمکارم فرزند حسن

- ملک نصرت الدین برادر تاج الدین

- ملک ناصر الدین پسر ملک نصرت الدین که این پدر و پسر بین سالهای 1258 تا 1293 میلادی بر مکران حکومت کردند.

- ملک لهداد

- ملک گچکی

- ملک حسین - هم دوره ملک نظام الدین یحیی نصری در سیستان که او را برای رسیدن دوباره به حکومتش یاری داد.

- ملک سلیمان شاه

- ملک سعید

- ملک ضیا الدین

- ملک بدر الدین بین سالهای 1532 تا 1540 میلادی بر مکران حکم راند.

- ملک زاهد
- ملک دینار بین سالهای 1547 تا 1553 میلادی که قلعه بمپور را نوسازی کرد. در دوره وی بمپور به انبار غله مکران بود.
- ملک جلال الدین که در دوره وی بلوچها به امپراتوری عثمانی علیه پرتغالی ها کمک می کنند. بین سالهای 1552 تا 1565 میلادی حاکم بلوچستان بود.
- ملک شاه محمد بین سالهای 1565 تا 1580 میلادی
- ملک شاه مظفر بین سالهای 1580 تا 1591 میلادی. وی هم دوره میر حمل بود و پس از کشته شدن میر حمل با پرتغالی ها جنگید و آنها را شکست داد و از بلوچستان خارج کرد.
- ملک شاه حسین دوم بین 1591 تا 1600 میلادی
- ملک فرخ جهانگیر بین 1600 تا 1614 میلادی
- ملک بهادر بین 1614 تا 1617 میلادی
- ملک شمس الدین در این دوره حکومت مکران به دلیل یورشهای صفویه بسیار ضعیف شد.
- ملک مرزا ، حکومت ملک مرزا توسط بلیده ای ها در کیچ سقوط کرد. عملا در این دوره حکومت های مختلفی از مناطق مختلف بلوچستان شروع به سر برآوردن کردند.
- ملک مراد
- ملک شیرخان (شیردلخان)
- ملک اُردشیر
- ملک حسین دوم هم دوره با میر نصیر خان نوری که حکومت مکران زیر سلطه خانان کلات در آمد.

- ملک شاه عالم که آخرین حاکم مکران بود و پس از او ناروئی ها حکومت را گرفتند.

سلسله ملوک مهربانی

ملوک مهربانی یک حکومت از نوادگان صفاریان در سیستان بود که بخاطر شهرت "مهربانی" بنیانگذار آن به نام مهربانی یاد می شوند. بنیانگذار این سلسله ملک شمس الدین علی بن مسعود بن خلف مهربانی بود.

-ملک شمس الدین علی بن مسعود خلف مهربانی بین 1236 تا 1537 میلادی

- نصیر الدین محمد بن ابوالفتح

- نصرت الدین محمد

- ملک قطب الدین اول

- ملک عز الدین

- ملک تاج الدین نصر

- ملک قطب الدین دوم

- ملک قطب الدین سوم

- ملک شمس الدین علی

- ملک نظام الدین یحیی

- ملک محمد

- ملک سلطان محمود

- ملک محمود اول
- ملک جلال الدین اول
- ملک حمزه
- ملک نصرت
- ملک جعفر
- ملک فتحعلی اول
- ملک محمود دوم
- ملک سلیمان خان
- ملک فتحعلی دوم
- ملک بهرام شاه
- ملک سلیمان خان دوم
- ملک ناصرالدین
- ملک جلال الدین دوم
- ملک حمزه

مارکوپولو هنگامی که به مکران سفر می کند از حکومت عیسی بن معدان سهمی با پایتختی کیچ بر مکران خبر میدهد و این شاه را از مردمان منطقه معرفی می کند که احتمالاً در حدود سال 1300 میلادی بوده است.

سلسله رند

این سلسله در امتداد فرزندان میرجلال خان است که در خصوص وی گفته شده که در ابتدا 44 قبیله بلوچ زیر فرمان وی بود و جنگی برای اخراج مغولها از بلوچستان را رهبری کرد که میر چاکر اعظم از نوادگان وی بود و در دوره وی حکومت بلوچستان به اوج قدرت خود رسید و سرزمین های همجوار چون سند و پنجاب را تصرف نمود اما بعدها در اثر جنگهای داخلی حکومت آنها رو به ضعف نهاد.

-میر جلال خان بنیانگذار

- میر هوت فرزند میر جلال خان

- میر عبدو پسر میر هوت

- میر شیهک 1483 تا 1485 میلادی

- میر چاکر خان اعظم رند پسر میر شیهک بین سالهای 1485 تا 1494 میلادی

-میرمندو خان پهژ رند بین سالهای 1494 - 1512 میلادی

- میر شهداد

سلسله خانات کلات

این سلسله حکومتی در منطقه شرقی بلوچستان کنونی یعنی "توران" تاریخی شکل گرفت و پایتخت آن کلات بود و در دوره میر سمندرخن سازمان یافته تر شده و در دوره میر عبدالله خان قدرت بیشتری یافت و سپس در دوره میر نصیر خان نوری کل بلوچستان را زیر سلطه خود در آورد و به سند و هندوستان، خراسان، بندرعباس تا فارس و کرمان و.... را تحت تاثیر خود قرار داد.

- امیر میروخان بلوچ (کهدایی) 1410 تا 1440 میلادی حاکم کلات
- امیر کمبرخان بلوچ (کهدایی) 1440 تا 1460 میلادی
- امیر عمرخان میروانی 1460 - 1483 میلادی
- امیر بیجار خان میروانی بلوچ 1512 - 1530 میلادی
- امیر ذگرخان میروانی بلوچ 1530 - 1535 میلادی
- امیر ابراهیم خان قمبرانی بلوچ 1535 تا 1547 میلادی
- امیر گوهرام خان قمبرانی بلوچ 1547 تا 1549 میلادی
- امیر حسن خان قمبرانی بلوچ 1549 تا 1569 میلادی
- امیر سنجر خان قمبرانی بلوچ 1569 - 1581 میلادی
- امیر ملوک خان قمبرانی بلوچ 1581 تا 1590 میلادی
- امیر قمبر خان ثانی قمبرانی بلوچ 1590 تا 1601 میلادی
- امیر احمدخان قمبرانی بلوچ اول - 1601 تا 1610 میلادی
- امیر سوری خان قمبرانی بلوچ 1610 تا 1618 میلادی
- امیر قیصر خان قمبرانی بلوچ 1618 تا 1629 میلادی
- امیر احمد ثانی خان قمبرانی بلوچ دوم 1629 تا 1637 میلادی
- امیر التاز خان قمبرانی بلوچ اول 1637 تا 1647 میلادی
- امیر کچی خان قمبرانی بلوچ 1647 تا 1656 میلادی
- امیر التاز خان قمبرانی بلوچ دوم 1656 تا 1666 میلادی

- امیر احمد اول خان قمبرانی بلوچ سوم (نام خاندان سلطنتی اش را از قمبرانی به احمدزای تغییر داد)

- امیر مهربان خان احمدزایی اول 1666 تا 1697 میلادی

- امیر سمندر خان احمدزای بلوچ (امیر الامرا) بین 1697 تا 1714 میلادی

- امیر احمد دوم خان احمدزای بلوچ 1714 تا 1716 میلادی

- امیر عبدالله خان قهار احمد زئی بلوچ (عقاب کوه‌ها) 1716 تا 1731 میلادی در این دوره حکومت کلات بلوچستان بسیار قدرت گرفت.

- امیر محبت خان احمدزای بلوچ (بیلر بیی یعنی بزرگ مرد مردان) 1731 تا 1747 م

- امیر التاز خان سوم احمدزایی بلوچ - 1747 تا 1749 میلادی

- امیر نصیرخان اول معروف به نوری و غازی و بزرگ، 1749 تا 1794 میلادی در این دوره سراسر بلوچستان متحد گردیده و زیر سلطه خانات کلات قرار گرفت.

- امیر محمود خان دوم احمدزای بلوچ 1794 تا 1817 میلادی

- امیر مهربان خان احمدزایی بلوچ دوم 1817 تا 13 نوامبر 1839

- امیر شهنواز خان احمدزای بلوچ 1839 تا 1841 میلادی

- امیر نصیر خان دوم احمدزای بلوچ 1841 تا 1857 میلادی

- امیر خداداد خان احمدزای بلوچ (بار اول); در زمان حکومت وی، هفت شورش بزرگ و چندین شورش جزئی وجود داشت. 1857 تا مارس 1863 میلادی

- امیر شیردل خان احمدزای بلوچ (غصب تاج و تخت) 1863 تا 1864

- امیر خداداد خان (بار دوم) 1864 تا 15 آگست 1893 میلادی

- امیر محمود خان دوم احمدزای بلوچ 10 نوامبر 1893 - 3 نوامبر 1931
- امیر محمد عظم جان خان احمدزای بلوچ 3 نوامبر 1931 - 10 ستمبر 1933
- میر احمد یارخان احمدزای بلوچ 10 ستمبر 1933 - 14 اکتبر 1955

سلسلہ کاووسی

- سلطان میر اویس اول (شاہ شمشیر)
- شاہ میر شاہین
- سلطان کی قباد
- امیر کمال الدین
- سلطان میر اعظم (کی کاووس)
- سلطان میر حاجی اول
- امیر الامراء سلطان میر اویس دوم
- امیر دوپس
- امیر اورنگ اول (ولی)
- امیر نصرالدین
- امیر جمال
- امیر حاجی دوم
- امیر اورنگ دوم (جاہ رسیدہ)

- امیر دیگی
- امیر حیدر (میر رابع، میر فاتح)
- امیر حسین
- امیر عبداللہ اول کبیر
- امیر محمد اول اولیا
- امیر رضا اول
- امیر عمر
- امیر عبداللہ دوم
- رئیس سلیمان
- امیر قمبر اول (کمبر)
- امیر رضا دوم
- امیر مہیم خان

سلسلہ تالپور سند

- امیر فتح علی خان اول شہدادانی تالپور بنیانگذار - بین 1783 تا 1802 میلادی
- امیر غلام علی خان شہدادانی تالپور 1802 - 1812 میلادی
- امیر کرم علی خان شہدادانی تالپور 1812 - 1828 میلادی
- امیر مراد علی خان شہدادانی تالپور 1828 - 1833 میلادی

- امیر نورمحمدخان اول شهدادانی تالپور 1833-1839 میلادی
- امیر محمدنصیرخان شهدادانی تالپور - 1839 تا 1843 میلادی
- امیر محمدخان شهدادانی تالپور 1841-1843 میلادی
- امیر صوبدار خان دوم شهدادانی تالپور 1841-1843 میلادی
- امیر محمد حسین علی خان شهدادانی تالپور 1860 تا 1878 میلادی - امیر مستقل
حیدرآباد
- امیر محمد حسن علی خان شهدادانی تالپور 1863 تا 1907 میلادی
- امیر سهراب خان اول شهدادانی تالپور حاکم خیر پوره سند 1784 تا 1830 میلادی
- امیر تارو خان مانکانی تالپور حاکم میر پور خاص سند 1784 تا 1801 میلادی

سلسله باران زهی

- این سلسله حکومتی با شکست قاجاریه در بخش غربی بلوچستان شکل گرفت. بنیانگذار آن امیر بهرام خان باران زهی بود که همزمان با شکست ارتش انگلیس در شرق و ارتش قاجاریه در غرب سلسله حکومت باران زهی را بنیان گذاشت و مدت 21 سال ادامه یافت.
- امیر بهرام خان باران زهی از 1907 تا 1920 میلادی
 - امیر دوست محمد خان باران زهی از 1920 تا 1928 میلادی

منابع:

ابن حوقل، ابوالقاسم محمد، (1938) صورة الارض " لبنان، بیروت، دار صادر .
ابوالقاسم، "شاهنامه فردوسی" گنجور، نسخه الکترونیک، لینک:

<https://ganjoor.net/ferdousi/shahname>

آپسالان، محب علی (1390) "تمدن خاموش نگاهی به تاریخ، زبان و اعتقادات دراویدیان" چاپ الکترونیک:
از سایت:

https://jrm.ut.ac.ir/article_30029_c057ac135df2b51203f0b78b83861a3d.pdf

احمدزی، آقا نصیرخان، (1393) "پیوند نژادی کرد و بلوچ" نشر احسان.
آخوند، محمد صالح، (2012) "کوردگال نامک" کویته: بلوچ اکدیمی .

الادریسی، محمد بن محمد بن عبدالله (2002) "نزهة المشتاق في اختراق الافاق"، مكتبة الثقافة الدينية
آریا بلوچ، عبدالوهاب، (2013) "مکران ششصد سال راجدپدر" پنجگور، سسا شنگکار
آریانفر، عزیز، "اسکیت ها- سکاها" از منابع روسی، 1393، چاپ الکترونیک از سایت:

<https://www.khoranzameen.net/php/pdf/arianfar17.pdf>

استرابو، (1382) "جغرافیای استرابو" ترجمه: همایون صنعتی زاده، ناشر: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار
الاصطخری، ابراهیم محمد الفارسی، (1870 م) "المسالک و الممالک" ناشر: بریل.
آلفونس، گابریل، (1348) "تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران" انتشارات ابن سینا، مترجم: فتحلی خواجه
نوری

امیری، غلام رحمان، (1365) تصویری از زندگانی مردم بلوچ در نیمروز و هلمند سفلی، کابل، مطبوعه دولتی
ایمان چور، دکتر محمد تقی، گیلانی، نجم الدین، (1389) نقش خاندان های کهن در فراز و فرود سلسله های
ایرانی در دوره ایران باستان، پژوهش های تاریخی، دانشگاه اصفهان، سال دوم، شماره سوم.
باثورث، ادموند کیلفورد، (1370) "تاریخ سیستان" ترجمه: حسن انوشه تهران، انتشارات امیر کبیر
بارتولد، (1307) "تذکره جغرافیایی ایران" ترجمه: حمزه سردادور، تهران پاپ اتحادیه ایران
باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، (1354) "برزکوه" مجله هنر و مردم تیر و مرداد شماره: 153 و 154
بزی، گلثوم، غلام علی حاتم، (1392) "اسطوره کاوی نقوش سنگ نگاره های ناهوگ" پایان نامه، دانشگاه
آزاد اسلامی واحد تهران

بلاذری، احمد بن یحیی، (1988 م) فتوح البلدان، نشر بیروت.

بلوچ، داکتر فاروق (2021) "قدیم بلوچ قبائل" کویته، ناشر بلوچ اکیدیمی

بلوکباشی، علی (1383)، ج 12 "دایره المعارف بزرگ اسلامی"

بهزادی، رقیه (1391) "قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران" ناشر: طهوری

- بیلیو، هنری والتر 1891، "پژوهشی دربارهٔ ایتنوگرافی یا تبارشناسی افغانستان" مترجم: سهیل سبزواری پیرنیا، حسن، (1390) "خطوط برجسته اساطیر ایران"، انتشارات اساطیر
- پیگولوسکایا، ن. و. یاکوبوسکی (1353) "تاریخ ایران" ترجمه کریم کشاورز، تهران نشر پیام.
- جلیلیان، شهران، نادری، فرشید، تقی پور، زهره، (1398) نقش اشراف در عزل و نصب پادشاهان اشکانی، تحقیقات تاریخ اجتماعی، دو فصلنامه علمی، سال نهم، شماره دوم. دانشگاه چمران اهواز
- حموی، یاقوت (1993) "معجم البلدان" ناشر: بیروت دار الصدر.
- حمید، بالاچ، 2019 "قبائل بلوچ" کوئته، بلوچ اکیدمی
- خراسانی، سید سراج الدین، "دیوان سراج الدین"، با اهتمام دکتر نظیر احمد، دانشگاه علیگره دشتی، نصیر (2012) - "بلوچ و بلوچستان" *The Baloch and Balochistan*
- دوبواز، نیلسون، (1396) تاریخ سیاسی پارت، انتشارات علمی فرهنگی، مترجم: علی اصغر همت
- دیانکوف، ا.م (1345) "تاریخ ماد" ترجمه: کریم کشاورز، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- دیانکوف، تاریخ ماد، (1345)، چاپ تهران، مترجم: کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر
- دیا، سید محمد (1364) سفرنامه بلوچستان، چاپ گلکار- تهران
- رضالو، رضا- آیرملو، یحیی، پاشازاده، پاشا، (1397) "حوزه نفوذ سکایی در اورآسیا" چاپ الکترونیک: لینک: <https://www.readcube.com/articles/10.30699%2Fpjas.2.4.69>
- رائین، اسماعیل، (1350) "دزیانوردی ایرانیان"، ج 1 چاپخانه سکه، نویسنده، تهران
- سارانی، مرتضی، سالاری، یاسین (1379) "درآمدی بر تاریخ و تبارشناسی خاندان های پارت" انتشارات نوروزی، گرگان
- سراجی، سید سراج الدین (1972) دیوان سید سراج الدین خراسانی، دکتر نظیر احمد، علیگر هند
- سربازی، قاضی عبدالصمد، (1378) "بلوچ و بلوچستان" ترجمه: محمد سلیم آزاد
- سلیمان زاده، علیرضا، (1395) "شناسایی ماهیت تژادی مردم بلوچ از سوی غربیان" چاپ الکترونیک: لینک: https://jhr.usb.ac.ir/article_4028_315a37cb222b40c0575ef1935b71540a.pdf
- شکارپوری، میرزا عطا محمد، (1271) "تازه نوای معارک" نسخه الکترونیک، لینک: <https://archive.org/details/tareekh-taaza-nawae-muarik/page/n1|model/2up>
- شه بخش، عظیم، (1395) "بازتاب نبرد پرتغالی‌ها با بلوچ‌ها در اشعار حماسی بلوچی" چاپ الکترونیک: لینک: https://jhr.usb.ac.ir/article_4248_35aafbf7ceaf918b90b17f20428acd5.pdf
- طاهری، د. محمد، (1391) "جایگاه و تاثیر سکایی بر تاریخ و شاهنامه" چاپ الکترونیک، لینک: https://journals.ui.ac.ir/article_19321.html
- عبدالله محمد، د. ریاض، (2007) "القاص و البلوش منذ الفتح الاسلامی حتی مجی السلاجقة" مجله جامعه تکریت للعلوم الانسانیة شماره 14

عدلی، محمد رضا، (1394) "سرچشمه های فرهنگ هندی: نگاهی به تمدن پیشا آریایی"، دو فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهشنامه ادیان، سال نهم شماره هفدهم.

عزیزی پور، طاهره (1399) "تاملی بر تاریخ سیاسی اشکانیان هند بر اساس منابع سکه شناسی" مطالعات باستانشناسی، دوره 12 شماره 2 ناشر: ندارد

علوی، نصرت خاتون، اشراقی، احسان (1398) "جغرافیای مکران در سده های میانی اسلام" مطالعات تاریخ اسلام، شماره 41، سال یازدهم

غفرانی، د. علی، راضیه شجاع قلعه دختر (1392) "جغرافیای تاریخی سرزمین مکران" چاپ الکترونیک: لینک:

https://jhistory.um.ac.ir/article_25801_ee111c92a5167a2a0b968eb4792accb.pdf

کاظمیه، اسلام، (1357) "جای پای اسکندر" انتشارات رواق

کردستانی، محمد مردوخ، (1353) "تاریخ مردوخ" کوردستان، ناشر: غریقی سنندج، چاپ دوم کریم پیرزاده گنجاپوی، قاضی نور محمد 1990، "جنگ نامه تحفة النصیر" مترجم: آقا نصیرخان احمدزی، کویته مارکوپولو، (1363) "سفرنامه مارکوپولو" معروف به ایل میلیون، ترجمه سید منصور سجادی و آنجلادی جوانی رومانف، نشرگوبیش، تهران

مجهول، "تاریخ سیستان" به تصحیح محمد تقی بهار، تهران، انتشارات معین، 1381

مجهول، (1999) "حدودالعالم من المشرق الی المغرب" تحقیق یوسف الیهادی، دار الثقافة للنشر

مشکور، محمد جواد، (1329) "کارنامه اردشیر بابکان" نشر دانش تهران

مشکور، محمد جواد، (1350) "پارتیها یا پهلویان قدیم"، جلد 1، انتشارات دانشسرای عالی

ملک شاه حسین، (1344) "احیا الملوک" به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، تهران، بنگان چاپ و نشر کتاب مهر آفرین، دکتر رضا، (1391) جغرافیای تاریخی گدروزیا. کد مقاله: 1034 دانشگاه بلوچستان و سیستان مهر آفرین، د. رضا، د سید رسول موسوی حاجی (1388) "جغرافیای تاریخی گدروزیا" پژوهش های تاریخی علمی دانشگاه اصفهان، دانشکده ادبیات. چاپ الکترونیک: لینک:

<https://www.sid.ir/paper/148954/fa>

موسوی حاجی، سید رسول، 1393 "سقوط زرنگ و ظهور سیستان" دو فصلنامه پژوهشنامه تاریخ های محلی ایران، سال دوم، شماره سوم.

ندوشن، فرهنگ خادمی، "شاهان سکایی هند از ظهور تا سقوط" مقاله دانشگاهی، منتشر شده در پژوهشنامه

علوم انسانی دارای نسخه الکترونیک: <https://www.sid.ir/paper/66913/fa>

نسیم، الفت (؟) "راجدپتری چیدگ"، ناشر: بلوچ اکیدمی کویته

هرتسفلد، ارنست، (1354) "تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستان شناسی" ترجمه علی اصغر حکمت، چاپخانه تمدن بزرگ

هرودوت، (1389) "تاریخ هرودوت" ترجمه: مرتضی سابق فر، تهران، انتشارات اساطیر.

هینتس، والتر، (1396) "داریوش و ایرانیان" ترجمه پرویز رجیبی، ناشر: ماهی.

Abbas, Samar, (2003) India's Parthian Colony on the origin of the Pallava Empire of Dravidia. Article Link: <https://iranian.com/History/2003/May/Pallava/index.html>

Buller, Hughes, (1907) Baluchistan District Gazetteer, makran, Publidher: The times Press, Mumbai

Falak, Harry, (2007) The Names of the Pāratarājas Issuing Coins with Kharoṣṭhī Legends. Internet Printing: <https://www.jstor.org/stable/42666939>

Hansman, John, (1973) A "Periplus" of Magan and Meluḥḥa, University of London. Published online by Cambridge University Press. Link: <https://www.cambridge.org/core/journals/bulletin-of-the-school-of-oriental-and-african-studies/article/abs/periplus-of-magan-and-meluhha/EBA301464D4CF8951E14F974B33AA1F2>

S. Farjadian, M. Sazzini, S. Tofanelli, L. Castrì, L. Taglioli, D. Pettener, A. Ghaderi, G. Romeo and D. Luiselli, (2011) Human Heredity, Published By: S. Karger. <https://www.jstor.org/stable/48513717>

Indian Ocean in Antiquity, 1996 ED. Reade, J. Publisher: KEGAN PAUL INTERNATIONAL

Konow, Sten, (1929) Kharoṣṭhī Inscriptions, with the Exception of Those of Aśoka. Central publication Branch Calcutta, Link: <https://archive.org/details/in.ernet.dli.2015.32007/page/n9/mode/2up>

Liyanarachchi Gregory, (1912) The Periplus of The Erythraean Sea: COMMERCIAL MUSEUM PHILADELPHIA, link: <https://ia600201.us.archive.org/18/items/cu31924030139236/cu31924030139236.pdf>

Neilson c. Debevolse, (1938) Political history of Parthian: University of Chicago. Link: https://oi.uchicago.edu/sites/oi.uchicago.edu/files/uploads/shared/docs/political_history_parthia.pdf

Olbrycht, Marek Jan, (2016) Dynastic Connections in the Arsacid Empire and the Origins of the House of Sāsān, Published by the British Institute of Persian Studies (BIPS), UK.

Pankaj, Tandon, (2012) The Location and Kings of Paradan, Internet printing :

<https://archive.org/details/Tandon2012TheLocationAndKingsOfParadan/mode/1up>

Pankaj, Tandon, (2016) New Light on the Pāratarājas, link: <https://people.bu.edu/ptandon/Paratarajas.pdf>

Pankaj, Tandon, The Coins of the Pāratarājas: A Synthesis, Internet printing: <https://people.bu.edu/ptandon/Paratarajas-Synthesis.pdf>

Pendleton, Elizabeth, (2017) The Parthian and Early Sasanian Empires, Oxbow Books. British Institute of Persian Studies Archaeological Monograph Series.

Caldwell, Robert, (1875) A comparative grammar of the Dravidian, Publisher: Trübner, london

Dandamayev, M. Medvedskaya, I. (2006) MEDIA. Link: <https://www.iranicaonline.org/articles/media>

Plutarch, Life of Alexander, (2008), Translated by John Dryden link: https://people.stfx.ca/dtrembin/HIS%20353-2012/5033_Plutarch_Alexander.pdf

Sircar, Dineschandra, (1965) Indian Epigraphy, Publisher: Delhi, Motilal Banarsidass , Link: <https://archive.org/details/indianepigraphy0000sirc>

Tarn, William Woodthorpe (1979) ,Alexander the Great , Cambridge University Press: London, link: https://books.google.ca/books?id=bNO2vwEACAAJ&printsec=frontcover&source=gbs_ge_summary_r&cad=0#v=onepage&q&f=false

Witzel, Michael, (2000) The languages of Harappa, link: https://fid4sa-repository.ub.uni-heidelberg.de/120/1/LanguagesHarappa_1998.pdf .

Woolf, Alex, Balkwill, Richard, (2004) Exploring Ancient Civilizations, publisher: Marshall Cavendish.